

اخلاق در خانه

(۲)

تألیف

آیه الله استاد حسین مظاهری



پیشگفتار

خوشوقتی که پس از مدتها انتظار، جلد دوم کتاب «اخلاق در خانه»، با نام: «فضائل و رذائل اخلاقی» از چاپ خارج شده و در دست علاقمندان به درسهای استاد اخلاق، حضرت آیه الله مظاهری قرار گرفت. در این قسمت از مباحث، در باره تعدادی از فضائل اخلاقی و در مقابل آنها تعدادی از رذائل بحث شد. بحثها به گونه ای مطرح شده است که عموم مردم بتوانند از آنها بهره ببرند و به همین جهت حضرت استاد از اصطلاحات علمی کمتر استفاده نموده اند. در تصحیح کتاب نیز - همانند جلد اول - سعی شده است تا مکررات را - که طبعاً در منبر و سخنرانی پیش می آید - حذف نماییم. آدرس آیات و روایات را نوشته و هر جا که لازم بود ترجمه آن را در پاورقی آوردیم.

لازم به تذکر است که حضرت استاد، به مناسبت ایام خاصی همچون «نوروز» مطالبی عنوان فرموده اند که گرچه خارج از بحث می باشد، اما از آنجا که اینگونه مباحث برای توده مردم ضروری و مفید بنظر رسید با

کسب اجازه از معظم له در ضمن مباحث کتاب گنجانده شد.
در اینجا لازم می‌دانیم که از زحمات کسانی که در تصحیح و نشر این
کتاب ارزشمند با ما همکاری نموده‌اند مخصوصاً حضرت حجة الاسلام
والمسلمین جناب آقای حاج شیخ حسین طیبیان تشکر و قدردانی نمائیم.
هرگونه پیشنهاد و یا انتقادی را پذیرا می‌باشیم.

ناشر

جلسه اوّل

مقدمه در فضیلت ماه مبارک رمضان

- اقسام روزه

۱ - روزه فقهی

۲ - روزه اخلاقی

۳ - روزه عارف

فضائل و رذائل اخلاقی

تفکر و اندیشه در آیات الهی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ،
أَشْرَفِ بَرِيَّتِهِ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ
الطَّاهِرِينَ وَعَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ سَيِّمًا بِقِيَّةِ اللَّهِ فِي
الْأَرْضِينَ. وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.

ماه رمضان، ماه مبارکی است. ماه پر عظمتی است. اگر خیر دنیا
بخواهید، در این ماه هست. در این ماه رحمت پروردگار عالم نازل
می شود. پروردگار عالم وعده داده است که دعاها را مستجاب کند. اگر
خیر آخرت هم بخواهید در این ماه هست.
در قرآن شریف می خوانیم: وقتی روزه گیرها وارد بهشت شدند به
آنها خطاب می شود:

﴿كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ﴾^۱

«روزه‌هایی که گرفته‌اید، تبدیل به نعمت‌های بهشتی شده است. بخورید و بیاشامید؛ این پاداشی است که در ماه مبارک رمضان برای خود تهیه کرده‌اید.»

اگر «سیر و سلوک» هم بخواهید می‌توانید در این یک ماه راه پنجاه ساله را پیمایید. حتی بعضی اوقات می‌توان به یک شب، به یک روز و گاه به یک ساعت، راه پنجاه ساله را پیمود. پروردگار عالم می‌فرماید:

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾^۲

اگر روزه را برای شما واجب کردم، چنانچه برای دیگران واجب کردم، برای خودسازی است؛ برای سیر و سلوک است.

- اقسام روزه

روزه، سه قسم است و همه، بخصوص جوانان عزیز، باید به آن دقت بیشتری بکنند:

۱ - روزه فقهی: روزه فقهی یعنی شکم انسان روزه باشد و از

(۱) سورة الحاقه، آیه ۲۴. ترجمه: «بخورید و بیاشامید، گوارایتان باد، (اینها) به خاطر آن چیزهایی است که خود در دنیا تهیه دیده‌اید.»

(۲) سورة بقره، آیه ۱۸۳. ترجمه: «روزه بر شما واجب شد چنانچه بر پیشینیان واجب شده بود، باشد که (بدینوسیله) تقویٰ پیشه کنید.»

مُفطراتی که در رساله‌های عملیه آمده است اجتناب کند. این روزه قضا و کفّاره ندارد و مسلماً، هم نتیجه دنیایی دارد هم نتیجه آخرتی. اما در این روزه‌ها کاربرد نیست. این نوع روزه، روزه عوامانه و فقهی است و روزه همه افراد روزه‌دار، شامل آن می‌شود.

۲ - روزه اخلاقی: یعنی علاوه بر اینکه شکم روزه است، اعضا و جوارح، چشم و گوش و دست و پا نیز باید روزه باشند. روزه از محرّمات، روزه از مکروهات، روزه از شبهات.

در روایات می‌خوانیم اگر کسی در ماه مبارک رمضان دروغ بگوید یا غیبت کند یا تهمت و زخم زبان بزند روزه او باطل است. اگر کسی در ماه مبارک رمضان عصبانی بشود، داد بزند و فحش بدهد، روزه او باطل است.^۱ اما نه به این معنی که روزه او قضا و کفّاره دارد، بلکه این روزه مثل گردوی پوک است؛ معنی و مغز ندارد.

روزه‌دار حقیقی به هنگام افطار، یک دعای مستجاب دارد؛ سیر و سلوک دارد. انسانی می‌تواند در روزهای آخر ماه به مقام بالایی برسد که، علاوه بر شکم، همه اعضا و جوارح او روزه باشند.

پیغمبر اکرم ﷺ در ماه مبارک، خانمی را دیدند که در اثر عصبانیت، داشت به کلفتش فحش می‌داد و داد می‌زد. پیامبر دستور دادند غذا برای این خانم آوردند و فرمودند: بخور! عرض کرد: یا رسول الله! ماه

مبارک رمضان است، روزه هستم! فرمودند: اگر روزه هستی چرا زبانت روزه نیست؟ چرا فحش دادی؟^۱

در روایت دیگری می‌خوانیم: پیامبر اکرم دستور دادند همه روزه مستحبی بگیرند و برای افطار، از آن حضرت اجازه بگیرند. موقع افطار پیر مردی آمد و برای خود و دو دخترش اجازه افطار خواست. پیامبر فرمود: تو روزه‌ای، برو افطار کن. اما دخترانت روزه نیستند. پیر مرد عرض کرد: یا رسول الله! من مطمئنم که روزه هستند. فرمود: برو و به آنها بگو استغراغ کنند. (حالت کشف به پیر مرد دادند.) وقتی به دستور پیامبر عمل کردند، دو لخته گوشت از دهن دخترها بیرون افتاد. تعجب کردند، زیرا گوشتی نخورده بودند، آنهم گوشت بد بو! از حضرت علت را جويا شدند. آن حضرت فرمود: مگر قرآن نخوانده‌اید که می‌فرماید: «اگر کسی غیبت کند، گوشت مرده خورده است»؟ این دو دختر با زبان روزه، پشت سر مردم حرف زدند. قرآن می‌فرماید:

﴿لَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ﴾^۲.

غیبت نکنید که غیبت، خوردن گوشت مرده است؛ و شما که از

(۱) فروع کافی، جلد ۴، باب ادب الصائم - بحار، جلد ۹۶، صفحه ۲۹۳ و ۲۹۴.

(۲) سورة حجرات، آیه ۱۲. ترجمه: «بعض از شما غیبت بعض دیگر را نکنند. آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادرش را که مرده است بخورد؟ (مسلماً) از آن اکراه دارید.»

خوردن گوشت مرده کراهت دارید، پس غیبت نکنید؛ عیبجویی پشت سر مردم نکنید.

این قسم دوم روزه است که به آن «روزه اخلاقی» می‌گویند. چه بجاست که انسان سعی کند علاوه بر اینکه شکمش روزه است، اعضا و جوارحش نیز روزه باشد. توفیق خواستن از خدا و توسل به ائمه طاهرین علیهم‌السلام و حضرت زهرا علیها‌السلام، به روزه‌دار کمک می‌کند که علاوه بر روزه فقهی، توفیق روزه اخلاقی را نیز داشته باشد.

در ماه مبارک رمضان، اگر کسی چشم چرانی کند، از چشم و گوش و زبان و بالأخره از همه اعضایش محافظت نکند، حد اکثر روزه فقهی گرفته و موفق به کسب دعای مستجاب و سیر و سلوک و مقام تقوای الهی نمی‌شود.

۳ - روزه عارف: قسم سوم از روزه، که کاری است بسیار مشکل، روزه عارفین است و آن روزه‌ای است که علاوه بر اینکه شکم و اعضا و جوارح روزه هست، دل نیز روزه باشد. اما دل از چه روزه است؟ از خطورات. دل از چه روزه است؟ از صفات رذیله. یعنی ولو اینکه صفت رذیله‌ای هم در دل باشد، اما مواظب است شعله‌ور نشود؛ حسد شعله‌ور نشود؛ بخل شعله‌ور نشود؛ سوء ظن شعله‌ور نشود؛ تکبر شعله‌ور نشود و بالأخره دل از «توجه به غیر خدا» روزه است. یعنی عارف کسی است که وقتی روزه است، هیچ چیزی جز خدا در دلش نیست. این قسم سوم برای ما نیست؛ اما اگر کسی روزه فقهی و اخلاقی

گرفت، می تواند در آخر ماه مبارک رمضان به این مقام برسد.

اگر راستی انسانها - بخصوص جوانها - بخواهند به جایی برسند که بر دلشان فقط خدا حکومت داشته باشد نه کس دیگر، می توانند؛ و روزه ماه مبارک رمضان برای همین واجب شده است. واجب شده تا انسان را قدم به قدم جلو ببرد. روز اول و دوم، روز دهم و پانزدهم، تا شبهای قدر و بعد از شبهای قدر، یک وقت دقت می کند می بیند علاوه بر اینکه اختیار شکم و اعضا و جوارح دست خود اوست، دیگر خطورات ندارد و صفات رذیله گرچه ریشه کن نشده، اما کنترل شده است. بتهای یکی پس از دیگری شکسته شده است؛ و توانسته است خدا و صاحب خانه را در دل بیاورد؛ روحانیت دلی پیدا کند؛ نور خدا در دل او بتابد و به قول قرآن شریف در آخر ماه رمضان به آنجا رسیده است که:

﴿... لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾^۱

روزه دار باید در ماه مبارک رمضان یک قدری جلو برود و از نور ولایت استفاده کند؛ از نور خود روزه استفاده کند. یک مقداری شکم و اعضا و جوارح روزه باشد تا انشاء الله قدمی برداشته و در آخر ماه مبارک رمضان به جایی برسد. و این کار، شدنی است و چه بسیارند کسانی که راه پنجاه ساله را به یک آن و یک ساعت پیموده اند.

(۱) سورة نور، آیه ۳۷. ترجمه: «(پاکمردانی که) کسب و تجارت (و مانند آن) آنان چرا از یاد خدا غافل نگرداند.»

فضائل و رذائل اخلاقی

امسال بنا گذاشتم در باره فضائل و رذائل اخلاقی صحبت کنم. بدین ترتیب که هر روز یک فضیلت اخلاقی را همراه چگونگی کسب و ریشه دار کردن آن در دل بیان کنم و روز دیگر یک رذیله اخلاقی را به همراه شیوه معالجه آن از طریق روایات عنوان کنم. به خواست پروردگار عالم و لطف حضرت بقیه الله، امروز اشاره ای به فضیلت اول می نمایم.

- تفکر و اندیشه در آیات الهی

اولین فضیلت، تفکر و اندیشه در آیات الهی است؛ و به اندازه ای ثواب دارد که در روایات می خوانیم:

«تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ»^۱

(۱) بحار، جلد ۷۱، صفحه ۳۲۷. یعنی: «یک ساعت اندیشیدن از یک سال عبادت بالاتر است.»

یعنی انسان یک آن به فکر فرو رود و توجّه کند که از کجا آمده، برای چه آمده، و به کجا می رود؟ توجّه کند که در محضر خداست، در محضر پیغمبر اکرم و ائمه طاهرين و در محضر امام زمان علیه السلام است؛ و بالأخره یک ساعت در خود فرو رفتن و به فکر دنیا و آخرت خود بودن و فکری به حال خود کردن، ثواب یک سال عبادت دارد. یعنی ثواب کسی که برود و در مسجد یک سال روزه بگیرد و یک سال شبانه روز عبادت کند، برابر است با یک ساعت تفکر در ماه مبارک رمضان یا غیر ماه رمضان.

استاد بزرگوار ما حضرت امام خمینی - رضوان الله تعالی علیه - در کتاب اربعین خود می فرماید:

«تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سِتِّينَ سَنَةً، مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً.»

«یک ساعت فکر کردن ثوابش از شصت سال عبادت، از هفتاد سال عبادت بالاتر است.»

معلوم است که یک سال و شصت سال، همه و همه از باب مثال است؛ و معنایش این است که ثواب یک ساعت فکر کردن، به اندازه ای است که جز خدا کسی نمی داند.

علاوه بر این، هر سعادت و موهبتی که به توجّه است. اگر این انسان می تواند فضا را تسخیر کند، و از نظر قرآن می تواند همه آسمانها را تسخیر کند، به خاطر فکر و توجّه است:

﴿الَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾^۱

یعنی ای انسان! تو نه تنها می توانی آسمان اول را تسخیر کنی، بلکه قادری که عالم وجود را تسخیر خود کنی. و در جای دیگر می فرماید: ای انسان! تو می توانی با ملائکه سر و کار داشته باشی:

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ * نَحْنُ أَوْلِيَائُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ...﴾^۲

آنهایی که می گویند «خدا» و بر این گفته شان پا برجا و پایدار می مانند، آنها فکر دارند؛ آنها توجه دارند؛ و به همین دلیل با ملائکه سر و کار دارند؛ بر آنها نازل می شوند و با ایشان حرف می زنند و می گویند: غم نخورید، غصه نخورید، ما در گرفتاریهایتان و هنگام مرگ به شما کمک می کنیم؛ ما در دنیا و آخرت کمک کار شما هستیم. این تنها انسان است که می تواند در اثر فکر و توجه، فضا و عالم

(۱) سورة لقمان، آیه ۲۰. ترجمه: «آیا مشاهده نمی کنید که خدا آنچه را که در آسمانها و زمین است برای شما مسخر کرده است؟»
 (۲) سورة فصلت، آیات ۳۰ و ۳۱. ترجمه: «آنانکه گفتند خدای ما «الله» است و بر این گفته استقامت ورزیدند، ملائکه بر آنان نازل می شود (با این پیام) که نرسید و محزون نباشید و بشارت باد شما را به بهشتی که وعده داده شدید* ما در دنیا و آخرت دوستان شما ایم....»

مُلک و ملکوت را تسخیر کند. اگر کمالی است، اگر سیر و سلوکی است، برای فکر است؛ برای توجّه است. علاوه بر این، از قرآن می فهمیم که خدا این فکر و توجّه را از ما می خواهد؛ خیلی هم می خواهد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا * وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا﴾^۱

امام صادق علیه السلام می فرماید: «هر چیزی را پروردگار عالم به طور محدود خواسته است. فرموده است هفده رکعت نماز بخوانید؛ یک ماه روزه بگیرید؛ زکات و خمس بدهید؛ حج بروید؛ که همه اینها محدود است. اما توجّه و فکر را خیلی خواسته است» سپس آیه فوق را تلاوت فرمودند.^۲

صبح به صبح فکر کن؛ شب به شب فکر کن؛ خیلی فکر کن؛ خیلی توجّه داشته باش!

مطلب دیگری که باید توجّه داشته باشیم این است که از نظر قرآن شریف هدف از همه عبادات، رسیدن به مقام «ذکر» است؛ یعنی به مقام «فکر»، یعنی به مقام «توجّه». اگر نماز مکالمه با خداست، برای رسیدن

(۱) سورة احزاب، آیات ۴۱ و ۴۲. ترجمه: «ای کسانی که ایمان آورده اید، یاد خدا (به دل و زبان) بسیار کنید و صبح و شام به تسبیح و تنزیه ذات پاکش پردازید.»

(۲) اصول کافی، جلد ۴، کتاب الدعاء باب «ذکر الله عز وجل کثیراً»، روایت ۱.

به مقام ذکر و فکر است. روزه ماه مبارک نیز برای همین هدف است. اگر عبادات بدنی است، اگر مالی است، اگر عبادات دل است، همه و همه برای رسیدن به مقام فکر است؛ برای رسیدن به مقام ذکر است. در سوره طه می فرماید:

﴿إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾^۱

من خدایی هستم که غیر من خدایی نیست. معنایش این است که ای انسان! بت‌ها را بشکن. ای انسان! متابعت از هوای و هوس نکن. متابعت از شیطان نکن. ای انسان! گناه در زندگی تو نباشد. نماز بخوان. روزه بگیر، خمس بده، زکات بده، حج برو، جهاد برو، امر به معروف و نهی از منکر کن، تولی و تبری داشته باش. همه اینها برای چیست؟ ﴿اقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾ برای اینکه به مقام ذکر، به مقام فکر، به مقام توجه برسی. بنابراین بحث امروز ما این شد که فضیلتی برای انسان است که همه فضائل و کمالات متوقف بر آن می‌باشد. همه عبادات برای آن واجب شد؛ و آن این است: توجه! توجه! توجه!

نقل کرده‌اند که سفارش و وصیت معلم بزرگ اخلاق و استاد بزرگوار ما علامه طباطبایی - رضوان الله تعالی علیه - به هنگام مرگ به

(۱) سوره طه، آیه ۱۴. ترجمه: «(خداوند به حضرت موسی علیه السلام می‌فرماید: خدای یگانه منم و جز من خدائی نیست. پس مرا عبادت کن و برای یاد من نماز را به پا دار.»

همه این بوده است: توجّه! توجّه! توجّه!

من در آخر کار همین سفارش این مرد بزرگ را به شما زن و مرد می‌کنم. فکر داشته باشید؛ توجّه داشته باشید. در شبانه روز یک ساعت را به فکر فرو روید. یک مقداری متوجّه این باشید که در محضر خدا هستید. حضرت امام - رضوان الله تعالی علیه - هم بارها می‌فرمودند:

توجّه! توجّه! توجّه!

جلسه دوم

فضیلت «توجه» و «تفکر»

- آگاهی خدا و پیامبر و ائمه اطهار علیهم السلام به اعمال انسان

- ناظر بودن ملائکه بر اعمال انسان

- شهادت دنیا علیه انسان

- شهادت اعضای بدن علیه انسان

فضیلت «توجّه» و «تفکّر»

بحث ما در باره فضائل و رذائل اخلاقی است. در آخر بحث دیروز اشاره‌ای به فضیلت «تفکّر و توجّه» کردم؛ و استفاده کردیم که همه فضائل به این فضیلت بر می‌گردد؛ و هدف از همه عبادات همین توجّه و تفکّر است؛ و متوجّه شدیم که پیشرفتهایی را که بشر کرده است مرهون همین فضیلت است. گذشتن از مقام توبه و یقظه و رسیدن به مقام تخلیه، و گذشتن از مقام تخلیه و رسیدن به تحلیه و تجلیه، و بالأخره به مقام لقاء الله، از توجّه به فضیلت «تفکّر» و «توجّه» است. بحث امروز من راجع به تفکّر و تذکّر است که اگر انسان در زندگی داشته باشد قطعاً سعادت دنیا و آخرت را خواهد داشت.

۱- آگاهی خدا و پیامبر و ائمه اطهار علیهم السلام به اعمال انسان

باید توجه داشته باشیم که در محضر خداییم؛ در محضر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، حضرت زهرا و ائمه طاهرین علیهم السلام هستیم. حتی نحوه فکر من و شما، نحوه توجه من و شما هم در محضر آنان است.

یعنی خدا و پیغمبرش، حضرت زهرا و ائمه طاهرین علیهم السلام می دانند و می فهمند که آیا من برای خدا می گویم یا نه؛ شما توجه به مطالب من دارید یا نه؛ و برای چه این جا آمده اید؛ برای خداست یا نه. قرآن، آیات فراوانی در این باره دارد:

﴿وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾^۱

ای انسان! توجه داشته باش! در محضر خدایی؛ اگر خوبی کنی، اگر بدی کنی، اگر گناه باشد، در محضر خدایی؛ در محضر پیغمبری؛ در محضر حضرت زهرا و ائمه طاهرین علیهم السلام هستی.

وقتی که می خواهیم کاری انجام بدهیم، چیزی بگوییم، حتی وقتی که می خواهیم فکری بکنیم، اول به این آیه توجه کنیم؛ معنی آن را در نظر خود بیاوریم که می فرماید: فکر، گفتار و کردارت را خدا، پیغمبرش، ائمه طاهرین و حضرت زهرا علیها السلام می دانند و می فهمند، و

(۱) سوره توبه، آیه ۱۰۵. ترجمه: «بگو (ای پیامبر) که هر چه خواستید بکنید که اعمالتان را خدا و رسولش و مؤمنین (ائمه اطهار علیهم السلام) می بینند.»

همه افکار ما و همه اعمال ما در محضر مقدس آنان است. این یک «توجه» که باید داشته باشیم.

اینگونه تفکرها و توجه‌ها برای انسان نیروی کنترل کننده‌ای است. کم‌کم و به مرور زمان برای انسان ملکه تقوی می‌آورد. کم‌کم با حوصله و صبر و با مرور زمان برای انسان حالتی می‌آورد که به طور ناخودآگاه گناه نمی‌کند؛ از خدا و پیامبرش حیا می‌کند.

- ناظر بودن ملائکه بر اعمال انسان

علاوه بر این، بدان که بسیاری از ملائکه مقرب و غیر مقرب خدا حاضر و ناظر گفتار و کردار تو هستند. یک جا قرآن می‌فرماید: دو ملک ناظرند تا کارهای خوب و بد تو را بنویسند. یعنی مرتب در مقام پرونده سازی هستند:

﴿ مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ۱﴾

هیچ نمی‌گویی، هیچ نمی‌کنی مگر اینکه دو ملک موکل تو، یادداشت می‌کنند و این پرونده عمر در روز قیامت باز می‌شود:

﴿ وَكُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

(۱) سوره ق، آیه ۱۸. ترجمه: «سخنی (از خیر و شر) بر زبان نیاورده جز آنکه هماندم رقیب و عتید بر (نوشتن) آن آماده‌اند.»

کِتَاباً یَلْقَاهُ مَنُشُوراً^۱

این پرونده در روز قیامت باز می شود. سواد داشته باشد یا نداشته باشد، به او می گویند:

﴿اِقْرَأْ کِتَابَکَ کَفَىٰ بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ عَلَیْکَ حَسِیباً﴾^۲

معلوم می شود در روز قیامت همه و همه با سواد می شوند. حالا نحوه آن چگونه است الآن مورد بحث ما نیست. این یک دسته از ملائکه که ناظر اعمال ما هستند.

علاوه بر این دو مَلَك، ملائکه مقرب خدا نظیر جبرائیل، میکائیل، اسرافیل، عزرائیل و حَمَلَة عرش نیز ناظر گفتار تو، ناظر کردار تو و ناظر افکار تو هستند:

﴿کِتَابٌ مَّرْقُومٌ * یَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ﴾^۳

یعنی در آن نامه عملی که تو داری هرچه در دنیا کرده ای ثبت است؛

(۱) سورة اسراء، آیه ۱۳. ترجمه: «و ما مقدرات (و نتیجه اعمال نیک و بد) هر انسانی را طوق گردن او ساختیم و در روز قیامت کتابی (که نامه اعمال اوست) بر او بیرون آریم در حالی که (آن نامه چنان باشد که) همه آن را یکمرتبه ملاحظه کند.»
(۲) سورة اسراء، آیه ۱۴. ترجمه: «(به او خطاب رسد) که خودت، نامه اعمال را بخوان (و بنگر در دنیا چه کرده ای) که خود تنها برای رسیدگی به حساب خود کافی هستی.»

(۳) سورة مطففین، آیات ۲۰ و ۲۱. ترجمه: «نامه ای است رقم زده شده که مقربون شاهد آنند.»

و در روز قیامت ملائکه مقرب خدا روی آن شهادت می دهند؛ و کسی می تواند روی پرونده شهادت بدهد که حاضر و ناظر قضایا باشد؛ ناظر مطالب باشد. این آیه شریفه می فرماید: «ملائکه مقرب خدا در روز قیامت، له شما یا علیه شما شهادت می دهند.» این آیه شریفه به ما می فهماند و زنگ خطر می زند که: مواظب باش! بر همه گفتارت، بر همه کردارت، حتی بر همه افکارت حضرت جبرئیل، اسرافیل، عزرائیل، میکائیل و حملة عرش نظارت دارند؛ یعنی در محضر اینها هستی. از این جهت در روایت می خوانیم که تمام اعمال ما، گفتار، و کردار ما در محضر حضرت عزرائیل است. آن افرادی که نماز اول وقت می خوانند، آن افرادی که به نماز، به محراب و مسجد اهمیت می دهند، عزرائیل وقت مرگ با اینها مدارا می کند؛ تلقین شهادتین می کند. اما افرادی که اینگونه نیستند، دم مرگ بر آنها سخت گیری می کند. اگر کارهای ما خیر باشد عزرائیل از ما راضی است؛ و دم مرگ به فریاد ما می رسد؛ و اگر کارهای ما ناشایسته باشد از ما ناراضی خواهد بود؛ و جان ما را به سختی و شدت و با قهر می گیرد. این هم توجه دوم.

- شهادت دنیا علیه انسان

توجه دیگری که باز در همین زمینه تفکر باید داشته باشیم، این است که علاوه بر خدا و پیغمبر و ائمه طاهرين و ملائکه مقرب خدا ﷺ، در و دیوار و زمان و مکان حاضر و ناظر اعمال ما و گفتار ما

هستند؛ و این یکی از شاهکارهای قرآن است. ما از قرآن استفاده می‌کنیم که عالم زنده است؛ عالم شعور دارد. اگر ما سمیع و بصیر و بهوش باشیم، متوجه می‌شویم که در و دیوار هوشیار است؛ توجه می‌کنیم که زمان و مکان زنده است.

این گونه چیزها را علم هم نمی‌تواند اثبات بکند؛ حتی علم فلسفه و عرفان نمی‌تواند به ما بگوید که مثلاً ماه مبارک رمضان زنده است یعنی چه؛ این زمینی که روی آن نشسته‌ایم هوشیار است یعنی چه؛ این ستونها، این سقف، این بلندگوی مقابل من، این لامپهای بالا سر من و بالآخره همه این عالم شعور دارند به چه معنا است. علم نمی‌تواند اثبات کند، اما قرآن می‌فرماید:

﴿وَأَنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾^۱

چیزی در این عالم وجود نیست جز اینکه شعور دارد تسبیح خدا می‌کند. صدای «سبحان الله» و «الله اکبر» از عالم وجود بلند است.

قرآن می‌فرماید:

آن که گوش دل دارد می‌فهمد که عالم با او همصدا است. حضرت

(۱) سورة اسراء، آیه ۴۴. ترجمه: «هیچ چیزی (در عالم هستی) نیست مگر آنکه به حمد خدا تسبیح می‌گویند و لکن شما تسبیح گفتن آنها را درک نمی‌کنید.»

داود گوش دل داشت؛ لذا وقتی که «زبور» می خواند صدای همه عالم را، که با او هم صدا می شدند، می شنید. مناجات و تسبیح کوه و در و دیوار و پرنده و غیر پرنده را می شنید.

﴿يَا جِبَالُ أَوْبِي مَعَهُ وَالطَّيْرُ﴾^۱

«ما سمیعیم و بصیر و باهشیم = با شما نامحرمان ما خاموشیم»
دل می خواهد، گوش و چشم می خواهد که انسان این گونه چیزها را ببیند یا بشنود. اگر انسان در شبانه روز سه مرتبه تفکر و توجه داشته باشد، کم کم به جایی می رسد که می فهمد در و دیوار، زمان و مکان، ناظر گفتار و کردار او است.

در روایات می خوانیم که روزها و شبها در روز قیامت به نفع انسان یا علیه انسان شهادت می دهند. یعنی روز دوم ماه مبارک رمضان، در روز قیامت شهادت می دهد که در مصلی نماز جماعتی بود؛ منبری بود؛ گفتاری بود؛ آن گفتار آیا برای خدا بود یا نه، شهادت می دهد؛ و بالأخره ثواب بود یا گناه، شهادت می دهد. و در خصوص مکانش، قرآن در سوره زلزال می فرماید:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا *
وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا * وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا * يَوْمَئِذٍ
تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا * إِنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا * يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ

(۱) سوره سبا، آیه ۱۰. ترجمه: «ای کوهها شما و پرندگان همراه داود تسبیح گوئید.»

أَشْنَاتَا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ * فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ *
وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ * ﴿١﴾

می فرماید: زلزله عجیبی بپا می شود. به واسطه آن زلزله روز قیامت شده، همه مردم در محضر خدا جمع می گردند. و در آن وقت، زمین علیه انسان شهادت می دهد. یعنی اگر دو نفر در ماه مبارک رمضان غیبت کسی را کرده اند، آن زمین در روز قیامت علیه آن دو نفر شهادت می دهد. اگر خدای ناکرده در اطاقی عمل منافی با عفت شد، همان زمین و رختخواب و فرش و تخت علیه آن زن و مرد شهادت می دهند. انسان وحشت زده می شود؛ با زمین حرف می زند؛ به زمین می گوید: چرا بر ضد من شهادت می دهی؟ زمین می گوید: برای اینکه خدا می گوید بگو من هم می گویم. امروز روز رسوایی است. اگر در دنیا نگفتم به این دلیل بود که از خدا اجازه نداشتم. اما در روز قیامت، خدا می گوید بگو: ﴿بَانَ رَبِّكَ أَوْحَىٰ لَهَا﴾ یعنی ای زن و مرد! این زمینی که ما روی آن عبادت

(۱) ترجمه: «آنگاه که زمین بلرزد لرزیدنی (بسیار شدید)» * (در آن زمان است که) زمین آنچه که در شکم دارد بیرون می ریزد * و انسان (با تعجب) می گوید که چه شده است! * این روز (است که) زمین آنچه که روی آن واقع شده شرح می دهد * زیرا که خدای تو به آن وحی کرده است * در این روز هرکسی می شتابد تا اعمال خویش را ببیند * پس هر که (به اندازه) مثقال ذره ای (کار) خیر انجام داده باشد آن را می بیند * و هر کس (هم) که مثقال ذره ای (کار) بد انجام داده باشد آن را می بیند * ﴿﴾

می‌کنیم الان می‌تواند با ما حرف بزند. اما به امر پروردگار عالم فقط برای بعضی حرف می‌زند ولی در روز قیامت برای همه حرف می‌زند. اگر عبادت بوده است شهادت می‌دهد؛ اگر هم گناه است شهادت می‌دهد؛ خیال نکنید تنها ما شعور داریم. بله، انسان شعوری دارد؛ انسان استعدادی دارد؛ انسان یک مقام و منزلتی دارد که گل سرسبد عالم وجود است؛ اما به گفته صدر المتألهین «رضوان الله علیه» هر موجودی به اندازه سعه وجودیش، هم علم دارد هم شعور، هم قدرت دارد و هم اراده. و این جمله عرفانی صدر المتألهین عارف، از قرآن، از روایات اهل بیت علیهم السلام گرفته شده است.

- شهادت اعضای بدن علیه انسان

چیز دیگری که از همه اینها مهم‌تر است و باید توجه داشته باشیم، باید تفکر داشته باشیم، این است که در روز قیامت، دست ما، پای ما، چشم ما، گوش ما، زبان ما، پوست و گوشت و استخوان ما علیه ما شهادت می‌دهند. و نیز باید بدانیم که این دنیا، دنیای ماده است و باطن این دنیا آخرت است؛ این دینا عرض است و باطن و حقیقتش آخرت است؛ و از نظر قرآن، عالم آخرت عالم حیوان است. قرآن می‌فرماید:

﴿وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾^۱

ای کاش می دانستیم که عالم آخرت عالم حیات است! همه چیزش حرف می زند؛ مار و عقرب در جهنم حرف می زنند؛ سرزنش می کنند؛ آتش جهنم حرف می زند، سرزنش می کند؛ میوه و قصر و تخت و آب و نعمتهای بهشت با انسان حرف می زنند؛ و تسلی می دهند؛ و خوشحال می کنند.

لذا در روز قیامت، علاوه بر اینکه روحش شعور دارد، تمام اعضا و جوارحش شعور دارند؛ حرف می زنند؛ هم حرف می زنند و هم حرف می شنوند. آیات فراوانی در این باره هست. از جمله این آیه:

﴿حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * وَقَالُوا لِمَ لُجِّلُوا فِي هَٰذَا لَمَّا شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾^۲

- (۱) سورة عنكبوت، آیه ۶۴. ترجمه: «(سرای) حیات و زندگی است (به طوری که همه آنچه که در آنجا است جان دارد) اگر (این مشرکان) بدانند.»
- (۲) سورة فصلت، آیات ۲۰ و ۲۱. ترجمه: «تا آنگاه که همه (دشمنان خدا) به دوزخ در آیند، گوش و چشم و پوستشان علیه آنها گواهی دهند. اینان به پوست (و سایر اعضا) می گویند که چرا علیه ما شهادت دادید؟ گویند: آن خدائی که همه چیز را به نطق آورد ما را نیز گویا کرد آن (خدائی) که شما را اول بار آفرید و به سوی او باز می گردید.»

پناه بر خدا از آن روزِ رسوائی! می فرماید: می آیند در صف محشر؛ چشم آنان علیه آنان شهادت می دهد که چشم چرانی کردی یا فیلمهای کذائی از ویدئو تماشا کردی در فلان ساعت فلان روز. گوش آنها علیه آنها شهادت می دهد؛ می گوید: موسیقی و ساز و آواز گوش دادی. زبان آنها علیه آنها شهادت می دهد. می گوید: غیبت کردی؛ دروغ گفתי؛ ناسزا گفתי، بالأخره زخم زبان زدی، حرف نابجا زدی. پوست آنها علیه آنها شهادت می دهد؛ می گوید: مگر بدن تو و دست تو بدن نامحرم را لمس نکرد؟ و بالأخره پوست و گوشت و استخوان علیه انسان شهادت می دهند. این آقا و حشت زده می شود؛ این خانم و حشت زده می شود؛ به التماس می افتد؛ به اینها می گوید: ﴿لَمْ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا﴾ اتفاقاً قرآن می فرماید که با گوشش، با چشمش، با زبانش خطاب به پوست بدن می گوید:

﴿قَالُوا الْجُلُودُ هُمْ لَمْ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا﴾

چرا علیه ما شهادت می دهی؟ آن هم همان جواب زمین را می دهد؛ جواب خواهد داد:

﴿قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾

من در دنیا شعور داشتم اما اجازه نداشتم که حرف بزنم؛ اجازه نداشتم علیه تو شهادت بدهم. اما حالا خدا مرا به نطق در آورد و می گوید که علیه تو شهادت بدهم.

این آیه شریفه به ما می گوید: در روز قیامت همه اعضا و جوارح ما

علیه ما یا له ما شهادت می دهند. آن کسانی که روی پا ایستاده و عبادت کرده اند، در روز قیامت همان پا به نفع آنان شهادت می دهد که خدا یا من در دنیا خسته می شدم؛ این روی من می ایستاد و مناجات می کرد. در دل شب نماز شب می خواند؛ قنوت بجا می آورد. آن دستی که به فقرا و ضعفا رسیدگی کند در روز قیامت می گوید: خدایا! او به واسطه من به فقرا و به ضعفا رسیدگی کرد. آن زبانی که ذکر بگوید، آن گوشی که قرآن بشنود، آن گوشی که منبر بشنود، روز قیامت له انسان شهادت می دهد. اما آن چشم و گوشی که فیلمهای کذائی از ویدئو تماشا کند و ساز و آواز و موسیقی بشنود، آن زبانی که غیبت کند، در روز قیامت علیه انسان شهادت می دهد. آن پایی که رو به گناه رفته است، آن دستی که العیاذ باللّه دزدی کرده است، کم فروشی کرده است، به صورت کسی سیلی زده است، این دست روز قیامت علیه او شهادت می دهد.

به فرموده قرآن، بعضی اوقات این انسان نابکار لجوج، وقتی که زمین و زمان، ملائکه، پیغمبر خدا و ائمه طاهرين (علیهم السلام) علیه او شهادت می دهند، منکر می شود. وقتی منکر شد دیگر زبان نمی تواند حرف بزند:

﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ
بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۱

(۱) سورة یس، آیه ۶۵. ترجمه: «امروز است که بر دهان آن کافران مهر

یعنی اگر این انسان لجوج، لج بازی کرد دیگر زبانش مُهر شود؛ اما
اعضاء و جوارحش علیه او شهادت می دهند. در جای دیگر می فرماید:

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ
أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾^۱

یعنی ای انسان! مواظب باش! شایعه پراکنی نکن؛ سوء ظنّ به
دیگران نداشته باش؛ مواظب گفتارت باش! با علم برو جلو؛ پیروی از
علم کن نه از چیز دیگری. بعد قرآن کریم می فرماید: توجّه به این داشته
باش که:

﴿إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ
مَسْئُولًا﴾

ظاهر تو و باطن تو در روز قیامت علیه تو شهادت می دهند. از این
آیه شریفه می فهمیم که علاوه بر اینکه گوشت و پوست و استخوان و
اعضاء انسان علیه انسان شهادت می دهند، دل انسان، روح انسان،
هُوِیت انسان، در روز قیامت علیه انسان شهادت می دهد.

این بحث یک بحث دقیق عرفانی هم دارد که الآن مورد بحث من
نیست؛ و آنچه الآن مورد بحث من است، این است که: زن و مرد! از شما

→ (خموشی) زنیم و دستهایشان با ما سخن گویند و پاهایشان به آنچه کرده اند گواهی
دهند.»

(۱) سورة اسراء، آیه ۳۶. ترجمه: «آنچه راکه به آن علم نداری پیروی مکن که
چشم و گوش و دل همه مسؤولند.»

تقاضا دارم مواظب باشید در روز قیامت به واسطهٔ زمان و مکان، به واسطهٔ در و دیوار، به واسطهٔ گوشت و پوست و استخوان خود، به واسطهٔ چشم و گوش و زبان خود، به واسطهٔ هویت خود رسوا نشوید! رسوائی کاری است مشکل. بالاترین دردها برای انسان رسوائی است. اگر خدای نکرده یک کسی در دنیا گناه کند، مردن را بر رسوا شدن ترجیح می‌دهد. زنی اگر کار بدی انجام داده باشد - هرچه هم پست باشد - دوست دارد بمیرد اما رسوا نشود. این مرد و زن که می‌خواهند رسوا نشوند باید توجه داشته باشند که روز قیامت روز رسوائی است؛ روزی است که خدا و پیغمبر و ائمهٔ طاهرین و حضرت زهرا علیها السلام و ملائکهٔ مقرب خدا، در و دیوار، زمان و مکان و بالآخره تمام اعضا و جوارح انسان، له انسان یا علیه انسان، شهادت می‌دهند. توجه به این مطلب داشته باشید! شبانه روز اقلایک یا دو یا سه مرتبه، بعد از نمازهایتان، وقتی که بیکارید، وقتی که خانم از کار خانه‌اش فارغ می‌شود، وقتی که شما در بازار مشغول کارید یا از کارتان فارغ شدید، قدری در خود فرو روید؛ این بحث را قدری تحلیل کنید؛ قدری رویش فکر کنید که:

«تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ.»

به این مطالب توجه کنید! زیرا این توجه ماست که سعادت می‌دهد؛ هم برای دنیای انسان و هم برای آخرت انسان. همین توجه‌ها و تفکرهاست که انسان را متوجه و متفکر می‌کند؛ یعنی مَلِكَةٌ توجه و

تفکر برای انسان پیدا می شود. خوشا به حال آن کسی که مَلِکَةُ تَوَجَّه و مَلِکَةُ تَفَكَّر داشته باشد. به طور ناخودآگاه، به طور خودکار تَوَجَّه داشته باشد. قرآن می فرماید: اگر این حالت برایش پیدا شود، دیگر خدا دست او را می گیرد و لحظه به لحظه بالا می برد:

﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ...﴾^۱

بعد می فرماید:

﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾^۲

آنهایی که مَلِکَةُ تَفَكَّر و تَوَجَّه دارند، تجارت و کار دنیا از خدا غافلشان نمی کند.

(۱) سورة نور، آیه ۳۶. ترجمه: «در خانه هایی خدا رخصت داده که آنجا رفعت

یابد و در آن نام خدا یاد شود.»

(۲) سورة نور، آیه ۳۷. ترجمه: «پاکمردانی که کسب و تجارت (و مانند آن) آنان

را از یاد خدا غافل نگرداند.»

جلسه سوم

رذيله «غفلت»

غفلت چیست؟

اقسام غفلت:

۱ - غفلت از دشمن

دشمن اول: شیطان

= دوم: هوای نفس

= سوم: دنیا

۲ - غفلت از عمر

۳ - = = استعدادها

۴ - = = مرگ

غفلت چیست؟

بحث امروز راجع به رذیله «غفلت» است. آن رذیله‌ای که ضد توجّه و تفکر است. از نظر اخلاق، هر چه «توجّه و تفکر» عالی و بالاست و موجب تعالی انسان است، «غفلت» رذیله‌ای است بسیار پست که انسان را به سقوط می‌کشاند؛ و به قول قرآن شریف، انسان را تا سرحدّ حیوان، بلکه پست‌تر تنزل می‌دهد:

﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ أُذُنٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾^۱

(۱) سورة اعراف، آیه ۱۷۹. ترجمه: «تحقیقاً (گروه) کثیری از جن و انس را

افرادی که غفلت بر دلشان حکمفرماست چشم دارند اما نمی بینند؛ گوش دارند اما نمی شنوند؛ دل دارند اما نمی فهمند؛ و اینها حیوانند، از حیوان هم پست ترند؛ و اگر در باره غفلت جز این آیه شریفه چیزی نداشتیم، بس بود تا بگوئیم که صفت غفلت، صفت مذمومی است. در آیه دیگر می فرماید: غفلت دل را مُهر می کند؛ چشم و گوش را مُهر می کند:

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ
وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾^۱

افرادی که غفلت دارند دل ندارند؛ دلشان قفل شده است. دلی که بفهمد، گوشی که حق را بشنود و چشمی که حق را ببیند ندارند، و بالأخره مُهر غفلت اینها را تا سرحدّ حیوانیت رسانده است. صفت غفلت بر عکس صفت توجّه، انسان را به سقوط می کشاند. نمی گذارد دنیا داشته باشد؛ نمی گذارد آخرت داشته باشد. این غفلت - نظیر توجّه و تفکر - مراتب دارد. ما فعلاً کار به آن نداریم. صحبت

→ (گوئیا) برای جهنم آفریدیم؛ (زیرا) اینان قلب دارند ولی (حقایق را) نمی فهمند؛ و چشم دارند ولی نمی بینند (که سرانجام نافرمانی خدا چیست)؛ و گوش دارند ولی نمی شنوند؛ (و خود را به کبری می زنند). اینان همچون چهارپایان بلکه گمراه ترند؛ آنها غافلند. (و غفلتشان از شنیدن و دیدن انسانی و تفکر محرومشان کرده است).
(۱) سورة نحل، آیه ۱۰۸. ترجمه: «آن کافران (که دنیا را بر آخرت برگزیدند) کسانی هستند که خداوند بر دل و گوش و چشمشان مهر نهاد؛ و آنان غافلند.»

امروز راجع به غفلت است به اعتبار متعلق آن نه مراتب آن.

- اقسام غفلت:

۱ - غفلت از دشمن

اول چیزی که باید توجه داشته باشیم این است که این صفت ما را از دشمن خود غافل می‌کند؛ و معلوم است اگر کسی غفلت از دشمن داشته باشد دشمن او را نابود می‌کند. در خطّ مقدّم جبهه، یک آن غفلت موجب نابودی آن خطّ و نابودی آن افراد خواهد شد.

- دشمن اول: شیطان

ما باید بدانیم دشمنهای سرسختی داریم؛ دشمنانی قسم خورده، مثل شیطان. قرآن شریف می‌فرماید: این شیطان چندین مرتبه به خدا تشر زد؛ و در تشرهایی که به خدا می‌زد قسم هم می‌خورد، و گفته او این بود که همه بنده‌هایت را اغوا و جهنمی می‌کنم جز افراد مُخْلِص - معصوم یا تالی تَلُو معصوم -.

﴿قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ﴾^۱

(۱) سورة ص، آیات ۸۲ و ۸۳. ترجمه: «(شیطان به خداوند) گفت: به عزّت قسم که غیر از بندگان خالص شده‌ات همه آنها را گول می‌زنم.»

ما چنین دشمن قسم خورده‌ای داریم؛ و غفلت از آن رسوائیها به بار می‌آورد؛ دنیا و آخرت و آبروی ما را از بین می‌برد. این دشمن قسم خورده از کم شروع می‌کند اما به کم اکتفا نمی‌کند به هر اندازه که بتواند جلو می‌رود؛ و قرآن شریف می‌فرماید از یک راه هم جلو نمی‌آید؛ بلکه از هر راهی که بتواند وارد می‌شود.

از جاهائیکه از نظر قرآن، شیطان به پروردگار عالم تشر زده آنجا است که گفته است:

﴿فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ * ثُمَّ لَا يَنصَرُهُمْ
مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ
وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾^۱

یعنی خدایا، حالا که من برای این بنی‌آدم گمراه شدم جلوی راه سعادت اینها را می‌گیرم؛ از جلو، از عقب، از راست و از چپ می‌آیم و نمی‌گذارم اینها رستگار شوند؛ نمی‌گذارم اینها از نعمت‌هایشان استفاده کنند.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: معنای این آیه شریفه این است که شیطان

(۱) سورة اعراف، آیات ۱۶ و ۱۷. ترجمه: «(شیطان به خداوند چنین گفت که) چون تو مرا اغواء کردی منم آنان را از صراط مستقیم تو بر می‌گردانم. (و برای این منظور) از جلو و پشت و از راست و چپ (برای فریشان) جلوه می‌کنم و (لذاست که) تو اکثر آنها را شاکر (نعمتهای خودت) نمی‌یابی. (بلکه در اثر کفر و ناسپاسی مستحق عذاب خواهی بود.)»

می گوید: من آخرت را در مقابل اینها کوچک و دنیا را در چشمشان بزرگ جلوه می دهم. هم از راه گناه می آیم و هم از راه دین. از راه دین برای مقدّسها می آیم؛ یعنی از راه ریا، از راه تظاهر، اینکه این ریا است نکن؛ این تظاهر است نکن؛ این عجب است نکن. برای مقدّسها از راه وسواس عمل را فاسد می کند. بالأخره از راهی که بتواند برای اغوای انسان می آید؛ و غفلت از این دشمن معلوم است چه ها به سر انسان می آورد.

- دشمن دوم: هوای نفس

دشمن دوم نفس اماره و هوئی و هوس است. این نفس اماره ای که مثل حضرت یوسف علیه السلام از آن می ترسد و در باره آن خطاب به خداوند عرض می کند:

﴿وَالَا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾^۱

در آن وقتی که از صحنه پیروز بیرون آمده بود باز می گفت خدا! اگر تو نباشی بدبخت می شوم. نفس اماره ای که به قول مولوی:
نفس از درهاست او کی مرده است
از غم بی آلتی افسرده است

(۱) سورة یوسف، آیه ۳۳. ترجمه: «(خدا یا!) اگر کید و مکر زنان (مصر) را از من برنگردانی، به آنها گرایش می کنم؛ و (در آنصورت) از جاهلین خواهم بود.»

اگر جایی، اگر وقتی کاری به انسان نداشته باشد برای این است که آب ندارد شنا کند؛ برای این است که زمینه ندارد کار کند. از مرحوم مقدّس اردبیلی - مرجع تقلیدی که بارها خدمت امام زمان علیه السلام رسید - سؤال کردند: آقا! اگر شما در خانه‌ای باشید، کسی نباشد جز یک زن نامحرم، زنا می‌کند یا نه؟ مرحوم مقدّس فرمود: نه؛ فرمود: پناه می‌برم به خدا که چنین صحنه‌ای برای من جلو بیاید. از این جمله استفاده می‌کنیم که نفس اماره پیر و جوان ندارد؛ زن و مرد و مقدّس و غیر مقدّس ندارد؛ همه و همه باید از او بترسند؛ زیرا دائماً با ما در جنگ است.

روایتی است از موسی بن جعفر علیه السلام که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عده‌ای را به جنگی فرستاد. وقتی برگشتند آن حضرت به آنها فرمود: مرحباً به گروهی که جهاد اصغر را گذراندند و جهاد اکبر بر ایشان باقی مانده. گفتند: جهاد اکبر چیست؟ فرمود: «جهاد با نفس» سپس فرمود:

«أَفْضَلُ الْجِهَادِ مَنْ جَاهَدَ نَفْسَهُ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْهِ»

یعنی بالاترین جهاد، جهاد با نفس است.^۱

راستی که جنگ با نفس اماره، جنگ بزرگی است؛ و این جنگ در درون ما همیشه هست، آن بعد ملکوتی ما با بُعد ناسوتی ما همیشه در جنگ است. معمولاً هم در انسانها این نفس اماره این هوئی و هوس

(۱) بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۶۵.

غلبه دارد. غفلت از نفس امّاره و یک آن هوسرانی، یک عمر پشیمانی به دنبال دارد. نیم ساعت و یک ربع و یک ساعت خلوت کردن یک زن با یک مرد در یک خانه، یک عمر رسوائی، یک عمر پشیمانی، یک عمر بدبختی در پی دارد.

- دشمن سوم: دنیا

دشمن سوم ما دنیا است، و دنیا دشمن عجیبی برای انسانهاست. قرآن شریف در آیات فراوانی تذکر می دهد که انسان! مواظب باش زرق و برق دنیا تو را گول نزند! مواظب باش! این گول است، گولش را نخوری. دنیای حرام با آخرت جمع نمی گردد.

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ﴾^۱

ای مردم! از دو دشمن سرسخت بپرهیزید؛ یکی دنیا شما را گول نزند یکی هم شیطان. دنیای حرام با آخرت جمع نمی گردد. یکی از کارهای بهلول این بود که در وسط راه یک تیر بزرگی افتاده بود این طرف را می گرفت بلند می کرد آن طرف زمین می ماند؛ طرف

(۱) سورة فاطر، آیه ۵. ترجمه: «ای مردم! به درستی که وعده خدا حق است پس (مواظب باشید) که زندگی دنیا شما را نفریبد و نیز آن فریب دهنده (شیطان) شما را نسبت به (الطاف) خدا مغرور نکند.»

دیگر را می‌گرفت این طرف زمین می‌ماند؛ وسط را می‌گرفت نمی‌توانست بلند کند. به او می‌گفتند: بهلول! چکار می‌کنی؟ می‌گفت این دنیا و آخرت است دنیا را بگیرم آخرت زمین می‌ماند؛ آخرت را بگیرم دنیا زمین می‌ماند؛ هر دوتا را بخواهم با هم جمع کنم نمی‌شود. یعنی دنیای حرام و آلوده با آخرت جمع نمی‌شود.

﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۱

خانه آخرت مختص آن افرادی است که ریاست طلب نباشند؛ مختص آن افرادی است که دنیاپرست نباشند. دنیا پرستی معلوم است که عاقبت خانه آخرت انسان را خراب می‌کند.

قضیه‌ای در باره بزرگ مرجع تقلید، مرحوم آقا شیخ محمد تقی شیرازی - رضوان الله تعالی علیه - نقل می‌کنند: - وی مردی است بسیار محقق و از نظر عمل و تقوی و خودسازی بسیار بالاست. - وقتی مرحوم میرزای بزرگ (ره) از دنیا رفت، مسلم بود که مرجعیت برای اوست. اما وقتی می‌خواستند به جنازه میرزای بزرگ نماز بخوانند، آقا نبود. این طرف، آن طرف، بالأخره آقا را در سرداب مطهر پیدا کردند. از

(۱) سورة قصص، آیه ۸۳. ترجمه: «ما سرای آخرت (و بهشت) را برای کسانی قرار دادیم که در زمین اراده علو و فساد (و سرکشی) ندارند و (حُسن) عاقبت مخصوص پرهیزکاران است.»

بس گریه کرده بود چشمهای مبارکش ورم کرده بود. بعد قضیه را نقل کرده و فرموده بود: وقتی خبر مرگ میرزای بزرگ به من رسید با خود گفتم: «رئیس شدی» و از این موضوع خوشم آمد؛ فهمیدم که من لیاقت مرجعیت را ندارم. فهمیدم این مرجعیت برای من دنیاست. لذا آمدم خدمت آقا امام زمان (عج)؛ ایشان را قسم دادم به مادرشان زهرا علیها السلام که من مرجع نشوم برای اینکه لیاقت ندارم.

﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۱

دنیا گول می زنند. دنیا انسان را مشغول می کند؛ و اگر انسان، خدای نکرده، غرق در دنیا شد نظیر کسی است که در لجن زاری فرو رود. آن به آن بیشتر فرو می رود تا بالآخره مرگ او فرا رسد. نظیر کرم ابریشم، دور خود می تند تا خفه شود.

اگر دنیا انسان را گرفت، اگر غفلت از این دشمن بزرگ شد، مسلم است که انسان را تباه می کند. این تکرار قرآن، به ما می فهماند که این دشمن بزرگی است.

لذا اول چیزی که غفلت به سر ما می آورد این است که: ما غافل از دشمنهای خود می شویم؛ دشمنی مثل دنیا، مثل نفس امّاره، مثل شیطان. توجه می خواهد تا مواظب این سه دشمن باشیم؛ و بالآخره این سه

دشمن با ما هست تا بمیریم، یا اینکه به واسطه توجّه، به واسطه رابطه با خدا، به واسطه توسّل به اهل بیت علیهم السلام غلبه بر آنها پیدا کنیم. یا به واسطه غفلت، او غلبه بر ما پیدا کند و ما را جهنمی کند.

۲ - غفلت از عمر

غفلت دوم که موجب بدبختی ماست، غفلت از «عمر» است. عمر، نعمت فوق العاده بالایی است. هیچ نعمتی بعد از ولایت، از نعمت عمر بالاتر نیست. در میان عوام مردم مشهور است که عمر طلاست. اما این غلط است؛ این تشبیه، تشبیه اشتباهی است، عمر طلا نیست؛ بسیار با ارزشتر از آن است. انسان اگر توجّه به عمر و جوانی داشته باشد، می تواند در همان جوانی، سعادت دنیا و آخرت را برای خود تأمین کند.

ما چه بسیار افرادی را سراغ داریم که بیش از چهل یا پنجاه سال از عمرشان نگذشته بود اما به خاطر توجّه به عمرشان، افتخارها آفریدند. بیش از دویست جلد کتاب در باره ترویج اسلام و تشیع، فقه تشیع، نوشتند. عکس آن هم چه بسیار سراغ داریم؛ صد سال عمر کرد اما فقط و فقط مانند یک حیوان آمد؛ مثل یک حیوان خورد؛ و مثل یک حیوان از دنیا رفت. یا به قول روایت، سنگی آمد و کم کم جای خود را در جهنم باز کرد. یک آدمی که هفتاد سال عمر کرد وقتی مُرد، صاف رفت ته جهنم!

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ﴾^۱

بدبختی اینجاست که افرادی که غفلت از عمر دارند خوابند. به قول پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمود:

«النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا»

مردم خوابند؛ یک وقت بیدار می شوند که عزرائیل بیاید. قرآن می فرماید: وقتی عزرائیل آمد انسان می بیند عمرش به غفلت گذشته، از عمر استفاده نکرده، و کار هم از کار گذشته است. آنجا می گوید: خدایا! مرا برگردان برای اینکه کاری برای قبر و قیامت بکنم؛ برای اینکه آدم بشوم.

﴿رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا﴾^۲

دم مرگ می بیند کاری نکرده است؛ عمرش به غفلت گذشته است؛ می گوید: خدا! مرا برگردان. خطاب می شود: برگشت محال است. قرآن می فرماید: نه فقط دم مرگ، بلکه وقتی که در جهنم رفت، آنجا با آه و ناله می گوید: خدایا! مرا برگردان تا برای عالم آخرت کاری بکنم. اما جواب نفی می شنود، قرآن می فرماید:

(۱) سورة نساء آیه ۱۴۵. ترجمه: «البتة منافقان را در جهنم، پست ترین جایگاه است.»

(۲) سورة مؤمنون، آیات ۹۹ و ۱۰۰. ترجمه: (گوید) پروردگارا! مرا (به دنیا) بازگردان تا شاید به تدارک گذشته عمل صالحی بجای آورم. (به او خطاب می شود که) هرگز نخواهد شد.»

﴿وَهُمْ يَصْطَرِّخُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ﴾^۱

یعنی جهنمی‌ها در جهنم آه و ناله می‌کنند. یکی از حرفهایشان این است که خدایا! ما را به دنیا برگردان تا اعمال صالحی انجام بدهیم. به آنها خطاب می‌شود: مگر هفتاد سال عمر به تو ندادم، چه کردی؟ مگر جوانی و پیری نداشتی؟ جوانی‌ات را صرف چه کاری کردی؟ پیری‌ات در چه مصرف شد؟

﴿أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرْ وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ﴾^۲

آیا به اندازه‌ای که متذکر بشوی عمر به تو ندادیم؟ خطاب قهر خدا می‌گوید: «فَذُوقُوا» بچشید این عذاب را در جهنم، برای اینکه ظالم‌ها را یاد دارد. این ظالم به چه کسی ظلم کرده است؟ ظلم به خود برای چه ظلم

(۱) سورة فاطر، آیه ۳۷. ترجمه: «کفار در جهنم فریاد می‌کشند (و می‌گویند) پرودگارا! ما را (از جهنم) بیرون ببر تا اعمال صالح انجام دهیم - غیر آنچه که تا کنون می‌کردیم -»

(۲) دنباله آیه ۳۷ از سورة فاطر. ترجمه: «(در جواب، خداوند به آنها می‌گوید: آیا ما به اندازه‌ای که آنکه اهل پند گرفتن بود پند گرفته بود به شما عمر ندادیم (مثلاً ۶۰ سال یا بیشتر یا کمتر) و برای شما پیامبری آمد (که شما را از چنین روزی بیم داد. حال که از فرصتها و نیز عمر خود بهره نگرفتید) پس بچشید (عذاب جهنم را) که ظالمین (در اینجا دیگر) یاوری ندارند.»

به خود؟ برای اینکه می توانسته با پنجاه سال عمر، با شصت یا هفتاد سال عمر، سعادت دنیا و آخرت را بخرد، می توانسته برای دیگران سعادت درست کند، با عمر می توانسته است افتخارها بیافریند، اما غفلت از عمر و غفلت از جوانی، موجب شد جوانی به هدر رود؛ و این عمر و جوانی به قدری نعمت بالایی است که در روایت دارد وقتی اهل محشر وارد صف محشر می شوند، هنوز به حساب و کتاب نرسیده، یک بازرسی از آنها می شود و در آن بازرسی، از این دو چیز سؤال می شود: اول از عمرش و دوم از جوانیش.^۱

همه و همه مخصوصاً جوانهای عزیزم از دختر و پسر مواظب جوانی باشید! مواظب عمر باشید! عبادت در جوانی، عصای پیری است. مواظب جوانی باشید! تا جوانید می توانید سعادت آفرین باشید. اگر از چهل سال بالاتر رفتید دیگر نشست است. اگر اندوخته ای برای سعادت خود تأمین نکرده باشید دیگر نمی توانید کار کنید. مواظب

(۱) «قال رسول الله ﷺ: لا تزول قدما عبد يوم القيامة حتى يسأل عن أربع: عن عمره فيما أفناه وشبابه فيما أبلاه وعن ماله من أين كسبه وفيما أنفقه وعن حبه أهل البيت.» (بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۵۸)

ترجمه: «انسان در قیامت قدم از قدم بر نمی دارد الا اینکه از چهار چیز سؤال می شود: ۱- از عمرش که در چه گذرانده و ۲- جوانیش که چگونه سپری کرده و ۳- از مالش که از کجا به دست آورده و در کجا مصرف کرده و ۴- از محبت ما أهل بیت.»

باشید جوانی به هدر نرود! مواظب باشید جوانی به بطالت، به شهوت، به کارهای بیجا، از بین نرود! همه و همه، پیر مردها، پیر زن‌ها، مواظب عمر باشید.

انسان ممکن است به یک روز بتواند سعادت دنیا و آخرت را برای خود تأمین کند. غفلت از عمر و از این نعمت بزرگ، انسان را به سقوط می‌کشانند؛ و به قول قرآن شریف، به سرحد حیوانیت می‌رسد. بلکه پست‌تر از حیوان.

۳ - غفلت از استعدادها

غفلت سوم، که قرآن روی آن پافشاری دارد، غفلت از استعدادهایی است که انسان دارد. این انسان، موجود عجیبی است. از نظر قرآن این انسان «امین الله» هست؛ و این امین خدا، این استعدادها را می‌تواند مصرف کند و با این استعدادها به مقام والائی برسد اما متأسفانه از استعدادهای خود استفاده نمی‌کند. در آیه امانت می‌فرماید:

﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾^۱

(۱) سورة احزاب، آیه ۷۲. ترجمه: «به درستی که ما (بار) امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم و آنها از حمل آن سرباز زدند و از آن ترسیدند (که

ما امانت خود را به عالم وجود عرضه داشتیم استعداد پذیرفتن را نداشت. این انسان استعدادش را داشت. امانت ما را قبول کرد. اما قرآن می فرماید:

﴿إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾

این انسان خیلی ظالم به خودش و خیلی جاهل به خودش است. جاهل است از اینکه غفلت نمی گذارد متوجه استعدادهای خود باشد. غفلت نمی گذارد از استعدادهای خود استفاده کند؛ و ظالم به خودش است زیرا این استعدادهای نهفته در خود را به هدر می دهد. نظیر آب فراوانی که به هدر برود و از این آب کسی استفاده نکند. این، هم ظالم است هم جاهل. یک کسی آب فراوانی داشته باشد، زمین فراوان داشته باشد، اما گرسنه باشد. امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

«مَنْ وَجَدَ مَاءً وَتُرَابًا ثُمَّ افْتَقَرَ فَأَبْعَدَهُ اللَّهُ»^۱

آن کسانی که زمین دارند، آن کسانی که آب دارند، اما هنوز فقیرند اینها از رحمت خدا دور هستند. فرد باشد یا ملت باشد. ما استعدادهای نهفته ای داریم و باید از این استعدادهای استفاده کنیم. اگر استفاده نکنیم باید بدانیم که لعنت خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرين علیهم السلام شامل ما

→ مبدا نتوانند این بار را به منزل برسانند) و انسان (از آنجا که توانائی حمل آن را در خود می دید) آن را پذیرفت. تحقیقاً او (در اثر کوتاهی در ادای این امانت الهی) بسیار (به خود) ظلم کرده و جهالت و نادانی (خود را اثبات) نموده است. «
(۱) بحار الانوار، جلد ۱۰۳، صفحه ۶۵.

می شود.

۴ - غفلت از مرگ

غفلت چهارم که برای انسان است «غفلت از مرگ» است. همه ما می دانیم که می میریم اما غفلت از این مردن، غفلت از قبر، غفلت از قیامت، غفلت از جهنم، غفلت از نعمتهای بهشت داریم. این غفلت ما را بیچاره کرده. انسان باید شبانه روز یک مرتبه، دو مرتبه، سه مرتبه، در خود فرو رود. به فکر مرگ بیفتد. من و شما آیا از اینجا بیرون می رویم یا نه؟ معلوم نیست. آیا من از منبر پائین می آیم یا نه؟ معلوم نیست. آیا امشب شب اول قبر ماست یا نه؟ معلوم نیست. همه و همه غفلت از مرگ داریم. اگر مرگ آمد، شب اول قبر ما، شب راحتی ماست یا نه؟ قبر مشکل است مشکل.

در روایات می خوانیم کسی را دفن کردند. وقتی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیدند که خاک روی قبر ریخته بود. آن حضرت دست روی قبر گذاشتند. حمدی خواندند، و به اندازه ای گریه کردند که از اشک چشم مبارکشان قبر تر شد. بعد فرمودند:

«برای این مکان یک فکری باید کرد. باید عمل کرد. بی عمل نمی شود». در روایات می خوانیم: قبر هر روزه ما را صدا می کند. در این عالم غوغائی است؛ ما کریم. اگر گوش شنوا باشد هر روز صدای قبر را می شنود. قبر صدا می کند صاحب من! من خانه تاریکم برای من نور

بفرست. من بی مونسم برای من مونس بفرست. من مار و عقرب دارم. این اعمال زشت تو مار و عقرب شده است چیزی بفرست. یعنی توبه و انابه مار و عقرب را می کشد. من بی فرشم برای من فرشی بفرست. و بالأخره قبر مرتب ما را صدا می کند. می آئی در شکم من. مواظب باش! برای این خانه فکری کن. این خانه را آباد کن.^۱

آیا دردی بالاتر از این است که ما به فکر آباد کردن خانه دنیایی خود هستیم؛ به فکر رنگ کردن خانه و نظافت خانه هستیم؛ به فکر عوض کردن فرش های خانه هستیم؛ اما اینکه اگر امشب شب اول قبر ما باشد، آنجا چه خبر است از آن غفلت داریم؟

عالم برزخ آیا یک سال است یا یک میلیون سال معلوم نیست. ده میلیون سال یا یک میلیارد سال معلوم نیست. این عالم برزخ عمل می خواهد. امام صادق علیه السلام می فرماید: شیعیان من! عالم برزخ مال خودتان است. شما روز قیامت مورد شفاعت ما واقع می شوید. اما مواظب عالم برزخ و قبرتان باشید!^۲ برای این یک میلیون سال و بیشتر چه تهیه کردی؟ روز قیامت روز مشکلی است. روز قیامت روزی است که انسان از نظر قرآن حاضر است خود و همه چیزش داده شود ولی رها شود؛ اما فایده ای ندارد. قرآن می فرماید: انسان در روز قیامت این جور می شود؛ این جور می خواهد:

(۱) بحارالانوار، جلد ۶، صفحه ۲۶۷.

(۲) بحارالانوار، جلد ۶، صفحه ۲۶۷.

﴿يُبْصِرُونَهُمْ يَوْمَ الْمُجْرِمِ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بَنِيهِ *
وَصَاحِبَتَهُ وَأَخِيهِ * وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ * وَمَنْ فِي الْأَرْضِ
جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ * كَلَّا...﴾^۱

در روز قیامت انسان می گوید: خدایا پسر، همسر، برادرم، تمام دارائیم، تمام افراد روی زمین، گرفته شوند تا من رها شوم. یعنی خدا! تمام عالم به دوزخ روند اما من رها شوم. خطاب می شود: «کَلَّا» نمی شود. توئی و عملت. اگر عملت خوب است «سعادت» و اگر عملت بد است «شقاوت».

روز قیامت روز سختی است. بعضی اوقات انسان از رسوائی عرق می کند. تا چانه او را عرق می گیرد. غفلت از روز قیامت نکنیم؛ غفلت از جهنم و آن عذابها، غفلت از بهشت و آن نعمتهایش.

در روایت می خوانیم یکی از حسرت های اهل جهنم این است که هنگام رفتن به جهنم به بهشت نگاه می کند می بیند قصری در بهشت دارد اما بی صاحب است؛ حورالعین دارد اما بی همسر است؛ باغ دارد اما بی صاحب است. این باید در جهنم بسوزد اما آن قصرش و حورالعین و همسرش و باغش بی صاحب باشد.

(۱) سورة معارج، آیات ۱۱ تا ۱۵. ترجمه: «(در روز قیامت همه افراد) به یکدیگر نمایانده می شوند. (در آنگاه انسان) مجرم دوست دارد که پسر، همسر، برادر، قوم و خویش و همه اهل زمین را به عنوان فدیة تقدیم کند تا خود (از آتش جهنم) رها شود. خیر، (این آرزو محال است برآورده شود).»

جلسه چهارم

فضیلت «یقین»

- تعریف یقین

- انواع ایمان

۱- ایمان تقلیدی

۲- = استدلالی

۳- یقین

فضیلت «یقین»

بحث در باره فضائل و رذائل اخلاقی بود. در باره فضیلت تفکر و توجه بحث کردیم. در مورد رذیله غفلت هم، که ضد تفکر و توجه است، به طور خلاصه صحبت شد؛ و اینکه چه کنیم که غافل نباشیم؛ و اینکه چه کنیم تفکر و توجه و تذکر در ما زنده شود، فی الجمله اشاره شد.

- تعریف یقین

بحث امروز در باره فضیلت دیگری است که از فضیلت توجه و تفکر کمتر نیست؛ و آن فضیلت «یقین» است. یقین نظیر علم است. اما علم مربوط به عقل است و یقین مربوط به دل و قلب. اگر چیزی در عقل رسوخ کرد، به آن علم می‌گویند؛ و اگر چیزی، علاوه بر رسوخ در عقل، رسوخ در دل کرده باشد، رسوخ در قلب کرده باشد، به آن «یقین»

می‌گویند.

یقین به معنای ثبات است. و چون که معلوم، ثابت در دل شود - و به فرموده استاد بزرگوار ما بنیانگذار جمهوری اسلامی حضرت امام، «رضوان الله تعالی علیه»، دل باور کرده باشد - به آن «یقین» می‌گویند. یعنی گاهی چیزی را عقل باور کرده است به آن علم می‌گویند. اما گاهی بالاتر از این است؛ در دل ثبات پیدا می‌کند، در دل رسوخ پیدا می‌کند و دل باور می‌کند؛ وقتی دل باور کرد به آن یقین می‌گویند. یقین یکی از فضائل بزرگ برای انسان است. لذا علمای علم اخلاق وقتی وارد در بحث فضائل و رذائل می‌شدند، اول فضیلت را همین یقین حساب می‌کردند. ما اول فضیلت را توجه و تفکر حساب کردیم؛ و اگر صفت یقین از توجه و تفکر بالاتر نباشد پائین‌تر از آن نیست.

یقینی که الآن با شما صحبت می‌کنم مربوط به دین است، نه مربوط به علوم طبیعی یا علوم غیر دینی. آن خود یک بحث جداگانه‌ای دارد و الآن مورد بحث ما نیست. آن که الآن مورد بحث ماست، یقین مربوط به دین است. یعنی یقین پیدا کنیم که خدا هست. یقین پیدا کنیم معاد و قبر و برزخ و قیامت و بهشت و جهنم هست. یقین داشته باشیم خدا عادل است. خدا جواد و کریم است. خدا عالم و قادر است. خدا رؤوف و مهربان است. یقین داشته باشیم قرآن حق است. و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خاتم انبیاء است. یقین داشته باشیم که امیرالمؤمنین و یازده فرزندش علیهم السلام خلفاء و اوصیاء بعد از پیغمبر اکرمند. یقین داشته باشیم

آنچه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است بجاست. اگر فرموده است: «بکن»، مصلحت نفس الامری دارد. اگر فرموده: «نکن»، مفسده نفس الامری دارد. به این می گویند یقین دینی. برای انسان، نسبت به این مطالب، سه حالت می توان تصوّر کرد:

-انواع ایمان

۱- ایمان تقلیدی

قسم اول علم است. اما علم بدون استدلال، علم بدون برهان، که غالب مردم راجع به اسلام چنین آگاهی و علمی دارند؛ یعنی علم تقلیدی. از نظر فقهی این علم تقلیدی انسان را بهشتی می کند؛ اگر با همان علم تقلیدی جلو برود. واجبات را بجا بیاورد. محرمات را ترک کند؛ و بالأخره با رابطه با خدا از این دنیا برود بهشتی می شود. به تعبیر علما، «نتیجه برهان» پیش اینهاست.

نود و نه درصد مردم نمی توانند روی اصول دین استدلال بکنند. اما علم دارند به اصول دین؛ و همین مقدار برای اینها کفایت می کند. اما این علم، نه در دل رسوخ کرده است نه در عقل؛ و بر طبق آن؛ برهان و استدلال ندارند. این علم ممکن است انسان را بهشتی کند، اما کاربرد ندارد. یعنی در بن بست ها، صحنه های استثنائی، که مثلاً یکی از غرائز طوفانی شود، آن علم دیگر نمی تواند کار بکند. نمی تواند در مقابل آن

غریزه ایستادگی کند. اگر مشکلی برایش جلو آمد نمی تواند مقاومت کند. معمولاً زمین می خورد. بعضی اوقات کُفر هم می گوید. گله از پروردگار هم می کند. قرآن به همین مطلب اشاره می کند. می فرماید:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾^۱

عده ای از مردم، ایمانشان ایمان حرفی است ﴿يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ﴾ یعنی به فرموده امام حسین علیه السلام، ایمانشان فقط لَقَلْبُهُ زبان است. رسوخ در عقل و دل نکرده است. که من اسم این نوع ایمان را «ایمان تقلیدی» گذاشتم؛ و قرآن شریف می فرماید: «ایمان حرفی»؛ و معلوم است که اطلاق قرآن بهتر است. قرآن می فرماید: صاحبان اینگونه ایمان، که نود و پنج درصد مردم یا بیشتر ایمانشان این جور است، در وقت استثناءها زمین می خورند. اگر نعمت برایشان جلو بیاید، اگر در رفاه و آسایش باشند، دلبستگی به آن آسایش و به آن رفاه و بالأخره دلبستگی به دنیا پیدا می کنند. اما اگر مشکلی برای آنها جلو بیاید زمین می خورند، و اگر مصیبتی برایشان جلو بیاید نمی توانند مقاومت کنند.

(۱) سورة حج، آیه ۱۱. ترجمه: «و از مردم کسی است که خدا را بر حرف عبادت می کنند (به طوری که) اگر خیری به او برسد بدان مطمئن می شود و اگر فتنه ای به او رسد بارو به زمین می افتد. (و دست از عبادت می کشد. اینچنین کس) هم در دنیا ضرر کرده است و هم در آخرت. اینست ضرری آشکار.»

بعضی اوقات که انسان راه می رود، پایش به سنگی می خورد و به زمین می افتد و همه بدن او به زمین می آید. یعنی به رو می افتد. قرآن می فرماید - البتّه این تشبیه معقول به محسوس است - : وقتی برایش مشکلی پیش بیاید زمین می خورد و کُفر می گوید؛ گله از خدا می کند؛ شک و تخیّل برایش پیدا می شود؛ و بالأخره یک چیز بی محتوایی از کار در می آید. می فرماید: ﴿خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾ این هم دنیا و هم آخرت را از دست می دهد. این یک ورشکسته آشکاری می شود.

از این آیه یک استفاده دیگری هم می شود؛ که این استفاده مال جوانهای عزیزم از پسر و دختر باشد. آن استفاده این است: ای مسلمان! نباید ایمان تو، ایمان حرفی باشد. مسلمان! نباید ایمان تو تقلیدی باشد. باید ایمان تو رسوخ کند در عقل تو؛ با استدلال باشد. باید ایمان تو رسوخ کند در دل تو؛ یقین باشد. ایمان حرفی مال آن کسی است که اصلاً سواد ندارد و یا غیر مسلمان است. امّا جوانها حق ندارند ایمان آنها ایمان حرفی باشد. اگر از دختری که دیپلم دارد بپرسند به چه دلیل خدا است باید فوراً یک دلیل قانع کننده بیاورد. اگر از جوانی که دیپلم دارد بپرسند به چه دلیل قرآن معجزه تا روز قیامت است فوراً باید یک دلیل بیاورد؛ و بالأخره راجع به اصول دین، همه و همه، مخصوصاً جوانها، از ایمان حرفی تجاوز کنند و به قسم دوم و سوم برسند.

۲- ایمان استدلالی

قسم دوم، که مهمتر از قسم اول است، ایمان استدلالی می باشد. یعنی ایمانی که رسوخ کرده است در عقل. عقل باور کرده است خدا هست. عقل باور کرده است معاد هست. عقل باور کرده است که روزه ماه مبارک رمضان مصلحت تامّه مُلزمه دارد. نماز واجب مصلحت تامّه مُلزمه دارد. نماز شب انسان را به مقام های بلندی می رساند. عقل باور کرده است که حجاب در اسلام چیز خوبی است و لائِبالی گری در حجاب، و بی عفتی، برای زن و برای مرد چیز بدی است. این ایمان استدلال می خواهد. یعنی مثلاً برهان نظم به ما می گوید خدا هست. حرکت جوهری مرحوم صدرالمتألهین اثبات معاد جسمانی می کند، و بالأخره کتابهای کلامی زیادی که توسط بزرگان حوزه علمیه قم در این باره نوشته شده است، به ما می گوید که اصول دین استدلال دارد. همه اصول دین هر کدامش دلیل ها دارد.

اگر کسی مدّتی کتابهایی را که مربوط به کلام است مطالعه بکند، قطعاً ایمان در عقلش رسوخ می کند. یعنی عقل اصول دین را باور می کند. عقل باور می کند که واجبات و محرمات قرآن مصلحت دارد، مفسده دارد، عقل باور می کند که قرآن کلام خداست و تا روز قیامت می تواند جامعه بشریت را اداره کند. ما مسلمانها ادّعایمان این است که علم هر چه ترقّی کند، مردم هر چه روشن تر شوند، جامعه هر چه رو به

کمال رود، قرآن و قوانین اسلام بهتر می تواند جامعه را اداره کند. این مدعا باید با دلیل باشد برای همه مخصوصاً برای جوانها. جوانهای عزیزم! همه شما باید مطالعه دینی داشته باشید. به پدر و مادرها سفارش کنم، در خانه های شما باید کتاب های دینی باشد. باید رساله عملیه مرجع تقلید در خانه های شما باشد. چنانچه قرآن در خانه های شما هست باید رساله عملیه هم باشد. باید در خانه های شما کتاب های اخلاقی و کتابهای مربوط به معارف اسلامی باشد. در خانه یک مسلمان اگر کتابهای مربوط به معارف اسلامی، مربوط به اخلاق و تفسیر، و بالآخره مربوط به اصول دین نباشد، رساله مرجع تقلید نباشد، این خانه را نمی توان گفت خانه یک مسلمان، خانه یک شیعه. شیعه باید مطالعه داشته باشد شیعه و مسلمان باید با شعار «تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ» جلو برود. یعنی وقتی وارد اطاق پذیرائی شما شوند ببینند با زینت نوشته شده: «تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ» و همینطور که گلها و گلدانها و امثال اینها زینت خانه شما شده، کتابهای دینی هم در خانه شما زینت اطاق شما باشد. این وظیفه یک مسلمان است. مخصوصاً وظیفه جوانها. جوانها در وقت بیکاری باید مطالعه داشته باشند و اتفاقاً یکی از تفریحات خوبی که برای جوانها می توان درست کرد تفنن در مطالعه است.

کتابخانه باید فراوان باشد. متأسفانه این یکی از نواقص ماست که کتابخانه کم داریم حتی در قم. چه رسد جاهای دیگر. در هر دهی یا

روستائی در هر قصبه‌ای و در هر شهری باید کتابخانه فراوان باشد. ایمان استدلالی خوب است؛ اما مثل ایمان اول، در بن‌بست‌ها کاربرد ندارد. یعنی صاحب این ایمان می‌تواند با دلیل، خدا و معاد را ثابت کند. می‌تواند با دلیل، قرآن و پیغمبر و امام را ثابت کند. اما همین فرد اگر در بن‌بست واقع شد، یعنی غریزه جنسی طوفانی شد، غریزه ریاست طلبی طوفانی شد، غریزه حبّ به مال طوفانی شد، شکست می‌خورد. آن غریزه، بر علم مقدّم می‌شود.

به اولی می‌گفتیم ایمان حرفی یا تقلیدی؛ به این می‌گوییم ایمان استدلالی که علم است. علم یعنی برهان؛ یعنی استدلال. کاربرد برهان و استدلال کم است. یعنی حتّی عالم هم گاهی در بن‌بست‌ها می‌ماند. برای یک نفر عالم که کتابی هم در «توحید» نوشته بود، مشکلی پیش می‌آید؛ و او نمی‌تواند صبر کند؛ و بالأخره یک کافر از کار در می‌آید؛ و این شعر را می‌گوید:

كَمْ عَاقِلٍ عَاقِلٍ اَعْيَتْ مَذَاهِبُهُ
وَجَاهِلٍ جَاهِلٍ تَلَقَّاهُ مَرْزُوقًا
هَذَا الَّذِي تَرَكَ الْاَوْهَامَ حَائِرَةً
وَصَيَّرَ الْعَالِمَ النِّحْرَ بِرَ زُنْدِيقًا

می‌گوید: انسان متحیر است، گاهی عاقلها در کاری می‌مانند و جاهلها وضعشان روبراه است و همین امر باعث می‌شود که گاهی عالم، بی‌دین می‌شود. البته اگر فقط علم باشد، فقط استدلال باشد. گرچه از

هیچی بهتر است اما در همه مواقع کاربرد ندارد.
اشکال دیگری هم که در علم است این است که با شک و شبهه و
تخیل سازگار است. عالم، می داند خدا هست اما شبهاتی برایش پیش
می آید. علم دارد معاد هست اما بعضی اوقات شکهایی برایش جلو
می آید. یعنی یک نقطه سیاه جهل همیشه در علم خوابیده است.

۳- یقین

قسم سوم یقین است. یقین آن چیزی است که از ایمان حرفی و
تقلیدی گذشته و به ایمان استدلالی رسیده است. از باور عقلی هم
گذشته است و دل باور کرده است. یعنی ایمان در دل رسوخ کرده است
و دل باور کرده است. به این می گویند «یقین».
یقین یعنی ثبات، یعنی رسوخ در دل. دل باور کرده. وقتی دل باور
کرده باشد دیگر نتیجه اولش این است که کاربرد عجیبی دارد. یک
نیروی کنترل کننده ای است برای انسان در گناه. دیگر گناه نمی کند.
وقتی گناه جلو بیاید، مثل بید می لرزد.

پیغمبر اکرم ﷺ رسمشان این بود که وقتی می خواستند به جنگ
بروند، چند نفر از جوانها را برای سرپرستی خانواده های رزمندگان، در
مدینه باقی می گذاشتند. در یکی از جنگها، جوانی سرپرستی چند خانه
را به عهده گرفته بود. یک روز صبح که این جوان آمد و در یکی از
خانه ها را زد، زن صاحبخانه، زنی که شوهرش رفته بود برای جهاد،

پشت در آمد. مرد از او پرسید چه لازم داری؟ آن زن هم آنچه را لازم داشت، گفت.

نمی دانم چه شد؛ اما بالأخره شهوت آن جوان تحریک شد. اما چرا؟ نمی دانم. آیا آن زن بد حرف زد؟ آیا این مرد چشمش به آن خانم افتاد؟ نمی دانم. (خانمها! آقایان! سفارش می کنم وقتی که به یکدیگر برخورد کردید، بدانید که شیطان در آن وقت خیلی کار می کند. شیطان به حضرت نوح گفت: ای نوح! بدان وقتی با یک زن تماس پیدا کردی، وقتی یک زن و مرد نامحرم مقابل هم شدند، من آنجا خیلی کار می کنم. خانم! بدان یک جمله شهوت انگیز تو، آقا! یک چشم چرانی تو، ممکن است به جاهای بدی بکشد.) بالأخره این مرد وارد خانه شد و دستش را به سینه خانم گذاشت.

مرادم اینجاست. مرادم یقین خانم است؛ آن یقینی که در دلش رسوخ کرده بود و باور کرده بود خدا هست، بهشت هست، جهنم هست.

ناگهان لرزید! رنگش تغییر کرد؛ و با یک حالتی که حرف از دل برآید و بر دل بنشیند. گفت: چه می کنی؟! النّار! النّار! النّار! گفت این کار تو آتش است، آنهم آتش جهنم.

حرف خانم آمد و بر دلی که او هم خدا و بهشت و جهنم را باور داشت، و باور داشت اگر دستی به سینه نامحرم بخورد، این دست، بدون توبه، جهنمی است، نشست. ناگهان این مرد هم فریاد زد: النّار!

النَّار! النَّار! روز اول، روز دوم، کم کم نتوانست در مدینه بماند؛ به بیابان رفت تا پیامبر بیاید.

در آنجا ریاضت دینی می‌کشید و عبادت می‌کرد؛ و مرتب می‌گفت: النَّار! النَّار! تا اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مدینه بازگشتند. به ایشان خبر واقعه را دادند. پیغمبر فرستادند آن مرد را آوردند. به او گفته شد که توبه تو قبول شد؛ اما چیزی که برای او مشکل است این است که صورتش در صورت پیامبر صلی الله علیه و آله نیفتد.

زن و مرد! این جلسه ما الآن در محضر خداست. در محضر مقدس پیغمبر صلی الله علیه و آله است. در محضر مقدس حضرت ولی عصر علیه السلام است. آقا! بدان که چشم چرانی تو در مغازه، خانم! بدان که رو نگرفتن تو و بی حجابی و بدحجابی تو در کوچه، در محضر مقدس امام زمان علیه السلام است. ببین امام زمان از دست تو راضی است یا نه؟ ببین از این حرفها راضی است یا نه؟

وقتی آن جوان آمد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نماز می‌خواندند. جوان منتظر شد. بعد از نماز پیامبر به منبر رفتند. این جوان سرش پایین است و خجالت می‌کشد. اتفاقاً پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سوره «تکاور» را شروع کردند:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْهَيْكُمُ التَّكَاثُرُ * حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ * كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ * ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ * كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ * ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ * ثُمَّ لَتَسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ *﴾

(اتفاقاً این سوره در باره یقین هم صحبت می‌کند).

فرمود: دنیا مردم را مشغول کرده است. ای کاش این مردم یقین داشتند و می‌دانستند جهنمی است، می‌دانستند روز قیامت این جهنم را ملاقات می‌کنند و می‌بینند. ای کاش می‌دانستند که گناه انسان را به جهنم می‌برد؛ و در جهنم از اینها سؤال می‌شود که آقا! ولایت داشتی و در محضر امام زمان علیه السلام بودی، اما باز گناه می‌کردی؟

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مشغول خواندن این سوره بودند و جوان هم داشت فکر می‌کرد. ناگهان جوان صیحه‌ای زد و غش کرد و نقش بر زمین شد. اطرافش را گرفتند، دیدند از خجالت مرده است. به این می‌گویند یقین، آن هم مرتبه اول یقین.

وقتی که یقین برای انسان پیدا شد، اگر خانم دستش به دست نامحرم بخورد، بدنش تا شب می‌لرزد. ناراحت است. اگر از او بپرسند چرا ناراحتی؟ می‌گوید: در مغازه خواستم از کاسب جنس بگیرم، دستم به دستش خورد. می‌گویند که عمدی نبود، گناه نکردی. می‌گوید بله؛ اما دست نامحرم به دستم خورد. وای وای! این را می‌گویند یقین.

زن اگر ایمان نداشته باشد، ایمانش حرفی باشد، در مغازه با کاسب حرف می‌زند؛ خنده می‌کند؛ حتی مثلاً برای خریدن چادر در مقابل آئینه می‌ایستد؛ و این کار را در مقابل کاسب انجام می‌دهد. این را می‌گویند مسلمان حرفی. و آن را می‌گویند مسلمانی که ایمان در دلش رسوخ کرده است.

جلسه پنجم

فضیلت «یقین»

- مراتب یقین
- فضیلت نماز شب
- ایثار ابو ایوب انصاری
- داستانی از «احیاء العلوم» غزالی
- لزوم امتحان
- راه تحصیل ایمان قلبی (یقین)
- گذشت همسر حاکم

فضیلت یقین

در جلسه قبل گفتیم که ایمان به اصول دین، به سه قسم تقسیم می شود:

۱- ایمان تقلیدی یا حرفی.

۲- ایمان استدلالی یا ایمان عقلی.

۳- ایمان عاطفی یا قلبی؛ و گفتیم آن نیروئی که کنترل کننده انسان است ایمان قلبی است نه ایمان حرفی و عقلی. گرچه ایمان استدلالی هم عالی است؛ و هر کس به فراخور حالش، مخصوصاً جوانها، باید ایمان استدلالی داشته باشد.

در روایات می خوانیم که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با اصحاب رد می شدند. برخورد کردند به پیر زنی که با دوک خودش مشغول نخ ریسی بود. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از او سؤال کردند که به چه دلیل خدا را شناختی؟ معلوم می شود که آن حضرت از پیر زن بی سواد هم دلیل می خواهند؛

ایمان استدلالی می‌خواهند. پیر زن جواب خوبی داد. جواب داد که این چرخ کوچک من برای گردش خود به دست من احتیاج دارد. اگر دست من نباشد، این چرخ از حرکت می‌ایستد. آیا عالم به این پهنآوری احتیاج به یک محرک ندارد؟ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمودند: «عَلَيْكُمْ بِدِينِ الْعَجَائِزِ» که این دو تا معنی دارد. یک معنایش این است که شما هم باید ایمان استدلالی داشته باشید. یکی هم اشاره به برهان حرکت دارد. و شاید بعد از برهان نظم و برهان صدیقین؛ بهترین برهانها باشد. ولی در هر حال استفاده می‌کنیم که هر کس به فراخور حالش باید برای اصول دین دلیل داشته باشد. اگر چه همان طور که قبلاً توضیح دادیم کاربرد ندارد. نمی‌تواند انسان را در بُن‌بست‌ها، در طوفانها، در امتحانها نجات بدهد. به قول شاعر:

پای استدلالیان چوبین بود

پای چوبین سخت‌بی‌تمکین بود

لذا، ایمان منحصر می‌شود به ایمان عاطفی؛ و از قرآن فهمیده می‌شود که خداوند این ایمان را از ما می‌خواهد.

در سوره حجرات می‌خوانیم: عده‌ای به خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمدند و به آن حضرت گفتند: یا رسول الله ایمان به تو داریم. فرمود: شما ایمان ندارید، بلکه اسلام آورده‌اید. برای اینکه ایمان شما ایمان حرفی و ایمان استدلالی است. هنوز ایمان در دل شما رسوخ نکرده است. ایمان، کسی دارد که در دل او رسوخ کرده باشد و شک و شبهه‌ای

برای او نباشد.

﴿قَالَ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾^۱

گفتند: ایمان داریم. بگو: نه، ایمان ندارید. فقط تسلیمید. زیر پرچم اسلامید. برای اینکه ایمان در دل شما وارد نشده است. بعد می فرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا﴾^۲ ایمان کسی دارد که ایمانش قلبی باشد؛ یقین باشد. اگر یقین نباشد نقطه جهل و شک در او موجود است؛ و همانها هم که ایمان استدلالی دارند از شبهه و جهل و توهم و وسوسه نجات پیدا نکرده اند. ایمانی که به درد ما می خورد و قرآن آن را می خواهد بلکه با کلمه «إِنَّمَا» می گوید می خواهیم، ایمان یقینی و قلبی است؛ ایمان عاطفی است.

- مراتب یقین

یقین، مراتبی دارد. یقین مثل نور است. همین طور که نور مراتب

(۱) سورة حجرات، آیه ۱۴. ترجمه: «اعراب (بادیه نشین) گفتند ایمان آوردیم. بگو (ای پیامبر! که شما) ایمان نیاوردید و لکن بگوئید اسلام آوردیم و هنوز ایمان در دل شما رسوخ نکرده است.»

(۲) سورة حجرات، آیه ۱۵. ترجمه: «منحصراً مؤمنان کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آوردند سپس (بر اثر رسوخ ایمان در قلب، هرگز کوچکترین) شک و شبهه ای برایشان پیش نیامد.»

دارد. یک لامپ بیست شمعی و یک لامپ هزار شمعی یا بیشتر است. یقین هم مثل نور است. وقتی تابید در دل، گاهی دل را روشن می‌کند. اما نظیر لامپ صد شمعی که یک اطاق را روشن می‌کند. گاهی هم به یک مرتبه‌ای می‌رسد - نظیر یک لامپ هزار شمعی که در یک اطاق روشن بشود - فضای دل را خیلی روشن می‌کند. لذا یقین به گفته فلاسفه، ذات تشکیک است یعنی مراتب دارد؛ همه مراتبش خوب است. مرتبه‌ای که فعلاً در نظر ماست مرتبه اول است. اما معلوم است هر چه بالا رود بهتر. علمای علم اخلاق یقین را سه مرتبه دانسته‌اند:

علم الیقین؛ عین الیقین؛ حق الیقین؛ و معلوم است هر کدام از این سه قسم خود مراتب دارد. که الآن مورد بحث ما نیست. مرتبه اول یقین، انسان را از گناه باز می‌دارد. او را به انجام واجبات و امتناع از گناه می‌داند. نماز او را در وقت او و روزه او بجاست. اجتناب از گناه بجاست؛ و بالأخره به طور خودکار، به طور ناخودآگاه، اهمیّت به واجبات می‌دهد؛ اجتناب از گناه می‌کند. این مرتبه اول یقین که همان مرتبه اول ایمان عاطفی است. در مرتبه بعدش به مستحبات و مکروهات نیز اهمیّت می‌دهد. شبهات را به جانمی آورد. اگر در چیزی شک کرد که آیا چنین است یا نه، نمی‌کند. به طور مسلم شایعه در زبان او نیست. حرفهای بدون استدلال نیست. اگر می‌گوید با استدلال می‌گوید. و اگر می‌شنود با استدلال می‌شنود؛ و بالأخره هر چه که شبهه است در زبان او نیست. در قسم سوم کم کم می‌رسد به یک مقامی که می‌تواند ادعا بکند اگر دنیا یک طرف و گناه

یک طرف، من گناه را انجام نمی دهم و به دنیا پشت پا می زنم. همان جمله ای که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام در نهج البلاغه دارد. این جمله فقط مال آن حضرت نیست. شیعیان علی عَلَيْهِ السَّلَام اگر یقینشان به مرتبه عالی رسیده باشد، اگر یقینشان لا اقل به مرتبه عین الیقین رسیده باشد، می توانند این ادعا را بکنند.

امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام می فرماید:

«وَاللّٰهُ لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَکِهَا عَلٰی أَنْ
أَعْصِيَ اللّٰهُ فِي نَمَلَةٍ أَسْلَبَهَا جِلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلَتْهُ»^۱

می فرماید: به خدا قسم، اگر عالم هستی را به من بدهند و بگویند گناه بکن؛ آن هم گناه کوچک؛ که پوسته جو را بدون جهت از دهن مورچه بگیر؛ این کار را نمی کنم. این جمله حضرت به دلیل عصمتش نیست. برای مقام امامتش نیست. و به آن حضرت یا سایر ائمه یا پیغمبر اکرم عَلَيْهِ السَّلَام امثال اینها اختصاص ندارد. این جمله سرمشق است برای ما. یعنی باید شما ایمانتان به مقام بالا برسد. باید کار بکنید تا ایمان شما، نور دل شما، شما را به مقامی بلند برساند که اگر همه دنیا را به شما بدهند برای اینکه شما یک گناه کنید. یقین داشته باشید نمی کنید. نیروی کنترل کننده می تواند به این اندازه قوی باشد. از نظر تاریخ و تجربه برای ما اثبات شده است. در تاریخ خوانده ایم و از بزرگان دیده ایم که

(۱) نهج البلاغه (فیض الاسلام)، خطبه ۲۱۵.

حاضرند تمام دنیا را فداکنند برای خاطر اینکه دو رکعت نماز از آنها از بین نرود.

- فضیلت نماز شب

این روایتی که مرحوم صاحب وسائل در کتاب شریف خود در فضیلت نماز شب از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند:

«الرَّكْعَتَانِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا»^۱

یعنی دو رکعت نماز در دل شب، پیش من افضل است از دنیا و آنچه در دنیاست.

معنایش این است پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: اگر تمام دنیا را به من بدهند که یکشب نماز شب نخوان، این کار را نمی‌کنم. این جملات مربوط به شخص پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیست. بلکه مربوط به آن یقینی است که در دل آن حضرت است؛ و این یقین برای شیعیان هم پیدا می‌شود؛ و باید پیدا شود. ما سراغ داریم افرادی را که اگر یک شب نماز شب نمی‌خوانند چه گریه‌ها می‌کردند. یادم نمی‌رود یک اهل دلی شبی نماز شبش ترک شد. این شخص از اوّل صبح تا به شب گریه کرد و غصّه خورد. می‌گفت که من از ۱۶ سالگی تا الآن نماز شبم ترک نشده است. نوری که از ایمان عاطفی، از ایمان عقلی، دل اینها را منور کرده، مانع

(۱) وسائل الشیعه، جلد ۵، صفحه ۲۷۶ و بحارالانوار، جلد ۸۷، صفحه ۱۴۸.

گناه می شود. آن نور اینها را به مستحبات و ا می دارد. بلکه از مستحبات لذتی می برد که هیچ چیز در مقابلش نمی تواند قد علم کند قرآن شریف می فرماید: اینها افرادی هستند که در دل شب بلند می شوند. پشت به رختخواب، نماز شب می خوانند. اینها افرادی هستند که به فقرا و ضعفا رسیدگی می کنند. می فرماید که یک حالی برای اینها هست و برای نماز شبشان، برای انفاقشان، به اندازه ای لذت می برند که هیچ کس نمی تواند این لذت را درک کند جز اینکه به آن برسد:

﴿تَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا
وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ * فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ
أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۱

ظاهرش این است که در همین دنیا این پاداش را می گیرند. در همین دنیا لذت می برند. وقتی که برای نماز شبش «اللّه اکبر» می گوید، به قدری لذت می برد مثل اینکه خدا خیر دنیا و آخرت را به او داده است. اگر به دنیا رسید حاضر است ایثار کند؛ و از اینکه دیگران به نعمت می رسند، لذت می برد:

(۱) سورة سجده، آیات ۱۶ و ۱۷. ترجمه: «(شبهها) پهلواز بستر حرکت دهند (و در دل شب) با بیم و امید خدای خود را بخوانند و از آنچه روزی آنها کردیم، انفاق کنند. هیچ کس نمی داند که به پاداش نیکوکاری اش چه چیز از (نعمت ها و لذت های بی نهایت) که روشن بخش (دل و) دیده است، برای او ذخیره شده است.»

﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾^۱

معنایش این است که اینها ایثار می‌کنند؛ به دیگران می‌دهند بخورند و استفاده کنند ولو اینکه خودشان احتیاج داشته باشند. شأن نزول این آیه را جایی در باره امیرالمؤمنین علیه السلام و جایی در باره مقدار و در جای دیگر در باره ابو ایوب انصاری گفته‌اند. همه اینها ممکن است درست باشد. زیرا همه اینها اینطور بودند.

- ایثار ابو ایوب انصاری

پیغمبر اکرم ﷺ رد می‌شدند دیدند ابو ایوب انصاری در کوچه فرش پهن کرده و بازن و بچه‌اش رو به دیوار و پشت به مردم نشسته است پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند: ابو ایوب! چرا اینجا نشسته‌ای؟ گفت یا رسول الله! مهاجری آمد خانه نداشت. من دیدم اگر این بی‌خانه باشد و در کوچه بماند، برای او زشت است؛ برای ما هم زشت است. او خجالت می‌کشد؛ ما هم خجالت می‌کشیم. اما اگر او برود در خانه من و من در کوچه باشم، برای من افتخار است و من خجالت نمی‌کشم و کمکی هم کرده‌ام.

این است «وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» ببینید مسلمانها به کجا رسیدند که اینگونه ایثارگری می‌کنند خانه خودش را

به دیگری می دهد و خود در کوچه می نشیند. چطور شد که اینجور شدند؟ در اثر یقین. وقتی یقین در دل کسی رسوخ کرد، ایمان در دل کسی رسوخ کرد، معلوم است دیگر از نماز لذت می برد؛ از انفاق به دیگران لذت می برد. فردی که پول دوست است، اگر یک روز یک میلیون استفاده ببرد یا اگر بی دین باشد یک میلیون کلاهبرداری کند، چقدر خوشحال است؟ به اندازه ای که شب خوابش نمی برد. برای اینکه یقین به دنیا و تاریکی دنیا در دل او رسوخ کرده، عشق به دنیا او را به اینجا رسانده است. آن کسی که عشق به خدا و اسلام دارد، عشق به بندهای خدا دارد، و بالأخره ایمان عاطفی در دل او رسوخ کرده است، اگر خانه اش را بدهد برای اینکه دیگران در رفاه و آسایش باشند ولی خودش در مضیقه باشد، خوشحال است.

داستانی از «احیاء العلوم» غزالی

غزالی در «احیاء العلوم» می نویسد: آقائی به طرف حسابش نوشت که: نی های شکر را سرما زده است. از این جهت امسال زمینه برای خرید شکر فراوان است؛ و یقین داشته باش که شکر گران خواهد شد. این نامه به دست این تاجر رسید. افتاد در بازار کوفه: شکر فراوانی خرید و انبارش را پر کرد. خوشحال شد که امسال سود فراوانی نصیبش می شود. شب، وقتی که از بازار و از سروصدای دنیا فارغ شد، عاطفه و ایمان قلبی او، وجدان او، وجدانی که از یقین او، از اسلام او،

پیدا شده بنا کرد این آقا را ملامت کردن. گفت: دیدی چه کردی؟ مردم را گول زدی. گول نزده بود، شکر به نرخ روز خریده بود. اما زمینه این بوده است که سال آینده شکر گران شود. این زمینه کلاه گذاشتن سر مردم بود. غزالی می گوید: این آقا صبح خوابش نبرد. اول اذان صبح، در نماز جماعت به افرادی که شکر از آنها خریده بود ماجرا را گفت؛ و تا اول آفتاب به در خانه همه آنها که شکر خریده بود رفت. همه آنها گفتند راضی هستیم و معامله را به هم نمی زنیم. اینجا قدری راحت شد. غزالی می گوید: شب دوم ضربات وجدان باز نگذاشت که او بخوابد.

روایت دارد که پیغمبر اکرم ﷺ می فرماید: اگر مسلمانی، مسلمانی را گول بزند، اصلاً مسلمان نیست. «لَيْسَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مَنْ غَشَّهُمْ»^۱ پیامبر اکرم ﷺ از بازار مدینه رد می شدند. دیدند کسی میوه ای یا چیز دیگری می فروشد که خیلی عالی است. دست کردند زیرش دیدند خراب است. گفتند این کار تو خیانت است؛ گول زدن سر مسلمانها است.^۲

بالآخره آن آقای تاجر که شکرها را خریده بود، فردا صبح به بازار آمد و به التماس شکرها را پس داد و رفت منزل. شب سوم خواب خوبی رفت و گفت: الحمد لله رب العالمین؛ ما توانستیم دین خودمان

(۱) - وسائل الشیعه، جلد ۱۲، صفحه ۲۰۸.

(۲) وسائل الشیعه، جلد ۱۲، صفحه ۲۰۹.

را حفظ کنیم ولو اینکه استفاده زیادی از دست ما رفت. به این می گویند ایمان عاطفی و قلبی. همه و همه، مخصوصاً جوانها، اگر می خواهند گره ای از کار انقلاب و وطنشان باز کنند حتماً باید ایمان عاطفی و قلبی را دارا باشند؛ برای اینکه در بن بستها و امتحانات، فقط ایمان قلبی می تواند ما را نجات دهد.

- لزوم امتحان

نمی شود امتحان برای کسی پیش نیاید. برای همه پیش می آید. جوان باشد یا پیر؛ زن باشد یا مرد؛ روحانی باشد یا غیر روحانی؛ امتحان برایش جلو می آید.

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْم * أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ * وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ﴾^۱

آیا اینها را وامی گذاریم اینکه ظاهراً ایمان آوردند؟ نه اینها حتماً امتحان می شوند. حتماً مشکلاتی برایشان جلو می آید. اگر قسم اول و دوم ایمان باشد مردود می شوند. فقط و فقط ایمان عاطفی است که

(۱) سورة عنكبوت، آیات ۱ و ۲. ترجمه: «آیا مردم پنداشتند که اگر به زبان ایمان آوردند آنانرا به حال خود می گذاریم و از آنها امتحان به عمل نمی آوریم؟ تحقیقاً پیشینیان را امتحان کردیم (و شما را نیز امتحان خواهیم کرد) و مسلم است که خدا راستگو و دروغگو را می شناسد.»

می تواند گاهی نمره بیست بیاورد.

ایمان تقلیدی از کجا پیدا می شود؟ معلوم است پدر و مادر شیعه بودند؛ این هم در خانه شیعه بزرگ شده. به این می گویند ایمان تقلیدی. ایمان استدلالی از کجا پیدا می شود. معلوم است از مطالعه کتاب و سروکار داشتن با منبر و محراب. مخصوصاً جوانها به شما زیاد سفارش می کنم که مطالعه زیاد داشته باشید؛ و بالأخره باید اصول دین، با برهان، در ذهن شما، در مغز شما، در فکر شما، باشد. لذا ایمان استدلالی و ایمان عقلی از راه مطالعه کتابهای کلامی، از پرسیدن، از راه نشستن با عالم، پیدا می شود.

راه تحصیل ایمان قلبی (یقین)

اما ایمان قلبی فقط و فقط راهش رابطه با خداست. عبادت می خواهد: ﴿وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾^۱ می فرماید: اگر یقین می خواهی عبادت کن. رابطه با خدا را محکم کن. ایمان قلبی از نماز اول وقت، از نماز با جماعت، پیدا می شود. مسجد در مقابل شیطان انسی و جنی سنگر است. اینگونه مجالس خار در چشم شیطان جنی و انسی است. علاوه بر اینکه خار است در چشم دشمن، نور است برای دل. نماز اول وقت بخوانید. با خضوع بخوانید. با خشوع بخوانید. در

(۱) سورة حجر، آیه ۹۹.

نماز، مکالمه با خدا داشته باشید. یعنی وقتی که می گوئید «ایاک نعبد وایاک نستعین» با خدا حرف بزن؛ و بالاخره خود را در محضر خدا بدان و این نماز را معراج بدان. همین طور که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله معراج داشت و با خدا حرف می زد شما هم مکالمه با خدا داشته باشید. روزه ماه مبارک رمضان به شما ایمان قلبی می دهد. نماز شب به شما نورانیت می دهد. از اینها مهمتر، به واسطه خدمت به خلق خدا. انسان ممکن است دلی به دست بیاورد که راه پنجاه ساله را در مدت کوتاهی ببیماید. در این ماه مبارک رمضان هر کسی به اندازه وسعش باید به فقرا کمک کند. و این شعار اسلامی را در ماه مبارک رمضان و همیشه در نظر داشته باشیم:

﴿لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِّن سَعَتِهِ وَمَن قَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا﴾^۱

یعنی هر کسی به اندازه وسعش باید به فقرا و ضعیفاء و بیچاره ها کمک کند؛ و خلأ فقر فردی و اجتماعی را پر کند. آنکه می تواند، زیاد کمک کند. آنکه نمی تواند کمتر. این آیه ای که خواندم، امر است. ما از این امر نباید بگذریم. ما نباید بگوئیم مستحب است. روایات زیادی هم وارد شده که باید همه و همه به فکر یکدیگر باشند. «مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»^۲ همه شما شنیدید. اما حیف که همه

(۱) سورة طلاق، آیه ۷.

(۲) اصول کافی، جلد ۳، صفحه ۲۵۱.

ما به آن عمل نمی‌کنیم. نگو ندارم. می‌توانی به جای ده لقمه نُه لقمه و حتی یک لقمه کمک کنی. می‌توانی برای جهازیّه هزار تومان یا کمتر بدهی. اگر دولت می‌تواند باید خلأ اجتماعی و فردی را پر کند؛ و اگر نتوانست همه مردم.

خلاصه، اگر ایمان عاطفی می‌خواهی، اگر نورانیّت دل می‌خواهی، تا می‌توانی به خلق خدا خدمت کن. لذا عُرُفا و علمای علم اخلاق اگر روزی نمی‌توانستند به کسی کمک کنند، آن روز خیلی غُصّه داشتند و می‌گفتند امروز خذلان برای ما جلو آمد. برای اینکه نتوانستیم به کسی کمک کنیم. حتی اگر نمی‌توانستند به انسانها کمک کنند، به حیوانها کمک می‌کردند. وقتی که برف بیاید، این پرنده‌ها دانه می‌خواهند. چه کسی باید به اینها دانه بدهد جز آدمهای متوجّه؟ لذا می‌رفتند روی برف دانه می‌پاشیدند. وقتی که می‌دیدند وضع مشکل است، خود نمی‌خوردند به دیگری می‌دادند.

در روایات می‌خوانیم که امیرالمؤمنین علیه السلام یک مقدار پول برای خرج روزانه‌اش قرض کرده بود. در راه مقدار را دید. فرمود: مقدار! چرا متحیر؟ گفت: دیروز تا حالا نتوانسته‌ام برای زن و بچه‌ام غذا تهیه کنم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: معلوم است که پول برای تو لازم‌تر از من است. برای اینکه من امروز نتوانستم غذا تهیه کنم. این پول مال تو. نگوئید علی بود. ایشان سرمشق است برای شیعه، برای دنیای بشریّت؛ دنیای بشریّت باید به علی علیه السلام افتخار کند. امّا حیف که شیعیان

هم از او پیروی نمی‌کنند.

قرآن برای نورانیت دل روی تقویٰ پافشاری دارد و آن را از همهٔ اینها مهمتر می‌داند:

﴿إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾^۱
 ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ
 مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ﴾^۲
 ﴿وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾^۳

قرآن می‌فرماید: این ایمان را باید خدا بدهد. نور را خدا باید بدهد. ایمان قلبی مال خداست. مقدماتش مال ماست. اما نور را خدا باید در دل بتاباند. بعد در آن دو آیه‌ای که خواندم می‌فرماید: نور را در دل متقی قرار می‌دهد. متقی کیست؟ آن خانمی که حجاب دارد و حجاب خوب دارد. آن خانمی که اگر کسی به او تنه بزند تا موقع افطار ناراحت است؛

(۱) سورة انفال، آیه ۲۹. ترجمه: «اگر تقویٰ پیشه کنید خداوند به شما «فُرْقَان» (یعنی قدرت تمیز حق از باطل) عنایت می‌کند.»

(۲) سورة حدید، آیه ۲۸. ترجمه: «ای کسانی که ایمان آوردید! تقویٰ پیشه کنید و به رسول خدا ایمان بیاورید تا خدا از رحمت خود دو چندان عطا کند و برای شما نوری قرار دهد که (در پرتو این نور و یقین) راه (مستقیم الهی) را در پیش گیرید) و هرگز منحرف نشوید.»

(۳) سورة نور، آیه ۴۰. ترجمه: «آنکس که خدا در (قلب) او نور نتاباند (از منبع دیگری) نور نمی‌تواند کسب کند.»

با اینکه خودش تقصیر نداشت، از این گناه توبه می‌کند. اینها مصداق آدمهای متقی هستند.

- گذشت همسر حاکم

زنی مسلمان، همسر حاکم مازنداران بود. سالی برنج مازندران از بین رفته بود و مردم نمی‌توانستند مالیات بدهند. (مالیات معینی برای هر استانی وضع شده بود که باید حاکم آن استان به حکومت مرکزی می‌داد.) حاکم، این موضوع را با خانمش در میان گذاشت و گفت: امسال چه باید کرد؟ من هم ندارم که مالیات بدهم. به زور هم نمی‌شود از اینها گرفت زیرا گناه است. این خانم گفت من یک پیراهن مُرَّصَع دارم که از پدرم به ارث رسیده است. آن را به عنوان مالیات بفرست. حاکم مازندران آن را فرستاد. این پیراهن، که با دانه‌های جواهر آراسته شده بود، در جلسهٔ مرکز، و بخصوص در چشم پادشاه آن زمان، جلوه کرد. اما پادشاه از بس از کار حاکم و گذشت و فداکاری همسرش خوشش آمده بود، پیراهن را دوباره برگرداند و گفت که من امسال مالیات مازندران را بخشیدم. هم حاکم و هم مازندارانیها همه و همه خوشحال شدند. اما زن حاکم گفت من این پیراهن را دیگر نمی‌پوشم؛ برای اینکه چشم نامحرم به آن خورده است.

خانم! نمی‌گویم چنین باش. اما در این ایام عید مواظب باش لباس نوی تو را جوان عزب نبیند! می‌گویم مواظب باش صورت تو را نبینند!

اگر ایمان قلبی می خواهی می گویم جوان! تا می توانی نگاه به نامحرم نکن؛ چشم چرانی نکن؛ در آن مراکزی که زن و مرد هستند، نظیر بازار و خیابانها، کمتر برو؛ و بالأخره اگر ایمان عاطفی می خواهی تقاضا دارم از پی گناه نباش.

﴿إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾

این آیه می فرماید: علاوه بر اینکه یقین پیدا می کنی، به مقام «عین الیقین» و به مقام «حقّ الیقین»، که علمای علم اخلاق می گویند، به مقام «فُرْقان» می رسی. تو گناه نکن ببین به کجا خواهی رسید.

طیران مرغ دیدی. توز پای بند شهرت

به در آی، تا ببینی طیران آدمیت

جلسه ششم

رذیله «جهل» (۱)

اقسام جهل

۱ - جهل بسیط

- ضرورت آشنائی با مسائل دینی

- برتری اهل علم بر دیگران

۲ - جهل تردید

- ثبات قدم در ایمان

رذیله «جهل» (۱)

یکی از رذائل اخلاقی، که ضدّ یقین است، جهل و تخیّل و وسوسه می‌باشد. در باره فضیلت یقین مقداری صحبت شد و فهمیدیم که یقین برای انسان یک فضیلت بزرگ است. همان مقدار که یقین فضیلت بزرگی محسوب می‌شود، ضدّ آن یعنی جهل و تخیّل و وسوسه، رذیله بزرگی به حساب می‌آید. در پستی جهل همین مقدار بس که به هر کسی بگویند جاهل، ناراحت می‌شود.

اقسام جهل

جهل منقسم می‌شود به سه قسم:

۱ - جهل بسیط

یکی جهل بسیط و معنای جهل بسیط این است که نمی‌داند. مثلاً

بیسواد است. خواندن و نوشتن را نمی‌داند. یا کسی است با سواد، اما احکام دینش را نمی‌داند. به این می‌گویند جهل بسیط. و این جهل برای مسلمان نقص بزرگی است. کسی سواد خواندن و نوشتن را نداشته باشد، یعنی معلومات عمومی نداشته باشد. انصافاً برای مرد نقص است، برای زن هم نقص است.

- ضرورت آشنائی با مسائل دینی

یک مسلمان لااقل باید معلومات عمومی یعنی خواندن و نوشتن را بداند. چنانچه یک نفر مسلمان باید معلومات عمومی دینی خود را بداند. یعنی آن مسائلی که احتیاج به آن دارد باید آن مسائل را بداند. یک مرد، یک زن باید آشنائی کامل به رساله عملیه داشته باشد. یک مرد یا یک زن باید آشنائی کامل به قرآن داشته باشد. قرآن را خوب بتواند بخواند. باید آشنائی کامل با مسائل کارش داشته باشد. اگر اداری است مسائل مربوط به اداره‌اش را بداند. اگر کاسب است مسائل مربوط به کسبش را بداند. یک مرد اگر می‌خواهد ازدواج کند باید بداند از نظر اسلام چطور در خانه رفتار کند. یک زن باید بداند اسلام در باره خانه‌داری، در باره شوهرداری، در باره بیچه‌داری چه گفته است. یک نفر مسلمان باید آشنائی با اخلاق اسلام و با معارف اسلام داشته باشد. یکنفر مسلمان باید به فراخور حالش اصول دین را با استدلال بداند. به فراخور حالش باید دلیلی برای توحید، برای اصل اثبات وجود خدا،

برای معاد، برای نبوت و امامت داشته باشد. این وظیفه یک مسلمان است. اگر یک مسلمان معلومات عمومی دینی نداشته باشد، نقص خیلی بزرگی در وجود اوست و از روایات بر می آید که ترک واجب کرده است. این روایت نبوی را همه شنیده اید که:

«طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ»^۱

مسلمان باید در مقام تعلم باشد، آنهم، به قول پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، زگهواره تا گور. جمله «أَطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ» اگر تأکید باشد، معنایش این است که هر انسانی، اعم از بچه و جوان و پیر، زن و مرد، باید همیشه علم بیاموزد، باید همیشه سروکارش با علم، با تعلیم و تعلم باشد.

و اگر تأکید نباشد، نکته دیگری از آن استفاده می شود که شاید هم منظور، همین معنی دوم باشد، و آن این که کودک وقتی که به دنیا می آید، غریزه علم یابی او زنده، و بلکه مثل غریزه خوردن و آشامیدن او بالفعل است؛ و چنانچه می تواند چیز بخورد؛ می تواند چیز بیاشامد. غریزه علم یابی و علم جوئی او هم بالفعل است. شاید اینکه مستحب است در گوش راست او اذان و در گوش چپ او اقامه بگویند، دلیل بر همین باشد که این توجه به علم یابی و علم جوئی دارد و اسلام می خواهد در گوش این بچه «اشهد ان لا اله الا الله» و «اشهد ان محمداً رسول الله»

بلند شود؛ تا پوست و گوشت و استخوان او با این کلمات روئیده شود. شاید این روایتی که می‌فرماید: اگر بچه کوچک در اطاق بیدار باشد، زن و مرد با هم همبستر نشوند، و اگر شدند و این بچه بد در آمد، پدر و مادر خود را ملامت کنند، دلیلی باشد که غریزه علم یابی و علم جویی بچه، از همان روز اول بالفعل است، علم جو است؛ و بالأخره اگر هم آن وقت علم یاب و علم جو نباشد، طولی نمی‌کشد که این بچه علم یاب و علم جو می‌شود. بچه کوچک زبان باز نکرده از مادرش سؤالها می‌کند. از پدرش سؤالها و جستجوها دارد. همین دلیل بر علم یابی و علوم جوئی اوست. لذا، بعید نیست این جمله پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را حمل بر این حقیقت کنیم نه تأکید؛ و بگوییم که سخن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که می‌فرماید «ز گهواره تا گور دانش بجوی» شعار اسلام است. «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ» شعار اسلام است؛ و بالأخره شعار اسلام و قرآن:

﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ
دَرَجَاتٍ﴾^۱

آن خرافاتی که در جاهلیت بود و به او می‌نازیدند، همه و همه زیر پای من هستند. یعنی مُلغی شدند. اما همین پیغمبر و قرآنش می‌فرماید

(۱) سورة مجادله، آیه ۱۱. ترجمه: «خدا آنانی را که از شما ایمان آوردند بالا می‌برد و به آنان که دانش داده شد، درجاتی عطا می‌کند.»

دو امتیاز مُلغی نیست، یکی امتیاز تقوی و یکی امتیاز علم.

- برتری اهل علم بر دیگران

این آیه‌ای که خوانده شد، می‌فرماید: بین جاهل و عالم فرقه‌هاست. نه فقط یک درجه بلکه درجاتی بین عالم و جاهل فرق است. بین کسی که سواد خواندن و نوشتن نداشته باشد، تا کسی که سواد خواندن و نوشتن داشته باشد، از نظر این آیه بسیار فرق است. بین آدمی که مسائل دینش را بداند و کسی که مسائل دینش را نداند، از نظر قرآن، بسیار فرقه‌ها و امتیازها است.

هشام ابن حکم جوانی بود که هنوز مو در صورت او روییده نشده بود. ایشان به جلسه امام صادق علیه السلام که از پیر مردها و اشرافها، از بنی هاشم و قریش، پر بود، وارد شد. آن حضرت بلند شدند ایستادند و هشام را پهلوی خودشان نشانند. این کار بر اهل مجلس گران آمد. امام صادق علیه السلام فرمودند: «هَذَا نَاصِرُنَا بِقَلْبِهِ وَلِسَانِهِ وَيَدِهِ»^۱ یعنی: این جوان با قلبش، با زبانش و با دستش ما را یاری می‌کند؛ این مبلغ اسلام است؛ این علم دارد. بعد امام صادق علیه السلام آیه «يَرْفَعِ اللَّهُ» را خواندند. آن علمائی که با ایمان هستند، آن افرای که ایمان با علم دارند، بر دیگران برترند، خیلی هم برترند. یعنی امام علیه السلام فرمودند ولو این جوان است، اما به خاطر

(۱) سفینه البحار، جلد ۲، صفحه ۷۱۹.

علمش بر شما برتر است. این شعار اسلام است. وقتی شعار اسلام این باشد، ندانستن مسائل دین برای یک خانم مسلمان نقص است. اگر یک آقا نتواند قرآن بخواند، این کار برای او نقص و عیب محسوب می شود. نداشتن سواد خواندن و نوشتن هم همینطور. لذا من یک تقاضا دارم از شما و آن تقاضا این است که همه و همه معلومات عمومی را یاد بگیرید. و همه معلومات عمومی دینی را یاد بگیرید تا در اسلام یک نفر عالم محسوب بشوید. اگر کسی به رساله عملیه تسلط داشته باشد، بر قرآن شریف تسلط داشته باشد، با روایات اهل بیت، معارف اسلامی، اصول دین و اخلاق، آشنایی کامل داشته باشد، به این می گوئیم عالم به دین. و این علاوه بر اینکه از نظر اسلام واجب است، یک امتیاز، بلکه امتیاز هائی برای یک مسلمان به حساب می آید.

دانستن معلومات دینی، همه اش مهم است. اما سر و کار داشتن با قرآن مهمتر از همه چیز است و متأسفانه جوانهای ما سر و کار با قرآن ندارند. بسیاری از جوانها پیدا می شوند که اینها مدارک دیپلم و لیسانس را دارند، اما نمی توانند قرآن بخوانند این ننگ و نقص است. اگر دختر خانمی مدرک دیپلم داشته باشد، عاشق سواد و علم باشد و بخواهد علاوه بر دیپلم ادامه هم بدهد اما نتواند قرآن بخواند، علم این دختر خانم از نظر اسلام نقص دارد و نقصش هم بزرگ است.

قرآن می فرماید:

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ

الْقِيَمَةُ أَعْمَى^۱

اگر کسی اعراض کند از ذکر من - این «ذکر من» مصادیق دارد. یک مصداقش قرآن است - یعنی آن مردمی که پشت پا بزنند به قرآن، آن مردمی که نتوانند قرآن را روان بخوانند، آن مردمی که به قرآن عمل نکنند، یک مصداقش هستند و یک مصداق دیگرش، از نظر امام صادق (علیه السلام)، افرادی هستند که نماز نمی خوانند یا بد نماز می خوانند. قرآن می فرماید: افرادی که سر و کار با قرآن ندارند، دو مصیبت دارند؛ یکی در دنیا زندگی ناخوشی دارند. یعنی همیشه با درد چکنم چکنم می سوزند. جوان است اما یک قفل غم روی دل اوست. ازدواج می کند اما قفل غم روی دل اوست. پیر می شود، غم روی غم، و بالأخره می میرد در غم و اندوه. دنیایش که ناآباد است.

قرآن شریف در باره منافقین می فرماید:

﴿لَا يَزَالُ بُتْنَاهُمْ الَّذِي بَنَوْا رِبَّةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾^۲

یعنی شک و شبهه در دلشان به اندازه ای قوی شده که دل آنها را پاره پاره می کند. دائماً در شک و شبهه است تا بمیرد. در هیچ چیز نمی تواند

(۱) سورة طه، آیه ۱۲۴. ترجمه: «هرکس از یاد من روی گرداند، همانا برای او زندگانی سختی است و روز قیامت، کور محسورش می کنیم.»
(۲) سورة توبه، آیه ۱۱.

تصمیم بگیرد. راجع به دینش هم باز همین است. گاهی شک است، گاهی شبهه، گاهی به حال عادی، گاهی در خدا هم شک می‌کند؛ در قرآن و پیغمبر ﷺ گاهی شک می‌کند. راجع به منبر و محراب گاهی شک می‌کند. یک روز انقلابی است؛ یک روز ضد انقلاب. وقتی که نعمت این انقلاب را ببیند استقبال می‌کند. وقتی هم فتنه‌ای یا یک بلایی، یک کار زشتی از یک انقلابی نما ببیند، همانوقت از انقلاب بر می‌گردد. این حالت شک و تردید است. به قول قرآن شریف می‌فرماید، یک روز مسلمان و یک روز کافر:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أُزْدَادُوا كُفْرًا﴾^۱

بد وضعی است برای او. این آدم اگر مبتلا به رفیق بد بشود ایمانش را از دست می‌دهد؛ و اگر هم خدا به او ترحم بکند و بتواند ایمانش را تا دم مرگ نگهدارد، نمی‌تواند با ایمان صادق از دنیا برود. کسی که ایمان در دل او رسوخ نکرده باشد، بسیار مشکل است که بتواند ایمانش را در قبر ببرد. کاری است بسیار مشکل. مخصوصاً اگر صفت رذیلة «حب دنیا» بر او حاکم باشد. دم مرگ، عزرائیل - ملک مقرب خدا - می‌آید. دم مرگ، همه و همه امیرالمؤمنین (علیه السلام) را می‌بینند. کافر باشد، منافق باشد،

(۱) سورة نساء آیه ۱۳۷. ترجمه: «آنانکه نخست ایمان آوردند و سپس کافر شدند، باز گرویده و دگر بار کفر ورزیدند. سپس بر کفر خود افزودند....»

شیعه باشد یا غیر شیعه.

يَا حَارِ هَمْدَانُ مَنْ يَمُتْ يَرْنِي مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قُبُلًا^۱
حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) به حارث همدانی فرمودند: حارث! دم
مرگ همه مرا می بینند. با اجازه امیر المؤمنین (علیه السلام) باید قبض روح
بشویم. اگر ایمانش مستقر نباشد، کامل نباشد، یقین نداشته باشد، و اگر
ایمان او عاریه ای باشد، آنوقت شیطان خیلی کار می کند: یک طرف
شیطان، یک طرف حبّ به دنیا. چنگالهای دل او به این دنیا بند شده
است. یک معنی این که روح او به سختی قبض می شود، همین است. در
روایات می خوانیم که جان بعضی ها مثل رگی که از بدن بیرون کشیده
شود، گرفته می شود. یعنی می خواهد نرود ولی او را به زور می برند. به
زور جان او را از بدنش بیرون می کشند. وقتی که امیر المؤمنین (علیه السلام)
اجازه دهد و ملک مقرب پروردگار عالم، بخواهد جان او را بیرون
بکشد، او دلش نمی خواهد. جان می دهد در حالی که دشمن عزرائیل
است. العیاذ باللّٰه دشمن امیر المؤمنین (علیه السلام) است. دشمن خداست. با این
حال از دنیا می رود. نه تنها ایمان ندارد بلکه می رود در حالی که بغض
خدا و امیر المؤمنین (علیه السلام) و عزرائیل در دل اوست. در حالی که بغض
ملائکه ای که اطراف اویند، در دل اوست. من از همه، مخصوصاً از
جوانها، تقاضا دارم این دعا را زیاد بخوانند: «اللّٰهُمَّ اجْعَلْ عَاقِبَةَ أَمْرِنَا

خَيْرًا» یعنی خدا یا عاقبت ما را بخیر کن. نکند هفتاد سال یا هشتاد سال یا علی یا علی بگوییم، اما دم مرگ به خاطر جهل ما یا دم مرگ به خاطر شک و تردید ما با بغض آن حضرت از دنیا برویم.

۲- جهل تردید

اما قسم دوم، حال تردید است. آیا انقلاب درست است یا نه؟ آیا روحانیت درست می‌گوید یا نه؟ آیا اسلام درست است یا نه؟ آیا شیعه درست است یا نه؟ آیا اصلاً خدا هست یا نه؟ این حال شک و تردید است، همین طور که حال شک و تردید دنیای انسان را از بین می‌برد، دین انسان را از بین می‌برد. مانند خاری در روح، انسان را اذیت می‌کند. اگر یک خاری به طور دائم در چشم شما باشد، چقدر شما را اذیت می‌کند؟ حال شک و تردید برای روح انسان چنین است. یک کاری بکنید که حال شک و تردید نداشته باشید؛ مخصوصاً راجع به دین و راجع به اعتقاد. اعتقاد شما باید پا بر جا باشد. اعتقاد به هر چیز. اگر انقلابی هستی، راستی انقلابی باش. اینکه چه کرد و چه شد، امسال چه شد، سال گذشته چی. اینها نتواند تو را تکان بدهد. دو روایت از امام صادق (علیه السلام) راجع به مؤمن می‌خوانم:

- ثبات قدم در ایمان

روایت اول: «الْمُؤْمِنُ كَالْجَبَلِ الرَّاسِخِ لَا تُحَرِّكُهُ الْعَوَاصِفُ» یعنی مؤمن

مثل کوه است. هیچ بادی و طوفانی نمی تواند او را تکان بدهد. هر چه باران و برف بیاید، هر چه طوفان شدید باشد، کوه از جای خود تکان نمی خورد. مؤمن، شکاک نیست. مؤمن از نظر اعتقاد مثل کوه، پا برجا است. هیچ حادثه‌ای، هیچ مصیبتی، او را حرکت نمی دهد. «لَا تُحَرِّكُهُ الْعَوَاصِفُ».

روایت دوم: «الْمُؤْمِنُ كَالسُّنْبُلَةِ» یعنی مؤمن مثل شاخه گندم است. شاخه گندم، قابل انعطاف است؛ ولی باد، هر چه تند باشد، نمی تواند گندم را از ریشه درآورد. یعنی در حالیکه مثل شاخه گندم، انعطاف پذیر هستید، مثل کوه، پا برجا باشید. جوانها! در عقیده مثل کوه باشید. آن را با استدلال بپذیرید و روی آن پا برجا باشید. امروز این، فردا آن، کار غلطی است. بعضی ها را می بینم که امروز مرید یکی و فردا دشمن او و مرید دیگری می شوند. این اصلاً ارادتش از اول غلط است. معمولاً آدمهای جاهل اینطورند. یک سخنرانی عالی او را می گیرد، مرید می شود. اما اگر یک حرفش به او بر بخورد، فوراً دشمن می شود.

در خانه بعضی خانمها اینطورند. شوهر یکسال، دو سال، ده سال، به این خانم خوبی می کند، اما یک روز عصبانی می شود، یک حرف نامربوط می زند، همین یک حرف آن خویبههای ده سال را از بین می برد. این معلوم است از اول محبت نداشته. یا اینکه خانمی شبانه روز برای شوهرش زحمت می کشد، اما یک وقتی یک کار بیجا می کند، مثلاً چائی را دیر دم کرده یا غذا شور شده تمام آن محبت های گذشته از بین

می‌رود. این معلوم است از اوّل مثل کوه نیست که پا برجا باشد. تقاضا دارم اگر محبّت دارید مثل کوه باشید. در عقیده مثل کوه باشید؛ و بالأخره اراده قوی داشته باشید تا به واسطه اراده قوی، بتوانید در کارهایتان تصمیم‌گیری بکنید. عقیده عالی داشته باشید تا به واسطه عقیده عالی، مثل کوه باشید و هیچ چیزی نتواند شما را حرکت بدهد. تا انشاء الله دم مرگ، اگر شیطان و تمام دنیا پشت به پشت هم بدهند نتوانند شما را حرکت بدهند.

جلسه هفتم

رذيله جهل (۲)

۳ - جهل مرکب

- روايتى از امام صادق «عليه السلام»

رذیله «جهل» (۲)

۳- جهل مرکب

قسم سوم از جهل، از قسم اول و دوم خیلی بدتر است؛ و آن «جهل مرکب» است. این جهل دو تا معنی دارد، به عبارت دیگر دو قسم است، یک قسمت اینکه شاعر می‌گوید:

آنکس که نداند و نداند که نداند

در جهل مرکب ابدال‌الذهر بماند

یعنی جاهل است اما نمی‌داند که جاهل است. این قسم سابقاً صحبت شد و این، جهل مرکب اصطلاحی نیست. - گرچه عده‌ای این را نیز جهل مرکب می‌دانند - لکن این غفلت است. این شاعر اشتباه کرده است. معنای غفلت همین است. نمی‌داند که نمی‌داند. گاهی غفلت آن است که می‌داند و از دانسته خود غفلت دارد. که همین شاعر می‌گوید:

آنکس که بداند و نداند که بداند

بیدارش نماید که بس خفته‌نماند

علاج خوبی هم آقای شاعر در مصرع دوم آورده است. آدمی گاهی نمی‌داند و غفلت از جهلش دارد. گاهی می‌داند و غفلت از علمش دارد.

بالآخره هر دو غفلت است. غفلت، ضد تفکر و ضد توجه می باشد و در باره آن صحبت شد.

قسم دوم که خیلی خطرناک است و فلاسفه و علمای علم اخلاق به آن «جهل مرکب» اطلاق می کنند، این است: نمی داند، اما خیال می کند که می داند. عالم نیست، اما خیال می کند که عالم است. مقدس نیست، خیال می کند که مقدس است. جهنمی به تمام معنی است، اما خیال می کند که بهشتی است. آدم بد ترکیبی است، اما خیال می کند زیباست. در خانه آدم بد اخلاقی است، اما اگر به او بگویند بد اخلاق هستی بدش می آید و می گوید نه، من در خانه بسیار خوش اخلاقم؛ و بالآخره سر و کاری با خدا و پیغمبر ﷺ ندارد اما تخیل می کند اول مؤمن در میان مردم است. این وضع خطرناکی است. به اندازه ای هم خطرناک است که قرآن می فرماید: اگر این رذیله در دل رسوخ کند، و با همین صفت در صف محشر وارد شود، با پروردگار عالم ستیزه گری می کند. یعنی آنجا هم جهل مرکبش کار می کند. وقتی که پرونده سیاهش را به دستش دادند، منکر می شود. در مقابل خدا قسم می خورد و می گوید: خدا! من آدم خوبی هستم؛ بهشتی هستم؛ و بیجا می خواهی مرا به جهنم ببری!

قرآن در باره این گونه انسانها می فرماید:

﴿يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ

وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ أَلَّا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَادِبُونَ ﴿١﴾

می فرماید: روز قیامت که می شود، افرادی که جهل مرکب دارند قسم می خورند و در مقابل خدا خودشان را بهشتی می دانند؛ همینطور که در دنیا خودشان را بهشتی و آدم خوب می دانستند و به مردم می گفتند که ما خوبیم و قسم دروغ می خوردند، در مقابل خدا هم قسم می خورند که خوبیم. قرآن می فرماید عجب افراد دروغگوئی هستند! کارشان به جایی رسیده که در روز قیامت هم خلاف واقع می گویند! در میان با سوادها و بیسوادها، روشنفکرها و غیر روشنفکرها، خانمها و آقایان، این رذیله خیلی فراوان دیده می شود؛ و قرآن می فرماید خطرناک است. خطرش به اندازه ای است که در روز قیامت در مقابل خدا قَدْ عَلِمَ می کند. می گوید: خدا! تو اشتباه می کنی و ملائکه ات اشتباه کردند که این پرونده را برای من تهیه کردند. من بهشتی هستم و تو بیجا می خواهی مرا به جهنم ببری! قسم هم می خورد و می گوید: خدایا! بحق خودت قسم اشتباه می کنی؛ من آدم خوبی هستم.

اگر برای جهل مرکب جز این آیه شریفه نبود، بس بود برای اینکه ما

(۱) سورة مجادله، آیه ۱۸. ترجمه: «روزی که خدا همه آنان را مبعوث کند برای او هم قسم می خورند همان طور که برای شما قسم می خوردند و می پندارند که خیری دارند. آگاه باش که آنها دروغگویند.»

مواظب باشیم که یک دفعه این صفت رذیله «جهل مرکب» را نداشته باشیم، قرآن شریف این افراد را بدترین و پست‌ترین افراد می‌داند و می‌فرماید: ورشکسته‌ترین افراد در روز قیامت همین افرادند. آنهم با یک تأکید خاصی می‌فرماید:

﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾^۱

می‌فرماید: می‌خواهید خبرتان کنم از ورشکسته‌ترین، شقی‌ترین و بدبخت‌ترین افراد؟ آنها کسانی هستند که کار بد می‌کنند و خیال می‌کنند که کار خوب می‌کنند. آن کسانی که جاهلند اما خیال می‌کنند عالمند.

مسجد نمی‌رود؛ پای منبر نمی‌رود؛ به او گفته می‌شود سر و کار با منبر و محراب داشته باش؛ می‌گوید من از این آخوندها بیشتر بلدم. در خانه یک زن بسیار بد اخلاق است. نه شوهرداری می‌کند و نه بیچه‌داری و نه خانه‌داری. اما وقتی به او می‌گویند خانم! تو بدی. می‌گوید اشتباه می‌کنید؛ من بسیار خوبم! حتی اگر پدر و مادرش هم او را نصیحت کنند حرف آنها را هم نمی‌شنود و همان جهل مرکبش را می‌خواهد بر همه تحمیل کند. در خانه و در میان مردم آدم رذلی است، اما خودش را یک آدم حسابی می‌داند؛ و بالأخره جهنمی است

(۱) سورة كهف، آیات ۱۰۳ و ۱۰۴.

ولی تخیل می کند بهشتی است.

- روایتی از امام صادق علیه السلام

روایتی از امام صادق علیه السلام برای شما می خوانم تا جهل مرکب کمی برای شما روشن شود؛ و نیز معلوم شود که انسان را به چه بدبختی می رساند. آن حضرت می فرمایند: فردی در میان مردم شهرت داشت. او را مستجاب الدعوه می دانستند. به اندازه ای شهرت داشت که من می خواستم با او تماس داشته باشم. (معلوم می شود با اهل بیت علیهم السلام سر و کار نداشته است؛ و معلوم است کسی که سر و کار با امام صادق علیه السلام نداشته باشد، چه بدبختیها گریبانگیرش می شود.) امام صادق علیه السلام می فرماید روزی در کوچه دیدم جمعیت اطراف کسی را گرفته اند. آن که همراه من بود گفت: یا بن رسول الله! این همان است که شما می خواستید او را ببینید. رفتم جلو و او تا چشمش به من افتاد، مردم را رها کرد و رفت. منهم دنبالش راه افتادم تا در جای خلوتی با او صحبت کنم و ببینم چه دارد. دیدم آن مرد به مغازه نانوائی رفت و دو عدد نان دزدید.

تعجب کردم، این آدم که اینقدر شهرت و تقدس دارد چرا دزدی می کند؟! سپس دیدم از مغازه ای دو عدد انار دزدید و بعد به خرابه ای رفت و دو تانان و انار را صدقه داد! (البته به چهار نفر) وقتی خواست از خرابه بیرون بیاید، جلو او را گرفتم و به او گفتم: این کارها چه بود که

انجام دادی؟ گفت: چه کار کردم؟ گفتم که من همه جریان را دیدم آن مرد گفت: تو کی هستی؟ امام علیه السلام فرمود: من جعفر بن محمد هستم. آن مرد گفت: تو پسر پیغمبری و قرآن بلد نیستی؟! قرآن می فرماید:

﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امثالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلُهَا﴾^۱

اگر کسی کار خوب کند، خدا ده برابر به او عنایت می کند؛ اما اگر کار بد کند همان یک گناه را در نامه عملش می نویسند.

گفتم این آیه چه ربطی به کار تو دارد؟ گفت: برای اینکه من دو تانان و دو تانار دزدیدم جمعاً چهار تا گناه کردم؛ بعد این چهار تا را صدقه دادم و چهل حسنه بردم. چهار تا گناه از چهل تا ثواب کم می شود؛ در نتیجه در نامه عملم ۳۶ حسنه نوشته شده. ببین چه معامله خوبی است! من به آن مرد گفتم: «تَكَلَّتْكَ أُمُّكَ» تو اصلاً حسنه ای نبردی. هشت گناه کردی. چهار تا گناه کردی برای اینکه در مال مردم تصرف کردی و دزدیدی. چهار تا گناه دیگر کردی که بدون اجازه مردم مال آنها را به دیگری دادی. پس نه تنها ثوابی نبردی بلکه هشت گناه کردی. بعد امام علیه السلام فرمودند: ببینید چهل مرکب با انسان چه می کند.

ممکن است شما عزیزان و شما زن و مرد مقدس از این روایت تعجب کنید. راستی آیا این جور چیزی ممکن است؟ در میان خودمان

هم نظیر این فراوان است. مثلاً آقا کم فروشی می‌کند؛ احتکار و گران فروشی می‌کند؛ خون مردم را مثل زالو می‌مکد، اما بیست روز یا ده روز روضه می‌خواند و صد هزار تومان خرج می‌کند. این همان کار آن مرد است. هیچ تفاوتی ندارد. آن آقا دزدی کرد و به فقیر داد؛ این آقا دزدی کرد و روضه خواند!

خانم از اوّل شب تا صبح مشغول عبادت است و با خدا راز و نیاز می‌کند و تا صبح گریه‌ها می‌کند؛ اما دل شوهرش از دست این خانم خون است. حقّ شوهر را نمی‌دهد. این همان دزدی آن آقا است. زیرا آن دزدی کرده و به فقیر داده، و این زن حقّ شوهر را دزدی کرده و به جایش نماز شب خوانده.

آقا صدقه می‌دهد، به فقرا رسیدگی می‌کند، این آقائی که صد هزار تومان صدقه می‌دهد، اما همین آقا زن و بچه‌اش وضع خوبی ندارند و هنوز نفهمیده که: «چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است».

بالا تر از این بگویم: کسانی هستند خمس نمی‌دهند؛ و کسی که خمس ندهد امام باقر علیه السلام می‌فرماید: این آیه قرآن در باره اوست:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا﴾^۱

(۱) سورة نساء، آیه ۱۰؛ وسائل الشیعة، جلد ۶، صفحه ۳۳۷؛ تفسیر برهان، جلد ۱، صفحه ۳۴۷.

آن کسانی که مال بچه یتیم بخورند در حقیقت آتش می‌خورند. آنهایی که چشم ملکوتی دارند، اینها را می‌بینند که آتش می‌خورند؛ و در روز قیامت مثل تنور که آتش از او بیرون می‌آید به صف محشر وارد می‌شوند. چنین فردی که خمس نپرداخته، به ظاهر در کارهای خیر کمک می‌کند. اینهم همان دزدی است.

جلسه هشتم

علاج جهل

- معالجه جهل بسيط

- = = تردید

- = = مرگب

- داستان مسلمان جاهل و نصرانی تازه مسلمان

علاج جهل

در جلسه قبل در باره انواع جهل بحث شده در این جلسه ان شاء الله به راههای علاج آنها می پردازیم:

- معالجه جهل بسیط

معالجه جهل بسیط معلوم است؛ یعنی باید برود که یاد بگیرد تا بداند؛ و شعار اسلام این است که «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ»^۱ «زگهواره تاگور دانش بجوی.» اگر کسی کاری را بر آموختن علم مقدم ندارد، اشتباه کرده است. از این جهت رسم پیغمبر اکرم ﷺ این بود که هر تازه مسلمانی را به دست یک مسلمان دیگری که مسأله بلد بود می سپرد تا این را عالم در دینش بکند. وقتی عالم در دین می شد

(۱) - اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۵۴.

رهایش می‌کرد. یعنی پیغمبر اکرم ﷺ فقط به شهادتین اکتفا نمی‌کرد. می‌فرمود: حالا که مسلمان شدی باید نماز بخوانی و مسائل دینی نماز را بدانی. باید روزه بگیری و روزه مسائل دارد؛ و بالأخره باید یک مسلمان با عمل بشوی. مسلمان بدون عمل فایده‌ای ندارد. شما می‌بینید در قرآن شریف بیش از هفتاد و پنج آیه که اسم ایمان آورده شده بلافاصله «وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» و یا معنای آن را هم آورده:

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾

عقیده منهای عمل فایده‌ای ندارد؛ و بالعکس هم فایده‌ای ندارد.

﴿وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا

الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾

قسم به عصاره عالم خلقت - یعنی قطب عالم امکان، محور عالم وجود، واسطه غیب و شهود، حضرت ولیعصر عجل الله تعالی فرجه - که همه و همه ورشکسته و بدبختند. مگر یک طایفه، آنان که دو تا بال دارند. یک: ایمان دارد و بر طبق ایمان عمل می‌کند دو اینکه علاوه بر ایمان و عمل، امر به معروف و نهی از منکر هم می‌کند. «وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» هم امر به معروف دارد هم نهی از منکر.

این سوره به این کوچکی یک سوره عجیبی است. مسلمانان صدر اسلام وقتی که به یکدیگر می‌رسیدند، به جای تعارف کردن، به یکدیگر می‌گفتند: «وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» دیگری می‌گفت: «إِلَّا الَّذِينَ...» تا آخر. این مسلمان معلوم است که چه می‌شود، به ده سال

نصف دنیا را می گیرد و دنیا را تکان می دهد. بنابراین، ایمان منهای عمل نمی شود و عمل هم منهای ایمان نمی شود. باید با هم باشند؛ و اگر کسی بخواهد عمل بکند باید عالم باشد؛ و عمل منهای علم نمی شود. کسی نماز بخواند اما مسائلش را نداند، نماز باطل در می آید؛ نماز مسائل دارد. یک کسی وضو بگیرد اما مسائلش را نداند، یا غسل بکند اما مسائلش را نداند، بعضی اوقات به اینجا کشیده می شود که آقا هفتاد سالش است می گوید: غسل حیض می کنم قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ! خیال نکنید که این حرفها عوامانه است و کم پیدا می شود؛ خیر، زیاد پیدا می شود. مگر می شود که انسان سر و کار با منبر و محراب نداشته باشد اما مسائل دینش را بداند؟ واجب است، لازم است، بر همه و همه، که معلومات عمومی خواندن و نوشتن را بدانند. لازم است، واجب است که همه و همه معلومات عمومی دینی را بدانند. هر کس که نداند، جهنم می رود. در روز قیامت به افرادی که نماز خوانده اند اما غلط بوده خطاب می شود: «هَلَّا تَعْلَمْتَ؟» چرا نرفتی یاد بگیری؟ آیا نماز تو مهم تر بود یا بازار تو؟ آیا زن گرفتن یا شوهر کردن تو مهم تر بود یا نماز تو؟ یا روزه تو یا دین تو؟ آیا دیپلم گرفتن تو، لیسانس گرفتن تو، دکتر شدن و مهندس شدن تو لازم تر بود یا دین تو؟ در اینجا ممکن است بگویند که دیپلم و لیسانس، ولی روز قیامت باید بگویند دین من. می گویند چرا یاد نگرفتی؟ و همانجا به جهنم می برند.

یک وظیفه سنگینی هم آقایان دارند و آن این است که:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ
وَالْحِجَارَةُ﴾^۱

یعنی مردها، علاوه بر این که باید مسائل دینشان را بدانند، یاد زن و بچه هم بدهند. یعنی علاوه بر این که وظیفه‌ای برای خود دارد، وظیفه زن‌ها و دخترها و پسرها روی گردن آقایان است. دختر که نه سالش تمام می‌شود، و پسر که پانزده سالش تمام می‌شود، واجب است مسائل دینش را بدانند؛ و این وظیفه پدرها است.

پیغمبر اکرم ﷺ روی منبر بعضی اوقات می‌فرمودند: وای بر اولاد دوره آخر الزمان از دست پدر و مادرهایشان. می‌گفتند یا رسول الله! برای این که پدر و مادرهایشان مشرکند؟ می‌فرمود نه، مسلمانند اما به فکر دنیای اولادشان هستند؛ به فکر آخرت اولادشان نیستند. پیغمبر اکرم فرمود: وای به این بچه‌ها.^۲ مادرانشان به فکر دیپلم و گلدوزی دخترهایشان هستند اما به فکر دینشان نیستند. وای به آن پسر و دختری که پدر به فکر دیپلم شدنش، مهندس شدنش، دکتر شدنش هست، اما به فکر دینش نیست. اگر درکنکور قبول نشود چقدر متأسف است. مادرش شب خوابش نمی‌برد! پدرش چقدر ناراحت است، اما

(۱) سورة تحریم، آیه ۶. ترجمه: «ای کسانی که ایمان آوردید! خود و اهل (و عیال) خود را از آتشی که هیزم آن مردم (گناهکار) و سنگها می‌باشد نگهدارید.»
(۲) مستدرک، جلد ۲، صفحه ۶۲۵.

رفوزه در دین است، مثل این که اصلاً چیزی نشد. هیچ ناراحت نیست. پیغمبر می فرمود. وای به این اولاد از دست پدر و مادرها.

بنابراین، معلومات دینی بر همه و همه لازم و واجب است که یاد بگیرند. نمی شود رساله ای که هفتاد سال مرجع تقلید زحمت می کشد و می نویسد، این رساله را شما همین طوری یاد بگیرید. باید بخوانید، باید بررسی کنید؛ باید از دیگران بپرسید؛ باید سر و کار با منبر و محراب داشته باشید. آقا! خانم! اگر خودت یا پسر و دختری با منبر و محراب سر و کار نداشته باشد، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده، در دنیا و آخرت سه تا درد بی درمان پیدا می کنی که خیلی دردهای بالائی است:

«سَيَأْتِي زَمَانٌ عَلَى أُمَّتِي يَفْرُونَ مِنَ الْعُلَمَاءِ كَمَا يَفِرُّ الْغَنَمُ مِنَ الذَّنْبِ وَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ سَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَنْ لَا رَحْمَ لَهُ وَلَا عِلْمَ لَهُ وَلَا حِلْمَ لَهُ وَتُرْفَعُ الْبَرَكَهَةُ مِنْ أَمْوَالِهِمْ وَيَخْرُجُونَ مِنَ الدُّنْيَا بِلَا إِيمَانٍ.»

یعنی زمانی بر این امت من بیاید که مسلمانند، اما سر و کار با منبر و محراب ندارند. مسجدها خلوت، پای منبرها خلوت، اینها فرار می کنند از مسجد و محراب، نظیر فرار کردن گوسفند از گرگ. بعد فرمودند وقتی مسلمانان اینطور شدند، اول اینکه خدا بر آنان افرادی را مسلط می کند که نه دین دارند و نه رحم و نه حلم. یعنی صدام را بر عراق مسلط می کند. یعنی آمریکای جنایتکار را مسلط بر ممالک اسلامی می کند. این آمریکای جنایت کار که الآن مسلط بر ممالک

اسلامی است، این نه دین دارد نه رحم دارد و نه حلم دارد. دیدی با مردم چه کرد؟ خود جنایتکارش گفت: اینقدر بمب که در عراق ریختم در طی جنگ در ویتنام در آنجا نریختم. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود این در اثر این است که مردم فرار از منبر و محراب می کنند، اینجورها می شود.

دوم: «تُرْفَعُ الْبَرَكَهَةُ مِنْ أَمْوَالِهِمْ» پول خیلی پیدا می کنند اما خیری در آن نیست. همیشه به درد چکنم چکنم مبتلا هستند. پول فراوان است اما کمبود، گرانی و نگرانی فراوان است. اگر هم پول داشته باشد برکت ندارد. برکت ندارد می دانید یعنی چه؟ یعنی یک قصری دارد عالی؛ یک زن نق نقی هم دارد. خوب، معلوم است. این قصر با این زن نق نقی چه بلایی است برای انسان. یا اینکه زن، پول فراوان، زندگی خوب، حتی کلفت هم دارد، ولی یک شوهر نق نقی هم دارد. معلوم است که این خانم اگر در خرابه زندگی می کرد بهتر بود. «تُرْفَعُ الْبَرَكَهَةُ مِنْ أَمْوَالِهِمْ» یعنی غذا فراوان دارند اما بد می خورند. اولی و دومی خیلی مهم نیست. آن که مهم است سوم است که: «يَخْرُجُونَ مِنَ الدُّنْيَا بِلَا إِيْمَانٍ» یعنی نمی تواند شیعه گری خودش را ببرد. در وسط کار یا در آخر کار عقیده اش از او گرفته می شود و شیطان پرست می میرد. پول پرست می میرد. با بغض امیرالمؤمنین سلام الله علیه از دنیا می رود. ایمان باید در دل ثابت باشد تا نتواند شیطان آن را ببرد. اگر بخواهید در ایمانتان ثابت باشید، باید عالم در دین باشید. باید سر و کار با منبر و محراب داشته باشید؛ و متأسفانه همه جا، از جمله قم مقدس، مردم با روحانیت

سر و کار ندارند. این قمیها که در میان روحانیّت هستند ولی چندان سر و کار با روحانیّت ندارند. قم، با جاهای دیگر تفاوتی ندارد. اگر از بعض جهات بهتر است. از بعض جهات هم عقب تر است.

جهل، صفت بدی است، این صفت را باید رفع کرد. خانم! باید عالم در دین بشوی. آقا! باید عالم در دین بشوی. سوره «والعصر» می گوید: علاوه بر اینکه تو باید عالم بشوی، باید امر به معروف و نهی از منکر هم بکنی. خود باید بدانی؛ زن و بچه را هم باید بفهمانی؛ رفیقت را هم باید بفهمانی. این راجع به جهل بسیط.

- معالجه جهل تردیدی

اما راجع به جهل تردیدی: معالجه جهل تردیدی خیلی آسان است. با فرض اینکه درد خیلی بزرگ است، اما درمان خیلی آسان است و آن بی اعتنائی است. جهل تردیدی جهلی است که حال شک بر او حکم فرما است. از ضعف اراده سرچشمه می گیرد، و باید اراده را قوی کرد. چه کنیم اراده را قوی کنیم؟ باید از اراده کار بکشیم. چگونه از اراده کار بکشیم؟ باید به شک بی اعتنائی بکنیم. به شبهه بی اعتنائی بکنیم. از جاهائی که عجله خوب است همین جا است. تردید پیدا می کند آیا از این راه بروم یا از آن راه، فوراً یک جا را انتخاب کند. تردید پیدا می کند آیا این کار را بکنم یا نه. اگر خیر است، فوری انجام دهد. وقتی که اینجور شکها در اعتقادات، در مسائل دینی، برایت پیش آمد

بگو: «لا اله الا الله». برو توی فکرهای دیگر. اگر خوابیده‌ای بگو «لا اله الا الله». نشسته‌ای بلند شو راه برو. اگر کسی هست با او حرف بزن و خود را منصرف بکن. وقتی که منصرف کردی کم کم این شک تردیدی از تو رفع می‌شود.

جهل تردیدی بد جهلیست. شک بر انسان حکم فرما شود بد چیزی است. اما معالجه‌اش آسان است. خانم شک دارد که شام چه چیزی بپزد، فوراً تصمیم بگیرد. حالا خوب یا بد. تردید دارد امروز بازار برود یا نه، فوراً تصمیم بگیرد. البته اینها برای آدم شکاک است نه برای آدم معمولی. آدم معمولی باید عقلش را به کار بیندازد. اگر عقلش کار نکرد باید مشورت کند. اگر مشورتش به جایی نرسید آنوقت استخاره کند. این استخاره یکی از خصوصیاتش همین است که اگر عقلش کار نکرد، اگر مشورتش به جایی نرسید، استخاره رفع تردیدش را می‌کند، تا اینکه خدای نکرده جهل تردیدی و شک بر دل او حکم فرما نشود. این هم راجع به جهل تردیدی.

- معالجه جهل مرکب

اما جهل مرکب. این جهل را چه جور باید رفع کرد؟ راهش این است که اعتقادات خود را بر عالم عرضه بدارد. رسم اصحاب ائمه طاهرین علیهم السلام همین بود. در میان اصحاب امام صادق و امام رضا و امام هادی علیهم السلام افرادی بودند که می‌آمدند خدمتشان و

اعتقادات خودشان را بر امام زمانشان عرضه می کردند. همین حضرت عبدالعظیم حسنی در شهر ری، که از علمای بزرگ بود؛ و روایت داریم اگر کسی زیارت کند مرقد مطهر ایشان را مثل این است که امام حسین علیه السلام را زیارت کرده باشد؛ آمد خدمت امام هادی علیه السلام گفت: یابن رسول الله می خواهم عقاید خود را بر شما عرضه بدارم. گفت خدا را قبول دارم؛ صفاتش اینجور است. نبوت را قبول دارم. قرآن و امامت و... تا آخر. و حضرت هادی علیه السلام تمام اعتقادات ایشان را پسندیدند و فرمودند «هَذَا دِينِي وَ دِينُ آبَائِي» این دین من و اجداد من است. خوب دینی داری.

وقتی شما یک خانه می خواهید بخرید، این معمار را می برید، آن معمار را می برید. این رفیق و آن رفیق را می برید تا اینکه نکند گول بخورید. حالا می خواهی یک چیزی را عقیده خود کنی، نباید دنبال خبره بروی؟ خود که نمی توانی انتخاب کنی. تویی که سر از ساختمان در نمی آوری، اگر بخواهی بدون مشورت خانه بخری، اگر گول بخوری مردم تو را ملامت می کنند. معلوم است اگر سر خودی عقیده ای را انتخاب کنی، بدون اینکه به متخصصش بگوئی، اگر بد از کار در آمد تو را ملامت خواهند کرد. بلکه اصلاً به قاعده تجرّی، مطلقاً تو را ملامت می کنند، حتی اگر صحیح باشد. نمی شود که انسان خود اهل خبره نباشد و چیزی را انتخاب بکند. اگر سیاست است باید به عالم در سیاست، اگر مربوط به اجتماع است، افرادی که عالم به اجتماع

هستند، اگر مربوط به دین است افرادی که عالم در دین هستند، باید از آنها پرسید که این عقیده من است، درست است یا نه؟ اگر گفت نه، فوراً زایل کند، و اگر گفت درست است آن عقیده را قبول کند، و قدری هم رویش کار بکند شکوفاتر بشود. اینجا انعطاف می خواهد. استبدادگری در عقیده، برای زن و مرد غلط است؛ و بعضی اوقات برای همین خود رأیی، برای همین لجاجت، به خطرهای عجیبی هم می افتد. بعضی از خانمها اینطورند که نمی دانند اما حرف هم نمی شود زد. بعضی از آقایان نمی دانند اما زیر بار هم نمی روند. وقتی حق را به او بگویند نمی پذیرد، مخصوصاً اگر خانمش بگوید. آقا! حق را بپذیر از هر که باشد؛ از خانمت باشد یا غیر خانم. در گفتارت، در کردارت، اول عقل خود را به کار بینداز. با عقلت جلو برو. اگر راستی یک امر واضحی، یک امر ضروری است هیچ؛ اگر تردید پیدا کردی مشورت کن. مشورت عالی است لذا قرآن شریف در دو جا سفارش به مشورت کرده است:

﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾^۱

پیغمبر! مشورت کن. تصمیم گیری مال تو، اما مشورت کن. احترام

به فکر دیگران بگذار. راجع به مؤمنین دارد:

﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾^۲

(۱) سورة آل عمران، آیه ۱۵۹.

(۲) سورة شوری، آیه ۳۸.

یعنی مسلمانها مشورت می کنند در کارهایشان چه زن باشد چه مرد باشد. حتی یک روانشناس می گوید: آقا! زن و بچه ات را اطرافت جمع کن. برای اینکه شخصیت به بچه هایت بدهی با آنها مشورت کن با خانمت مشورت کن. این جمله امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود: «وَشَاوِرُوهُنَّ وَخَالَفُوهُنَّ» مشورت کنید با زن ها و مخالفت کنید آنها را؛ یک معنای دقیقی دارد. مردها معنای بدی برایش کردند. می گویند با زن باید مشورت کرد، اما هر چه گفت خلافتش را انجام داد. این معلوم است که یک حرف مسخره آمیزی است. امیرالمؤمنین علیه السلام که این را نمی گویند. معنایش این است که با خانمت مشورت کن؛ اگر حرفش خوب است بپذیر و اما اگر تردید پیدا کردی که آیا حرفش خوب است یا نه، اگر عقل تو گفت که رأی تو، بهتر از رأی اوست، آن وقت رأی تو مقدم بر رأی او است. برای اینکه وجود تو وجود تعقلی است و وجود او عاطفی است. وقتی با هم تعارض بکنند عقل مقدم بر عاطفه است. پس معنای شاوروهن و خالفوهن این است، نه آنچه معروف شده.

انسان باید با رفیقش، با خانمش با بچه هایش مشورت کند. قابل انعطاف باشد. خود رأی نباشد. استبداد نداشته باشد. لجاجت نداشته باشد. خود رأیی انسان را در دنیا و آخرت بدبخت می کند، مخصوصاً راجع به دین. اگر احتمال می دهی که جهل مرکب باشد، عالمی را پیدا کن که استاد باشد، عاقل و متدین باشد، و عرضه بدار دینت را بر او، تا ببیند درست است یا نه؛ و اگر در یک جا شک کردی، شبهه کردی که

درست است یا نه، فوراً برو از او سؤال کن؛ نکند که جهل مرکب یک وقت بیچارگی برای تو بار بیاورد.

-داستان مسلمان جاهل و نصرانی تازه مسلمان

یک مسلمان جاهل و مقدس مآبی، یک نصرانی را مسلمان کرد. امام صادق علیه السلام می فرماید نمی دانست چکار بکند. خودش و نصرانی را بدبخت کرد و بالأخره دوباره او را از اسلام برگرداند. قبل از اذان صبح آمد دنبال نصرانی تازه مسلمان شده. گفت بلند شو به مسجد برویم، این شخص را به مسجد آورد و نماز شب را تحمیل بر او کرد. بعد هم نماز اول وقت و تعقیبات نماز را تا اول آفتاب. وقتی که روز شد گفت در مسجد نشستن خیلی خوب است و مستحب است. تا ظهر نشستند و نماز ظهر و عصر را هم خواندند؛ و قبلاً به او گفت که روزه مستحبی در اسلام خیلی خوب است و روزه را بر او تحمیل کرد. بعد از نماز عصر نشستند تا مغرب و نماز مغرب و عشاء را خواندند و به منزل آمدند. باز قبل از اذان صبح آمد دنبال تازه مسلمان. این مرد گفت کیست که در می زند؟ گفت فلانی. گفت راستش را بخواهی من همان دیشب از اسلام برگشتم. زیرا این مسلمانی برای آدمهای بیکار خوب است. زیرا من کار و زندگی دارم. امام صادق علیه السلام فرمودند که این مرد خواست یک کار خوبی بکند، اما بدتر شد.

انسان باید اگر خود نمی داند بپرسد. خانم! لجوج نباش. حرف شنو

باش. خانم! لجاجت و حرف نشنوی است که بعضی اوقات به طلاق کشیده می شود. آقا! استبداد نداشته باش. این استبدادهاست که بعضی اوقات تو را بدبخت می کند.

جلسهٔ نهم

رذیلهٔ «وسوسه»

- وسواس یا دیوانه
- الهام رحمانی
- خطورات شیطانی
- خناس کیست؟
- وسوسهٔ فکری
- = عملی
- راه معالجهٔ وسوسهٔ فکری و عملی

رذیلة وسوسة

بحث در باره فضایل و رذایل بود که بعضی از آنها را عنوان کردم. بحث رسید به فضیلت یقین که در باره اش فی الجملة صحبت شد. سپس در باره یکی از اضداد این فضیلت، یعنی جهل صحبت شد. و از بحثها فهمیدیم که جهل، مخصوصاً جهل مرکب، رذیلة بزرگی است. رذیلة خطرناکی است.

-وسواس یا دیوانه

بحث امروز در باره ضدّ دوم یقین است و آن «وسوسة» است، که به صاحب آن وسواس می گویند. وسوسة ضدّ یقین است، و یک رذیلة بسیار بزرگی است. این رذیلة از رذیلة جهل خیلی مهمتر است. دنیا و آخرت انسان را تباه می کند. انسان را به بدبختیها می کشاند. چه بسیار از خانواده ها را که از هم پاشانده است، و منجر به طلاق، منجر به بدبختیها

و منجر به عقده‌ها برای بیچه‌ها شده است. چه بسا که این رذیله، افراد را از جامعه مطرود کرده و یک حالت گوشه‌گیری به او داده است؛ و اگر اسم آن را به جای وسواسی، دیوانگی بگذاریم، اشتباه نکرده‌ایم. وسواس یعنی دیوانه.

مرحوم ثقة الاسلام کلینی (ره) در جلد اول اصول کافی، در باب عقل و جهل چنین نقل می‌کند: کسی آمد خدمت امام صادق سلام الله علیه و از عقل کسی تعریف کرد؛ در ضمن تعریف گفت: یابن رسول الله! این فرد در وضو و نماز وسواس است. حضرت فرمودند: عجب عاقلی است که تابع شیطان است و به اندازه‌ای تبعیت او از شیطان معلوم است که اگر از خودش بپرسند که کارهای تو کارهای عاقلانه است یا کارهای شیطانی، خودش هم می‌گوید کارهای شیطانی.^۱ سه بحث در باره وسواسی به طور فشرده باید بکنیم. یکی معنای وسوسه و اقسام آن. یکی هم اینکه وسوسه از کجا سرچشمه می‌گیرد؛ و یک بحث هم اینکه این صفت و رذیله خطرناک را چگونه باید معالجه کرد.

-الهام رحمانی

انسان دو نحوه خطورات دارد. یک نحوه مربوط به خدا است و آن

(۱) اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۱۹.

بعد رحمانی انسان است؛ که به آن الهامات رحمانی و وحی می گویند. افرادی که رابطه با خدایشان محکم باشد، از این نحوه خطورات زیاد دارند. یعنی در حالی که ملائکه را نمی بیند اما ملائکه به طوری که این نفهمد، به نحو خطور، حقیقت را در دل او می اندازد. از نظر قرآن و روایات به خوبی استفاده می کنیم که مؤمن الهام دارد. راه واقعی را ملائکه به مؤمن نشان می دهند. اگر رابطه با خدایش محکم باشد، می تواند به خودی خود راه را پیدا کند. و به این الهام در قرآن شریف هدایت گفته شده است. یعنی عنایت خاص خدا. در اول سوره بقره می فرماید:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَلَمْ * ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾

این قرآن، که شک و شبهه ای در او نیست، افراد با تقوی را هدایت می کند. در همین سوره می فرماید: «هُدًى لِّلنَّاسِ»^۱ یعنی قرآن هادی است برای همه.

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾^۲

پیامبر آمده برای هدایت همه. اما این هدایتی که در اول سوره بقره گفته شده، یعنی الهام. یعنی عنایت خاص خدا. در جای دیگر می فرماید:

(۱) سوره بقره، آیه ۱۸۵.

(۲) سوره دهر، آیه ۳.

﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۱

خدا به واسطه این قرآن، راههای سلامتی را به انسان نشان می دهد. اما نه به همه، بلکه به افرادی که خدا از آنها راضی باشد. به افرادی که دست عنایت خدا روی سرشان باشد. از ظلمتها آنان را به نور می کشاند؛ و نور خدا در دلشان جلوه گر می شود. «وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» راه راست، آن راهی که منجر به بهشت می شود، را خداوند به واسطه قرآن، به اینها نشان می دهد. نظیر این دو آیه ای که خواندم در قرآن زیاد است که مؤمن الهام دارد. مؤمن یک خطوراتی دارد که به واسطه آن خطورات می تواند حق را از باطل و باطل را از حق تمیز بدهد. به قول قرآن می تواند راههای سلامتی را پیدا کند.

معمولاً اینطور افراد در بن بست ها نمی مانند. هر چه رابطه با خدا بیشتر باشد، این الهامات بیشتر است. امام سجاده علیه السلام به زینب مظلومه علیها السلام فرمود:

«أَنْتِ بِحَمْدِ اللَّهِ عَالِمَةٌ غَيْرُ مُعَلِّمَةٍ وَفَهْمَةٌ غَيْرُ مَفْهَمَةٍ»^۲.

زینب جان! تو یک عالمی هستی که معلم ندیدی و یک فهمیده ای

(۱) سورة مائده، آیات ۱۵ و ۱۶.

(۲) احتجاج طبرسی، صفحه ۱۶۶.

هستی که کس چیزی یاد تو نداده است. یعنی اگر به مقامهائی رسیده‌ای، به واسطه تجلی نور خداست؛ به واسطه خطورات از عالم غیب و از طرف رحمن بر تو است. این راجع به مؤمن.

- خطورات شیطانی

اما اگر انسان رابطه‌اش با خدا محکم نباشد، یا العیاذ باللّه فاسق باشد، گناهکار باشد، یا العیاذ باللّه کافر باشد، هر چه سقوطش بیشتر باشد خطوراتش از نفس امّاره و از شیطان بیشتر می‌شود و یک خطوراتی هم از رفیق بد به او می‌شود. مبتلا می‌شود به رفیق بد.

﴿إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ﴾^۱

افراد فاسق و افرادی که سقوط کردند، آنها از طرف شیطان الهام می‌شوند که بیایند با شما مجادله و مباحثه کنند. در آخرین سوره قرآن می‌فرماید:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ * مَلِكِ
النَّاسِ * إِلَهِ النَّاسِ * مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ * الَّذِي
يُوسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ * مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ﴾

خدایا پناه می‌برم به تو تا سه بار: از شرّ وسواس، از شرّ خناس، یعنی آنکسی که به نحو خطور با دل انسان بازی می‌کند، و دل انسان را وارونه

می‌کند. دل انسان را متمایل به گناه می‌کند و گاهی هم شیطان این کار را می‌کند، و کار شیطان همین است. اینکه شما شنیده‌اید شیطان وسوسه می‌کند معنایش همین است. وسوسه از نظر لغت به معنای همهمه است. یعنی خطورات؛ و شیطان می‌آید راه ضلالت را نشان شما می‌دهد. شیطان شما را از راه سعادت غافل می‌کند. چنانچه رفیق بد هم شما را گمراه می‌کند و راه سعادت را می‌بندد و شما را می‌کشاند به راه ضلالت. به چیزهایی که به طور ناخود آگاه در ذهن و مغز و دل انسان می‌آید، اگر از پروردگار عالم و از طرف عالم ملکوت باشد می‌گوئیم الهام؛ و اگر از طرف شیطان باشد به آن می‌گوییم وسوسه. قرآن می‌فرماید: وسوسه برای آن افرادی است که رابطه با خدایشان کم است:

﴿وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ

قَرِينٌ﴾^۱

می‌فرماید: آن کسانی که با خدا سر و کار ندارند، آن کسانی که نماز را در اوّل وقت نمی‌خوانند، آن کسانی که غافل از یاد خدا هستند، شیطانی می‌آید و همیشه همراه او خواهد بود. این شیطان همیشه قرین اوست. و کارش این است که او را به وسوسه و می‌دارد. یعنی ضلالتها را در دل او می‌اندازد.

(۱) سورة زخرف، آیه ۳۶. ترجمه: «آنکس که از یاد خدا رو برگرداند شیطانی را بر او می‌گماریم که (همیشه) با او باشد.»

بنابراین از نظر قرآن، برای آدم وسواسی یک شیطان است؛ ولو اینکه این شیطان را نمی بیند. در خانه باشد، خوابیده باشد، در موقع نماز و وضو و غسل، همه جا شیطان با اوست. دائماً هم با او حرف می زند. اما حرف زدنش این است که مثلاً در وقتی که وضو می گیرد می گوید نشد؛ یکی دیگر؛ این وضو باطل شد؛ صورت خوب شسته نشد؛ یا در موقع غسل کردن، وقتی آب به سر و گردن می ریزد و آنها را می شوید، شیطان می گوید نشد؛ و این شیطان در موقع غسل کردن او را بسیار معطل می کند. هر چه با آن شیطان رفیق تر و نزدیکتر باشد، غسل را هم بیشتر طول می دهد.

این خطوراتی که در دل انداخته می شود دو قسم است: گاهی مستقیم است، یعنی راستی گناه را شیرین جلوه می دهد و می گوید که چشم چرانی کن؛ غیبت کن؛ تهمت بزن. اما گاهی خناس است و معنای خناس این است که وسوسه می کند با توجیه گری. افرادی که وسواسی هستند اینگونه اند، یعنی نمی گویند این کار ما حرام است یا غسل ما باطل است؛ بلکه می گویند غسل، همین است که می کنم. می گویند مردم نجس اند و من پاکم! در صورتی که خودش نجس ترین مردم است. همه مردم را نجس و خودش را پاک می داند. پس وسوسه دو قسم شد، یکی وسوسه یا خطوراتی که به طور مستقیم انسان را به گناه وامی دارد؛ و قسم دیگر، وسوسه خناس است. یعنی علاوه بر اینکه وسوسه می کند

یک دلیل هم برایش می‌آورد؛ توجیه می‌کند؛ و به قول عوام زیر آبکی این را بیچاره می‌کند؛ از راه دین او را بیچاره می‌کند. این، خطرش از خطر اول خیلی بالاتر است. یک آدم وسواسی خطرش از گناهکار خیلی بالاتر است. برای اینکه گناهکار ممکن است توبه کند. ولی وسواس اگر دست از کارش برندارد، توبه نمی‌کند. زیرا توبه‌اش این است که دست از کارش بردارد. وقتی هم که دست از کارش برندارد، گناه روی گناه می‌آید و دلش هم سیاه می‌شود، و به یک جاهای خطرناکی کشیده می‌شود.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید که: وسواس دیوانه است اما دیوانه‌ای که تابع شیطان است. یک دفعه دیوانه، زنجیری است که نماز نمی‌خواند و روزه هم نمی‌گیرد و طوری هم نیست و قضا هم ندارد.

طلبه‌ای خیلی عالم دیوانه شده بود. نماز نمی‌خواند و روزه هم نمی‌گرفت ما به او می‌گفتیم چرا نماز نمی‌خوانی و روزه نمی‌گیری؟ یک جمله خیلی قشنگ می‌گفت. می‌گفت: «أَخَذَ مَا وَهَبَ وَسَقَطَ مَا وَجَبَ» یعنی خدا عقلم را از من گرفته دیگر تکلیف ندارم.

اما وسواس اینطور نیست، بلکه تکلیف دارد. دیوانه تکلیف دار است. و این دیوانه تکلیف دار، تمام کارهایی که می‌کند مربوط به شیطان است؛ مربوط به خناس است.

- خناس کیست؟

در روایات می خوانیم که خناس شیطان خیلی بزرگی است که خیلی هم عالم است. به قول یکی از علمای بزرگ هر کسی فراخور حالش شیطان دارد. روحانیون شیطان دارند اما شیطان آنها ملا شیطان است. این خناس ملا شیطان است. امام صادق علیه السلام می فرمایند: وقتی حضرت ابراهیم علیه السلام، حضرت عیسی علیه السلام به دنیا آمدند، شیطان بزرگ همه شیاطین را جمع کرد که چه کنیم، زیرا پیغمبر خدا به دنیا آمده و دیگر از این به بعد نمی شود. مردم را گمراه کرد. خناس گفت: من می توانم آنها را از راه دین و وسوسه جهنمی کنم.

- وسوسه فکری

وسوسه گاهی مربوط به دل است نه عمل؛ به این می گوئیم وسوسه فکری؛ و این وسوسه فکری زیاد است. معمولاً از ضعف اراده پیدا می شود. یعنی وقتی انسان اعصابش ضعیف شد، سختی زیاد دید، مصیبت بزرگی به او رسید، از نظر روحی دچار وسوسه های فکری می شود. وسوسه فکری مراتب دارد. گاهی فقط شک و شبهه است که در باره اش بحث شد و راه علاجش هم گفته شد. یک وقت این وسوسه فکری بالا می رود - پناه بر خدا - حتی می رسد به جائی که به خدا بد می گوید: اصلاً کارهای خدا را ظالمانه می داند! در قرآن آنقدر شک

می‌کند که کم‌کم می‌رسد به جایی که (در دلش) به خدا و پیغمبر و ائمه و مقدّسات فحش می‌دهد. این یک قسم از وسوسه فکری است. اقسام دیگری هم دارد. گاهی مربوط به دنیایش و گاهی راجع به کارهایش، گاهی راجع به مردم و وسوسه فکری دارد که «سوء ظن» است. اما آنچه الآن مورد بحث من می‌باشد، وسوسه‌های فکری است. این وسوسه فکری معالجه‌اش خیلی آسان است و آن این است که وقتی شک آمد جلو، خود را منصرف کند.

مثلاً تا شک می‌کند، شکش را به حساب نیاورد؛ اهمّیت ندهد. با کسی حرف بزند. یا بردارد چیزی بخورد. خودش را منصرف کند. و بدین ترتیب طولی نمی‌کشد که این شک کم‌کم از بین می‌رود. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: این خبیث را، یعنی شیطان خناس را، عادت ندهید؛ بی‌اعتنائی بکنید. وقتی بی‌اعتنائی کردید گم می‌شود. دیگر به سراغتان نمی‌آید. وقتی با او آمدید او هم با شما می‌آید. این فرمایش امام صادق علیه السلام ریشه قرآنی دارد:

﴿إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ﴾^۱

با چندتا تأکیدی که اهل علم خوب توجّه دارند می‌فرماید که:

شیطان سلطه بر انسان ندارد. اما کدام انسان؟ آن انسانی که پناهش خدا است. آن انسانی که رابطه اش با خدایش محکم است. سلطه شیطان بر انسان در وقتی است که برود زیر پرچم شیطان. یعنی اگر انسان با شیطان کار داشت شیطان هم با او کار دارد. اما اگر انسان شیطان را عقب زد، دیگر در انسان تأثیری ندارد. اگر انسان زیر پرچم خدا رفت، شیطان می ترسد که زیر پرچم خدا بیاید. در قرآن وعده داده شده که شما اگر رابطه با خدا داشته باشید، ملائکه می آیند و شیاطین را می رانند.

﴿لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ﴾^۱

یعنی از الطاف بزرگ خدا این است که ملائکه ای را برای حفظ شما گماشته است. شما را از شرور دنیا حفظ می کند. شما را از شرور اجنه حفظ می کند. شما را از شرور شیاطین حفظ می کند.

بنابراین اگر رابطه شما با خدا محکم باشد، اصلاً شیطان سراغ شما نمی تواند بیاید. از این رو اگر شما بی اعتنائی کردید، این شک و شبهه از ذهن شما رفع می شود و دیگر سراغ شما نمی آید.

شخصی آمد خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و گفت یا رسول الله! نابود شدم؛ هلاک شدم. حضرت فرمود برای اینکه شیطان به نزد تو آمد و گفت: ترا چه کسی خلق کرده؟ گفتی خدا. گفت خدا را چه کسی خلق

کرده؟ تو در جوابش ماندی. گفت: بله. حضرت فرمودند وقتی اینجور شکها برای شما پیش می‌آید بگو: «لا اله الا الله»، زاید است و منصرف کن خود را.

کلمه «لا اله الا الله» و کلمه «لا حول ولا قوة الا بالله» و خواندن قرآن و روزه ماه مبارک رمضان و نماز اول وقت برای رفع وسوسه بسیار عالی است.

این اگر اولش باشد؛ و اما اگر حرف شیطان را شنید، هر چه بشنود در دل رسوخ می‌کند. یعنی شک اول و دوم و... همینطور در دل رسوخ می‌کند. یک وقت می‌رسد به آنجائی که العیاذ بالله خدا را بد می‌گوید: اصلاً خدا را ظالم می‌داند. این هم معالجه‌اش بی‌اعتنائی است. ولو اینکه به پیغمبر اکرم ﷺ بد گفته است، ولو اینکه در دلش آمده که خدا ظالم است و عادل نیست، اما اهمّیت ندهد؛ خود را ناراحت نکند. یک مقدار قرآن بخواند؛ و اگر راجع به پیغمبر و ائمه طاهرين (علیهم‌السلام) است، صلوات بفرستد، که اتفاقاً در روایات فراوان می‌خوانیم برای رفع وسوسه صلوات زیاد بفرستد. رابطه با خدا را محکم کند با نماز اول وقت؛ با اهمّیت دادن به واجبات. مخصوصاً برای خانم حجاب، و تا آن اندازه که ضرر به کارش نخورد به مستحبات اهمّیت بدهد. نماز شب، خواندن قرآن، راز و نیاز با خدا، خدمت به خلق خدا، خدمت کردن زن به شوهر و بر عکس و خدمت کردن به مسلمانها، و مهمتر از همه اجتناب از گناه، هر چه اجتناب از گناهش بیشتر باشد کم کم این

وسوسه فکری از بین می رود. البته حوصله می خواهد. یک ماه، دو ماه، خوب می شود و حداکثر تا چند ماه ریشه این رذیله کننده می شود. و اینکه بعضی از روانشناسها می گویند وسوسه فکری درمان ندارد. حتماً اشتباه کرده اند. برای اینکه ما زیاد دیدیم افرادی که وسوسه فکری داشتند، به واسطه بی اعتنائی ها، به واسطه رابطه با خدا خوب شدند و ریشه اش را سوزاندند، بله، از نظر جسمی باید خوابش را تنظیم کند؛ اعصابش را قوی کند؛ تشنج نداشته باشد؛ ضربه به احساسات او نخورد. همه اینها برای رفع وسوسه فکری خیلی مؤثر است.

- وسوسه عملی

اما وسوسه عملی در افراد فرق می کند. در غیر مقدسها گاهی وسوسه عملی توی لباس است. مثل اینکه این لباس را می پوشد به دلش نمی آید. دوم و سوم و... بالأخره هر لباسی که می دوزند به دلش نمی آید. این یک نوع وسوسه عملی است که بسیاری از خانمها به این وسوسه دچارند. بعضی از نظر نظافت. یعنی بعضی از زنها و مردها به اندازه ای کثیف اند که شیشه های در اطاق او تاریک شده است. وقتی وارد خانه بشوی می بینی چادرش یک جا افتاده، شلوارش جای دیگر، و لباس شوهرش طرف دیگر افتاده و یک کثیف شلخته به تمام معنی است. یک عده دیگر آن طرفی می افتند. یعنی شیشه، پاک پاک است. اما هی به شیشه ور می رود. هر روز باید جارو کند. هر روز باید نظافت

کند؛ و بالأخره یک وسواس‌گری در نظافت دارد. گاهی در متجددین، در روشنفکرها، وسوسه در میکروب است. یعنی اگر دستش را به لباسش بگذارد، فوراً با الکل می‌شوید! آقای دکتر صد تا نسخه می‌دهد و صد بار مریض می‌بیند و صد بار دستش را می‌شوید؛ و حتی کار به آنجایی می‌رسد که نون را با کارد می‌برد! اما راجع به مقدّسها: بعضی از مسلمانها آنقدر بی‌توجهند که آب را از بول تمیز نمی‌دهند؛ خون را با مرکورکرم فرق نمی‌گذارد؛ و هیچ طهارت و نجاست سرش نمی‌شود. اما بعضی‌ها کارشان به جایی می‌رسد که دستش خونی شده، آنقدر می‌مالد تا زخم می‌کند؛ و بارها و بارها زیر آب می‌کند. حتی آقایی به من می‌گفت از اوّل اذان صبح تا آخر صبح نتوانستم غسل کنم و نماز صبح از بین رفت! خجالت کشیدم رفتم به حمام دیگر تا قبل از ظهر که هفت ساعت گذشت تا یک غسل کردم! و این در دنیا و آخرت برای او غیر از بیچارگی چیزی ندارد. این چنین فردی اوّل باید بداند که به فرموده امام صادق (علیه السلام) دیوانه است؛ و دوم باید بداند که این کار گناه است و گناهش هم بزرگ است؛ و سوم باید بداند که خناس او را وادار به این کار می‌کند؛ و شیطان قرین او شده است.

- علاج وسوسه فکری و عملی

حالا چه بکند تا رفع شود؟ اگر به شکّ اعتنا بکند روز به روز بدتر می‌شود. و اما اگر بی‌اعتنائی کند، مثلاً اگر دست نجس را زیر آب شیر

گرفت، باید حرف مرجع تقلید را گوش بدهد که می گوید پاک است نه حرف شیطان پلید را. یا اگر می خواهد وضو بگیرد، یک مشت آب به صورت بزند، با یک مشت آب دست راست را بشوید و یک مشت آب بریزد به دست چپ، و فوراً دست را بکشد روی سر و روی دوتا پا. در مدّت نیم دقیقه یک وضو بگیرد. اگر کسی گفت: نشد، توجّه کند که خودش نیست، شیطان است. آن شیطان می گوید «نشد» ولی تو بگو «شد» و بگو مرجع تقلیدم می گوید «شد».

مرحوم آیه الله العظمی مرعشی - که درجانش عالی است، خدا عالی تر کند - ایشان یک خصوصیتی داشتند که بسیاری از لوازم اوّلیه پیش ایشان بود. از جمله یک قمقمه آب. موقع غروب در جلسه بودند، موقع نماز بود که باید بروند در حرم مطهر نماز بخوانند، همانجا قمقمه آب را بر می داشتند یک مشب آب به صورت، یک مشت به دست راست و بعد دست چپ، مسح سر و مسح پاها، زود تمام می کردند. مؤسس حوزه علمیّه قم، مرحوم حاج شیخ - که خداوند درجانش را عالیترا کند - می آمدند مدرسه فیضیه، سر حوض یک مشت آب به صورت یک مشت به دست راست، یک مشت آب به دست چپ و بعد مسح سر و پا. و خودم حضرت امام (قدس سرّه) را دیدم که همین جور وضو می گرفتند.

در غسل هم باید در ظرف دو سه دقیقه سر و گردن و سمت راست و سمت چپ را بشوید و اعتنا به خناس نکند. به قول استاد بزرگوار ما،

مرحوم آیه الله العظمی بروجردی - رضوان الله تعالی علیه - بگوید نماز باطل به جا می آورم قربۀ الی الله! وقتی که چند روز نماز باطل خواند، خودش می فهمد که عجب دیوانه ای بود. و شکر باید بکند که الحمد لله دست از دیوانگی خودش برداشته. چندتا غسل باطل و چند تا وضوی باطل و نماز باطل! وقتی که فهمید نماز باطل شد باید بی اعتنائی به خناس و یا لا ابالی گری در طهارت بکند. طولی نمی کشد که خوب می شود این بی اعتنائی به خناس خود ثواب دارد.

این وظیفۀ یک وسواس است. چه وسوسۀ فکری و چه وسوسۀ عملی. طولی نمی کشد که خوب می شود.

من تقاضا دارم از وسواسهای فکری و عملی که حرف خدا را بشنوید و زیر پرچم شیطان نروید و شیطان را توی دهنش بزنید و مخالفت با این خناس بکنید.

جلسه دهم

رذيله «تخیل»

اقسام تخیل

الف - تخیلات فردی:

۱ - وسوسه

۲ - آرزوهای طولانی

۳ - خرافات

رذیله «تخیل»

یکی از رذایلی که موجب بدبختی انسان می شود رذیله تخیل است. به انسانی که این رذیله را داشته باشد «خیال باف» می گویند. تخیل و توهم هم مانند جهل و وسوسه ضد «یقین» است. یعنی وقتی دل آرام نباشد و اعتقاد در دل رسوخ نکرده باشد، قوه تخیل و خیالبافی دست به کار می شود، و انسان را در دنیا و آخرت بدبخت می کند.

- اقسام تخیل

تخیلات سه قسم است: فردی، اجتماعی، دینی.

الف - تخیلات فردی

۱- وسوسه

تخیلات فردی اقسام فراوانی دارد. یک قسم آن همان وسوسه

فکری و عملی است که قبلاً در باره آن صحبت شد. در حقیقت «وسوسه» همان استخدام تخیل است. شیطان یا نفس اماره. قوه خیال را استخدام می‌کنند و به صورت وسوسه فکری و عملی در می‌آورند. و چون حرف زیاد است بیشتر از این در این باره صحبت نمی‌کنم. اما یک زنگ خطر می‌زنم و یک خواهش می‌کنم:

زنگ خطر این است که اگر وسوسه فکری و عملی برای شما باشد دنیا و آخرت شما را از دست شما می‌گیرد. و بعید است که دنیا یا آخرت یک آدم وسواسی، آباد باشد. بسیاری از وسوسه‌های فکری و عملی موجب تفرقه‌ها، موجب بدبختی‌ها و موجب ذلتها شده و می‌شود. خواهش من از افرادی که این درد سرطانی را دارند این است که با بی‌اعتنائی آن را رفع کنند. به فرموده امام صادق علیه السلام به گفته شیطان اعتنا نکنند و این خبیث را عادت ندهند که سر به سر انسان بگذارد. اگر بی‌اعتنائی کرد، اگر هر چه گفت عمل نکرد، شاید شش ماه طول نکشد که وسوسه فکری و عملی هر دو از بین می‌رود.

۲- آرزوهای طولانی

قسم دوم تخیل فردی آرزو است. افرادی هستند که آمال و آرزوی زیاد بر آنها حکم فرما است. آدمهای رؤیائی هستند. نحوه فکر آنها غیر عادی است. به عبارت دیگر آمال و آرزوهای بیجا بر دلشان حکم فرماست. و همین آمال و آرزوها است که او را تبدیل به انسان خیال

باف می‌کند؛ و به قول قرآن شریف، در خود می‌تند تا خفه شود؛ تا روزی فرارسد که ببیند عاقبت او خیر نشده و به آمال و آرزوهایش هم نرسیده است.

قرآن شریف در این باره به اندازه‌ای داغ صحبت کرده است که به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب می‌کند: یا رسول الله! این آدمهای اینطوری را رهاکن تا در آرزوهای خود بچرند تا دم مرگ معلوم شود چه بدبختیها دارند:

﴿ذَرَّهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾^۱

رهایشان کن. آدمهای اینطوری را نمی‌شود هدایتشان کنی. بگذار در عقیده خرافی خودشان، در آمال و آرزوهایشان بتند، و آمال و آرزو مشغولشان کند، تا ناگهان چشمها را باز کنند و ببینند دم مرگ هستند. در جای دیگر، قرآن شریف زنگ خطر می‌زند؛ و زنگ خطرش از این مهمتر است. می‌فرماید در روز قیامت مؤمنین نور دارند. نماز و روزه و وضو و غسل آنها، خدمت به خلق آنها، عبادات آنها، همه برایشان نور می‌شود. با این نور به بهشت می‌روند. اما کسانی که در آمال و آرزوهای خود سرگردان بودند و به فکر آخرت نبودند، در ظلمتند و نوری ندارند. اینها که نور ندارند به آنها که نور دارند می‌گویند که صبر کنید تا به شما ملحق شویم و از نور شما استفاده کنیم. مؤمنین می‌گویند:

به دنیا برگردید و نور تهیّه کنید. اینجا جای استفاده از نور دیگران نیست. اینجا جای تهیّه نور نیست. بعد قرآن می فرماید بهشتیها بهشت می روند. جهنمیها جهنّم می روند و با هم حرف می زنند. از قرآن فهیده می شود بهشتیها و جهنمیها همدیگر را می بینند و با هم مکالمه دارند. از جمله مکالمه های اهل بهشت و اهل جهنّم این است که جهنمیها به بهشتیها می گویند: آیا ما با شما نبودیم؟ یعنی ما هم که شیعه بودیم؛ ما هم که مسلمان بودیم. چه شد که ما جهنمی شدیم و شما بهشتی؟ جواب می دهند فرق ما و شما این بود که شما خودتان را گول می زدید. شما به انتظار نشستید. جهل و تردید و شک و تخیل بر دلتان حکم فرما بود. شما را آمال و آرزوهایتان فریب داد. تا اینکه مرگ آمد و بالآخره شیطان شما را جهنمی کرد. قرآن اینطور می فرماید:

﴿يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ﴾^۱

می گویند یک مقدار از این نورتان به ما بدهید.

﴿قِيلَ ارْجِعُوا وَرَائِكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا﴾

می گویند به دنیا برگردید نور تهیّه کنید. اینجا جای این حرفها نیست.

﴿فَضْرَبَ بَيْنَهُمُ بُسُورًا لَّهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ * يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنَّكُمْ

(۱) سورة حدید، آیه ۱۳.

فَتَنَّتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّى جَاءَ
أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ^۱

این جمله «وَعَرَّتْكُمْ الْأَمَانِيُّ» به ما می گوید آمال و آرزوهای بیجا خطرناک است. دنیای انسان و آخرت انسان را از بین می برد. از این جهت پیامبر اکرم و امیرالمؤمنین علیه السلام هر دو یک روایت دارند، یعنی یک روایت که از نظر لفظ هم مثل هم می باشد از آن دو بزرگوار نقل شده و روایت این است:

«إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَانِ: اتِّبَاعُ الْهَوَى وَطُولُ الْأَمَلِ؛
فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَى فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَأَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي
الْآخِرَةَ».^۲

فرمودند: ما برای شما از دو چیز می ترسیم اوّل متابعت از هوی و هوس؛ دوم آمال و آرزوهای بیجا و می فرماید: آنکه متابعت از هوی و هوس بکند در حقّ یابی و حقّ جوئی کور و کر می شود. آنها که آمال و

(۱) سورة حدید، آیات ۱۳ و ۱۴. ترجمه: «روزی که منافقان به مؤمنان گویند به ما بنگرید تا ما به پرتوی از نور شما بهره مند شویم به آنها گفته شد بازگردید (و از دنیا) برای خود نور تهیه کنید. سپس بین این دو گروه پرده ای زده شد که یک طرف آن (برای مؤمنان) رحمت و طرف دیگرش عذاب برای منافقان است. گویند آیا ما با شما نبودیم؟ مؤمنین گویند چرا ولی خود را فریب دادید و شک کردید و آرزوها سرگرمتان کرد...»

(۲) نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۴۲.

آرزوهای بیجا دارند، و تخیلی شدند، آنها هم آخرت را فراموش می‌کنند.

معمولاً افرادی که در آمال و آرزوهای خودشان غرق هستند، چیزی که به فکرشان نیست قبر است، قیامت است، عالم برزخ است، و بالأخره بهشت و جهنم است. از آیه شریفه و روایتی که خواندم - و نظیرش فراوان است - می‌فهمیم که آمال و آرزوهای بیجا برای انسان خیلی خطر دارد.

بسیاری از ضعف اعصابها. بسیاری از دیوانگیها، از همین جا سرچشمه می‌گیرند. قرآن شریف و روایات اهل بیت به اینها می‌گویند آمال و آرزوهای بیجا، و روانشناسها می‌گویند: تمایلات برآورده نشده. اینان می‌گویند: اگر تمایلات برآورده نشده انسان زیاد شد، از ضمیر آگاه به ضمیر ناآگاه می‌رود و آنجا عقده حقارت می‌شود و این عقده حقارت منجر به ضعف اعصاب و گاه منجر به دیوانگی می‌شود. ضعف اعصاب مرض دنیای روز است. هر کجا تمدنش بیشتر، ضعف اعصاب آنجا بیشتر است. اثرش، بی‌خوابی‌ها و بی‌حوصلگیها، افسردگیها، غم و غصه‌های بیجاست. هر کجا تمدنش بیشتر، این آمال و آرزوها - یعنی این خواسته‌های برآورده نشده - بیشتر است. از این جهت می‌بینید که آمار مصرف قرصهای آرام‌بخش در آمریکا یا آلمان و انگلستان سرسام‌آور است. در ایران ما هم در افراد خیال‌باف و ایده‌آلی، در افرادی که آمال و آرزوهای بیجا دارند ضعف اعصاب زیاد

است؛ و این ضعف عصب اینها را افسرده کرده است. غم و غصّه برای اینها دلهره و اضطراب خاطر آورده است؛ و بالأخره یک نگرانی شدیدی بر دل اینها حکم فرماست؛ و این اثر آمال و آرزوهای بیجاست.

یک پزشک روانشناس می گوید یک زن دیوانه ای را برای معالجه نزد من آوردند پس از تحقیقات فراوان متوجه شدم این خانم در زمان قبل از ازدواجش، آرزو داشته است که با پسر زیبایی ازدواج کند و فرزندان زیبایی هم داشته باشد، و از نظر مالی هم در تمکّن کامل باشند؛ و با شوهر زیبا و پولدار و فرزندان زیبا، به مسافرتها و گردشهای مختلف بروند.

اما بر خلاف آرزوهایش با فردی نازیبا و فقیر ازدواج کرد؛ و فرزندی هم خدا به آنها نداده است. و این عوامل موجب شده تا بالأخره پس از ناراحتی ها و خیالبافیهای طولانی، دیوانه شود. در تیمارستان هنگام برخورد با دیگر بیماران مرتّب می گفت: شوهر زیبایی دارم، پسر و دختر زیبایی دارم، و بالأخره خانه بزرگ و ثروت فراوانی دارم.

این آقای دکتر نتیجه می گیرد و سفارش می کند به خانمها که آمال و آرزوی بیجا نداشته باشید؛ و سفارش می کند که گذشته ها را فراموش کنید و فرصت فعلی را غنیمت شمارید. همان جمله ای که حضرت امیر علیه السلام می فرماید:

«مَا فَاتَ مَضَىٰ وَمَا سَيَأْتِيكَ فَإِنَّ فَاغْتَنِمِ الْفُرْصَةَ بَيْنَ الْعَدَمَيْنِ».

یعنی گذشته‌ها گذشته. آینده هم نیامده تا ببینم چه می‌شود. فرصت الآن را باید غنیمت بشماری.

الآن، در ماه مبارک رمضان، باید برای دنیایمان و برای آخرتمان فعال باشیم؛ و اما اینکه دیروز چه شد، غم گذشته را نخور؛ و اما فردا چه می‌شود، ترس نداشته باش:

﴿إِنَّا أَوْلِيَاءُ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۱

آنها که دوست خدا هستند نه غم و غصه گذشته را می‌خورند و نه ترسی دارند از آینده. یعنی دوستان خدا به آمال و آرزو فکر نمی‌کنند؛ و از خدا می‌خواهند که آنها را از آرزوهای دور و دراز حفظ کند. شما هم این دعاها را بخوانید. مخصوصاً دعای ابو حمزه ثمالی را در ماه مبارک رمضان موقع سحر بخوانید. در آخر همین دعا می‌خوانیم:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ إِيمَانًا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي وَيَقِينًا صَادِقًا حَتَّى أَعْلَمَ أَنَّهُ لَنْ يُصِيبَنِي إِلَّا مَا كَتَبْتَ لِي وَرَضْنِي مِنَ الْعَيْشِ بِمَا قَسَمْتَ لِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

می‌گوید ای خدا! یک ایمانی به من بده (نه ایمان حرفی، نه ایمان استدلالی)، ایمانی که رسوخ کرده در دلم. تا با اینطور ایمان، من دیگر

(۱) سورة یونس، آیه ۶۲.

غم و غصّه نداشته باشم. من دیگر آمال و آرزوی نادرست نداشته باشم. یقین داشته باشم که آنچه مقدر من است در آینده خواهد شد. بعد عرض می‌کند: خدایا! راضی کن مرا به مقدرات من.

نود در صد دیوانه‌ها، صد در صد از افرادی که ضعف اعصاب دارند، برای خاطر این است که به آنچه برای آنها مقدر کرده راضی نیستند. اصلاً معنای زهد همین است. اگر از مردم پرسند که چه کسی زهد دارد، می‌گویند: کسی که یک گوشه نشسته و از مال دنیا چیزی ندارد و راجع به دنیا بی تفاوت باشد. در صورتی که این زهد نیست. از امیرالمؤمنین سلام الله علیه پرسیدند یا علی! زهد چیست؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

«الزُّهْدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: ﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَيْكُمْ﴾»^۱

و قرآن می‌فرماید:

﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾ * ﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَيْكُمْ﴾»^۲

یعنی هر چه که می‌آید، هر چه الآن هست، هر چه گذشته است، اینها

(۱) نهج البلاغه، فیض الاسلام، حکمت ۴۳۱.

(۲) سورة حدید، آیات ۲۲ و ۲۳.

مقرر پروردگار عالم است. قرآن می‌فرماید ما اینها را تقدیر کردیم، به تو گفتیم تا اگر چیزی از دست تو گرفته شد، غصه نخوری، اگر چیزی به تو داده شد خیلی خوشحال نشوی. خوشحالی زیاد انسان را بدبخت می‌کند غم و غصه زیاد هم انسان را بدبخت می‌کند. به عبارت دیگر، امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: زهد این است که انسان دلبستگی به چیزی یا به کسی نداشته باشد جز خدا.

یک کاری بکنید که دل شما مال خدا باشد. یک کاری بکنید که دلبستگی به چیزی یا به کسی پیدا نکنید. اگر دلبستگی به چیزی پیدا کردی، از بین رفتن آن غم و غصه برای تو می‌آورد. کسی را گریان دیدند. به او گفتند چرا گریه می‌کنی؟ گفت: معشوقه‌ام مرده است. گفتند: خوب است عشق به کسی پیدا کنی که اصلاً نمی‌میرد و آن خداست.

پس قسم دوم از تخیل که کمتر از وسوسه فکری و عملی نیست، رؤیائی فکر کردن و آمال و آرزوی بیجا بر دل انسان حکم فرما شدن است.

۳- خرافات

قسم سوم از تخیل‌های فردی، خرافات است. معنای خرافات این است که چیزی را عقل یا شرع امضاء نکند. آدمهای خرافی هم فراوان هستند. به خصوص در میان خانمها که با بدبختی‌های عجیبی روبرو

هستند. آن خرافه‌ها نظیر خارهایی روح را آزار می‌دهند. همانطور که اگر خار در دست شما باشد نمی‌گذارد دست شما کار بکند، خارهای روح هم نمی‌گذارند که روح، سالم باشد. نمی‌گذارند قوه تفکر، فکر را سالم کند، و بالأخره شبانه روز روح او آزرده خاطر است.

خرافات مصداقهای فراوانی دارد:

یکی از مصداق آن غرب زدگی بود که در زمان طاغوت همگی ما دچار آن بودیم و الآن هم کم و بیش در میان عده‌ای موجود است. یعنی هر چه را در غرب است دوست می‌دارند. لباس غربی، صحبت کردن غربی، نشست و برخاست غربی، سفره غربی، خوردن و آشامیدن غربی. یعنی دلشان می‌خواهد از نظر گفتار و کردار، نظیر یک خانم انگلیسی یا یک آقای فرانسوی باشند؛ و اتفاقاً یکی از کارهای استعمارگرها همین است که ما را مثل خودشان بار بیاورند. غربیها وقتی بر یک مملکت مسلط بشوند، نه فقط استعمار اقتصادی می‌کنند، یعنی ثروت آن مملکت را می‌برند، بلکه فرهنگ غربی هم برای آنها می‌آورند. فرهنگ غربی بر حسب ظاهر با سواد می‌کند، اما سوادش هیچ نتیجه ندارد؛ کاربردی ندارد؛ اختراعی را موجب نمی‌شود؛ گره‌ای از علم را باز نمی‌کند. مهمتر از این دو، استعمار فرهنگی است. یعنی یک استعمارگر مثل انگلستان که بر هندوستان و ایران مسلط شد، یا نظیر آمریکا که الآن بر ممالک ضعیف حکم می‌راند، یکی از کارهایش این است که روش و آداب و رسوم خود را بر مردم کشورهای تحت

سلطه خود تزریق می‌کند. این کار شیطان بزرگ است؛ کار استکبار جهانی است. مثلاً در زمان پهلوی زمزمه تغییر خط بود. در همین چند ماه قبل زمزمه این بود که قرآن شریف را برای غربیها به زبان لاتینی بنویسند، که مسئولین از این کار جلوگیری کردند. می‌خواستند خط لاتینی بر اینجا حکم فرما بشود.

استعمارگران تاریخ کشورها را عوض می‌کنند. چنانچه الآن تمام ممالک اسلامی به جز ایران، تاریخشان تاریخ میلادی است. پهلوی معدوم تاریخ شاهنشاهی را به جای تاریخ اسلامی گذاشت. نه تنها تاریخ، بلکه آداب و رسوم خود را هم با خود می‌آوردند. این کار شیطانهای بزرگ است و نتایج فراوانی هم می‌گیرند. خلاصه اینکه اگر ملّتی در آداب و رسوم از غیر مملکت خودش متابعت کند، به این کار، خرافات می‌گویند. و این، بالاترین خرافه‌ای است که برای دنیا و آخرت انسان ضرر دارد؛ و چون این بحث مفصل است انشاء الله در بحث فردا آن را بیشتر توضیح می‌دهم.

جلسه یازدهم

«خرافات»

- دنباله بحث

- اقتباس و تقلید

- منابه و محاکات

۴ - عشق مجازی

- زیانهای عشق مجازی

- معالجه آمال و آرزو

- = خرافات

- = عشق مجازی

- دنباله بحث

بحث در باره خرافات بود. این رذیله‌ای است که اگر بر کسی حکم فرما بشود او را از سعادت دنیا و آخرت می‌اندازد. بلکه باید بگوئیم که یک آدم دیوانه‌ای از کار در می‌آید. برای اینکه خرافه، یعنی قبول کردن چیزی بدون دلیل و استدلال؛ و اگر انسان عاقل باشد باید چیزی را که می‌پذیرد با دلیل و برهان باشد؛ و اگر چیزی را رد می‌کند با دلیل و برهان باشد. قرآن می‌فرماید:

﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَاللَّهُ هُمُ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾^۱

(۱) سورة زمر، آیات ۱۷ و ۱۸. ترجمه: «مژده بده به بندگانم. آنانکه گفتار (مختلف) را می‌شنوند و بهترین آنرا پیروی می‌کنند. آنان کسانی هستند که خدا ایشان هدایت کرده و آنان خردمندند.»

عاقله‌ها آن کسانی هستند که تمیز بین خوب و بد را می‌دهند. خوب را می‌گیرند و بد را رها می‌کنند.

- اقتباس و تقلید

به این کار می‌گویند اقتباس، که معنای آن پذیرفتن چیزی با دلیل و برهان و رد کردن چیزی با دلیل و برهان است. پذیرفتن مطلبی، غیر از این راه، دو گونه است: اول تقلید است که معنای آن پذیرفتن چیزی است از کسی با توجه اما بدون دلیل و برهان. که این تقلید در همه چیز غلط است جز در جایی که فکر انسان‌کشش نداشته باشد؛ و انسان نتواند آن چیز را از راه دلیل و برهان به دست آورد. نظیر تقلید از مرجع تقلید. برای اینکه همه نمی‌توانند همه احکام فقه را با دلیل و برهان به دست بیاورند. به همین دلیل تقلید برای مجتهد حرام است. اما در عرفیات، در آنجاهائی که فکر انسان‌کشش دارد و می‌تواند خوب و بد را تمیز بدهد، تقلید غلط است و قرآن این کار را مذمت می‌کند. می‌فرماید: به این آدمهای خرافانی بُت پرست می‌گویند بت را نپرستید. می‌گویند:

﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ﴾^۱

یعنی پدران ما این کار را می‌کردند و ما هم به روش آنها کار می‌کنیم. یعنی تقلید از پدر و مادرهای بت پرست می‌کنیم.

(۱) سورة زخرف، آیه ۲۳.

- منابه و محاکات

دوم: منابه و محاکات است که همان تقلید است اما بدون توجه. یعنی پذیرفتن چیزی از کسی بدون استدلال و بدون توجه و بدون تئیه که این کار بچه‌ها است. یکی از عنایات خاصه پروردگار عالم برای انسان این است که به بچه‌های کوچک قانون منابه و محاکات داده است. یعنی تابع صد در صد برای مربی هستند تا مربی یا پدر و مادر بتوانند خوب بچه را تربیت کنند. معلّم بتواند او را تربیت کند.

این منابه و محاکات را قرآن شریف مذمت می‌کند؛ و معلوم است کار یک انسان عاقل نیست. خرافات، یعنی تقلید کردن و پذیرفتن چیزی از کسی بدون توجه؛ یا با توجه اما بدون استدلال؛ و معلوم است این برای یک عاقل، برای یک مسلمان غلط است. اما متأسفانه بیشتر مردم خرافی هستند. حتی آن ممالکی که در آنجا علم خیلی ترقی کرده است، از نظر آداب و رسوم اجتماعی خرافات عجیبی بر آنها حکم فرماست. از این جهت نقل می‌کنند در انگلستان سر هر کوچه‌ای زنی نشسته است و فال نخود می‌گیرد و اطراف او هم جمعیتی است. یا مثلاً در آمریکا با آن همه ترقی در علمش، لفظ سیزده ندارند و آن را نحس می‌دانند. مثلاً اگر یک آپارتمانی ساخته باشند. بیست طبقه، از طبقه دوازده می‌رود چهارده! پلاک‌های منزل‌ها در زمان طاغوت به جای سیزده ۱۲+۱ بود؛ و نظیر این خرافه‌ها همه جا هست. در آمریکا و

انگلستان خیلی هست. در ایران ما هم فراوان است. اما ما که مسلمانی
باید تابع عقل باشیم و از نظر قرآن نباید خرافی باشیم.

متأسفانه هر که تجدد او بیشتر است، خرافات او بیشتر است. تقلید
ممالک ضعیف مخصوصاً مسلمانها از استعمارگران، قانون منابه و
محاکات است. لافل به طور تقلید، آداب و رسوم آنها را می پذیرند. در
تعارف کردن نظیر آنها تعارف می کنند. گفتن کلمه «مرسی» را یک نحو
روشنفکری می دانند. طرز نشستن و خوابیدن و رفتن و لباس
پوشیدنش، حتی کار رسیده به اینجا که اسم پسر و دخترش به جای
اینکه اسم یکی از ائمه طاهرین باشد، یک اسم خارجی را انتخاب
می کند؛ و همین اسم خارجی را تجدد و روشن فکری می داند! اما در
حقیقت خرافه ای بیش نیست. یعنی متابعت از غرب که به آن می گوئیم
غرب زدگی؛ و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روی این جمله پافشاری زیادی دارند و
می فرمایند «مَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ» اگر کسی تشبه به کفر پیدا کرد، در
اسم، یا در روش، یا در لباس، در واقع از آنهاست و یک مسلمان حسابی
نیست. در روایت دیگری می فرمایند: اگر مسلمانی مثل کافر بخورد،
مثل کافر بیاشامد، مثل کافر رفت و شد کند و بالأخره آداب و رسوم
اجتماعی را از آنها یاد بگیرد، در روز قیامت با آنها است. یعنی همانطور
که آنها جهنم می روند این هم در جهنم با آنها است.

آنچه مورد بحث من است، این است که باید به کفار شبیه نباشیم. از
نظر لباس، و خوراک مثل آنها نباشیم. اسم بچه ها را یک اسم اسلامی

انتخاب کنیم. به جای «مرسی» ممنونم یا متشکرم بگوئیم. منتظر نباشیم مد لباس از اروپا بیاید. الحمدلله جمهوری اسلامی خیلی از اینها را عوض کرده است.

در زمان طاغوت، چونکه غربیها قورباغه و خرچنگ می خوردند، متجددها و روشن فکرهای ما هم غذای آنها را می خوردند، و حتی برای ما می نوشتند که در تهران، بسیاری از مهمانخانه ها پیدا شده که اینها غذای خارجی داشتند. یعنی خوراک خرچنگ و قورباغه! انسان اگر خرافی باشد به اینجا می رسد. یعنی به عنوان تجدد و روشنفکری از این غذاها می خورد و پول زیادی هم می دهد و افتخار هم می کند که من غذای قورباغه خوردم! انسان اگر خرافی باشد به اینجا می رسد.

گفتیم که خرافات خیلی مصادیق دارد. روشن فکرها اینجور هستند. در میان مقدّسها، خرافه از نوع دیگر است. مثل اینکه از اوّل شب تا به صبح خواب می بیند و این را می خواهد یکی برایش تعبیر بکند. یا اینکه یک غم و غصّه ای برایش جلو آمد، یا یک گرفتاری برایش جلو آمد، این طرف و آن طرف می رود تا یک فال بین پیدا کند که برایش فال بگیرد. یا اینکه دنبال دعا نویس می رود تا برایش دعا بنویسد.

یک مسلمان نباید پایبند به فال باشد. نباید یک مسلمان دنبال افراد شیاد و دروغگو راه بیفتد. نباید یک مسلمان خود را پایبند به خواب کند. اینها همه برای یک مسلمان نقص است. یک مسلمان باید با دلیل بگوید؛ با دلیل بشنود؛ با دلیل راه برود؛ با دلیل مرید بشود؛ با دلیل از

ارادتش برگردد؛ تا آخر. اگر غیر از این شد، تابع احساسات شد؛ تابع خرافات و تخیل شد. به این نمی‌شود گفت مسلمان. این هم یکی از چیزهائی است که تخیل روی انسان کار می‌کند و انسان را خرافی می‌کند.

۴ - عشق مجازی

بدتر از خرافات، بدتر از آمال و آرزو، بدتر از وسواسی، که قبلاً صحبت شد، تخیل دیگری گاهی جلو می‌آید - و پناه بر خدا اگر برای کسی جلو بیاید - و آن تخیل «عشق مجازی» است که گاه دچار انسان و به خصوص جوانان می‌گردد. یعنی به واسطه تماسهای بیجا، به واسطه نگاههای بیجا، به واسطه حرفهای بیجا یک جاذبه‌هائی وارد بدن این جوان می‌شود و او را مبتلا می‌کند. در حقیقت باید بگوییم شیطان به واسطه تخیل، به نام عشق، او را مهار می‌کند.

از امام صادق علیه السلام پرسیدند: عشق چیست؟ امام علیه السلام فرمودند وقتی دلی از محبت خدا خالی شد، عشق‌های مجازی در دل او ریخته می‌شود. وقتی رابطه انسان با خدا کم شد، وقتی رابطه انسان با خدا قطع شد، شیطان می‌آید و یکی از کارهایش این است که به واسطه قوه خیال، یک جاذبه‌هائی از طرف، در دلش وارد می‌کند.

اول محبت است. این محبت بعد از مدت کوتاهی می‌رسد به عشق که دردی است بسیار خطرناک. دردی است که زن شوهر دار را بی‌عفت می‌کند. مرد زن دار را بی‌دین می‌کند؛ و بالأخره جوان را بیچاره می‌کند.

دختر عقیف را، دختر با شرافت را، به ذلت می کشاند.

مسأله عشق، مسأله ای بسیار حسّاس و بسیار خطرناک است. همه و همه مخصوصاً جوانها باید مواظب این گونه مسائل باشند که معمولاً از چشم چرانی ها و شهوت سرچشمه می گیرد. معمولاً عشق های مجازی ریشه شهوت جنسی دارد و از صحبت کردن زن با مرد، از نشست و برخاست دو جوان با یکدیگر و نگاههای شهوت آمیز به یکدیگر، کم کم این حالت برای او پیدا می شود؛ روز به روز، نظیر همان وسواسی، رو به تزايد می رود؛ و بعضی اوقات به جاهای باریکی می رسد. مثلاً یک دختر معمولی یا یک پسر معمولی است اما به اندازه ای در چشم این زیبا می آید که زیبایی مثل او پیدا نمی شود! حرف زدنش معمولی است، اما به اندازه ای در گوش او زیبا می آید که نظیر این حرف در نظرش اصلاً پیدا نمی شود! راه رفتنش، نشستنش، خوردنش، با فرضی که بد است یا معمولی، اما در چشم و ذهن این بسیار جلوه دارد. بسیار جاذبه دارد.

چیزی که باید توجه بدهم به جوانها این است که اگر این حالت برای کسی پیدا شد و به دنبال آن ازدواج عشقی پیش آمد، نود درصد منجر به طلاق می شود؛ و اگر منجر به طلاق نشود از همدیگر نفرت پیدا می کنند. یعنی عشق معمولاً عکس العمل دارد. وقتی که به همدیگر رسیدند عکس العملش یک حالت نفرتی است که در عاشق و معشوق پیدا می شود. بعد از یک سال، از ازدواجش پشیمان می شود؛ یا طلاق یا

سوختن و ساختن تادم مرگ.

-زیانهای عشق مجازی

یک زنک خطری هم برای خانمها و آقایان! و آن این است که العیاذ بالله اگر زن شوهرداری، مرد زن داری، این حالت برایش پیدا شود، حتماً رسوا می شود. یعنی مثل اینکه اثر وضعی این عشق، رسوائی زن و مرد و به دنبال آن، رسوائی دو طایفه و نابودی هر دو طایفه است. حتی در غیر زن شوهردار و در غیر مرد زن دار هم این رسوائی هست. اصلاً عشق، کارش رسوا کردن است.

یکی از گناهان، که اثر وضعی اش رسوائی است، زنای زن شوهردار یا مرد زن دار است. یعنی علاوه بر اینکه گناهش خیلی بزرگ است، اثر وضعی اش در دنیا رسوائی است؛ و یکی هم مسئله عشق، مخصوصاً برای زن شوهردار و مرد زن دار است که این اثر را دارد.

نکته دیگر اینکه عشق، افسردگی می آورد. انسان را از کار می اندازد. دلهره و اضطراب خاطر می آورد. انسان را از خدا بی خبر می کند. معمولاً انسان را گناهکار بار می آورد. اگر دست از دینش برندارد، یک انسان فاسق و فاجری از کار در می آید. همچنین به واسطه عشق، پیری زودرس برای انسان پیدا می شود. این در دنیا است. اما از نظر آخرت، این دختر و این زن و این مرد خیر نمی بینند. از همه اینها که بگذریم، اگر خدای ناکرده، زن، شوهردار باشد و مرد، زن داشته باشد، بی وفائی

است؛ و بی وفائی، خود یک رذیله خطرناکی است؛ و چاره عشق‌های مجازی، بی اعتنائی است. وقتی بی اعتنائی کند، از بین می‌رود.

- معالجهٔ آمال و آرزو

اما راجع به آمال و آرزو؛ چه کنیم تا آدم آمال و آرزوئی و آدم رؤیائی نباشیم. باید زیاد به فکر قبر و قیامت باشیم، انسان باید فکر کند اگر امروز یا امشب مرد و امشب شب اول قبر او بود چه می‌شود.

در روایات می‌خوانیم خبر دادند به رسول اکرم صلی الله علیه و آله که فلانی قرض یکساله کرده است. پیغمبر خیلی تعجب کردند و فرمودند: عجب آدم آمال و آرزوداری است! اگر امشب بمیرد چه می‌کند؟ اگر انسان مقداری به فکر قبر و برزخ و قیامت و بهشت و جهنم بیفتد، ولو در ۲۴ ساعت یکی دو لحظه یا بیشتر به فکر باشد، کم‌کم حالت آمال و آرزو از آدم گرفته می‌شود.

البته در جلسه قبل معالجه‌اش را گفتم که اگر کسی ایمان به مقدرات الهی داشته باشد، اگر کسی بداند که خدا رؤوف و مهربان به حال او است، اگر کسی بداند خدا عالم به حال او است، اگر کسی بداند که خدا حکیم است و کار بیجا نمی‌کند، خدا جواد است و آنچه را انسان لیاقت داشته باشد و صلاح انسان باشد به او می‌دهد، خواه ناخواه دیگر آمال و آرزو ندارد؛ دیگر دلهره و اضطراب خاطر و نگرانی از آینده ندارد. از این جهت می‌گفتم که آخر دعای ابو حمزه ثمالی را بخوانید که:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ إِيمَانًا تَبَاشَرُ بِهِ قَلْبِي وَيَقِينًا صَادِقًا حَتَّى
أَعْلَمَ أَنَّهُ لَنْ يُصِيبَنِي إِلَّا مَا كَتَبْتَ لِي وَرَضُّنِي مِنَ الْعَيْشِ بِمَا
قَسَمْتَ لِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.»

اگر معالجه قطعی بخواهد، معالجه‌ای که ریشه‌آمال و آرزو کننده بشود، باید ایمان عاطفی پیدا کند. ایمان قلبی و عاطفی را از کجا پیدا کند؟ قبلاً صحبت شد هر که رابطه‌اش با خدا محکم‌تر باشد، ایمان، بهتر در دل او رسوخ می‌کند. اهمیت به واجبات مخصوصاً حجاب برای خانمها، اهمیت به مستحبات، مخصوصاً خدمت به خلق خدا و نماز شب، به این امر کمک می‌کند. برای خانمها خدمت به شوهر و بچه‌ها. و برای آقا خدمت به خانمش و خدمت به اهل خانه‌اش. اجتناب از گناه مخصوصاً حق الناس و گناهان بزرگ. وقتی انسان چنین شد، کم‌کم ایمان در دلش رسوخ می‌کند و اینجاست که دیگر به آنچه خدا برای او مقدر کرده است راضی است. می‌داند آنچه هست خیر و صلاحش است. تا به آنجا می‌رسد که وقتی ابن زیاد به حضرت زینب علیها السلام گفت که کار خدا را چگونه دیدی؟ زینب علیها السلام فرمود: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا» من به غیر خوبی از پروردگار عالم چیزی ندیدم.

انسان با توکل بر خدا. باید با فعّالیت جلو برود. باید با عقلش جلو برود. باید با مشورت جلو برود. اما اگر مشورت و عقل و فعّالیتش به جایی نرسید، باید یقین داشته باشد که مقدر او همین است که به او رسیده است. افرادی که فقیرند. افرادی که از نظر امکانات مالی خیلی

عقب هستند، فکر نکنند اگر تمکّن مالی اینها خوب بود، شاید از اوّل شب می نشستند و تا به صبح قمار می کردند یا ویدئوهای بدآموز می دیدند. آیا راضی بود امکانات مالیش خیلی خوب بود اما خانمش بی چادر بود یا بی حجاب در کوچه می آمد؟ اگر جلسه های زن و مرد مختلط بدون چادر و حجاب تا صبح داشتند چه می کرد؟ آیا فقر بهتر است یا این نکبت؟ انسان باید بداند که اگر فعّالیت، عقل و مشورتش به جائی نرسید. دیگر مقدّر و صلاح او صد در صد همین است که برای او هست، و در نتیجه دیگر آمال و آرزوئی باقی نمی ماند.

- معالجه خرافات

اما معالجه خرافات: خرافه هم با فکر معالجه می شود. یک مسلمان باید با فکر باشد. یک مسلمان باید بنشیند و کلاه خودش را قاضی کند ببیند آیا «مرسی» بهتر است یا «خیلی ممنون»؟ آیا بی حجابی بهتر است یا حجابی که علامت شخصیت یک خانم است؟ آیا روش غرب بهتر است یا روش پیغمبر اکرم ﷺ؟ آیا اسم زهرا بهتر است یا یک اسم خارجی؟ آیا اسم صدّیقه بهتر است یا یک اسم انگلیسی و یا آمریکائی؟ یک قدری فکر کند؛ و مسلّم است که فکر کردن او را از خرافات نجات می دهد. به جای دنبال فال گیر رفتن، به جای دنبال خوابگزار رفتن، یک مقدار فکر کند؛ یک مقدار حرف دیگران را بشنود؛ یک مقدار مشورت کند. با فکرش، با مشورتش، با عقلش، خرافه را از خود دور کند.

اگر انسان متفکر باشد، خرافی نمی شود. بی فکری برای انسان خرافه می آورد. اگر این شعار اسلام عملی بشود: «تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ» یک لحظه فکر کردن ثوابش از یک سال عبادت بیشتر است. هیچکس به خرافه پناه نمی برد. به عنوان مثال مگر حسن یا حسین چه اشکالی داشت که تو رها کردی سُهراب و اسفندیار یا یک اسم خارجی گرفتی. لذا در روایات می خوانیم آن پدری که اسم بد برای بچه اش انتخاب بکند، در روز قیامت بچه از او شکایت می کند. معلوم است که اگر در روز قیامت صدایش بکنند حسین، چقدر تفاوت دارد تا اینکه با اسم یک کافر یا مشرک صدایش کنند که خود انسان از آن خجالت می کشد. از این رو اگر می خواهید خرافی نباشید، فکر کنید؛ مشورت کنید؛ سر و کار با منبر و محراب و عالم داشته باشید؛ زیرا آنها که با عالم سر و کار دارند، خودشان فکر دارند، خودشان تأمل دارند.

از همه به خصوص خانمها تقاضا دارم احساساتی نباشید؛ خرافی نباشید؛ نگذارید شیطان از قوه تخیل شما استفاده کند. بزنید شیطان را و عقب برانید و قوه خیال را به دست عقل بدهید. احساسات را به دست عقل بدهید تا عقل از او استفاده خوب بکند. قوه تخیل و احساسات را اگر به عقل بسپاریم یکی از نعمتهای بزرگ خدا است. اما احساسات و تخیل اگر به دست نفس اماره یا دست شیطان بیفتد نظیر چاقو است که به دست یک آدم جنایتکار بدهیم. نظیر شمشیری است که به دست یک زنگی مست بدهیم.

ـ معالجه عشق مجازی

اما معالجه عشق مجازی: اسلام می گوید: نگاه نکن. به اندازه ضرورت با زن حرف بزن در جای خلوت اصلاً و ابداً نباشید. با یکدیگر شوخی نکنید. اگر زن و مردی یک شوخی شهوت انگیز بکنند و بدون توبه از دنیا بروند باید صد سال در جهنم بمانند. مخصوصاً یک زن شوهردار یا یک مرد زن دار. مواظب باشید نامه به یکدیگر ننویسید! مواظب باشید تماس با یکدیگر نداشته باشید! در روایات می خوانیم وقتی که زن راه می رود به پشت او نگاه نکن. یعنی به قد و قامتش نگاه نکن که خطرناک است. حتی در روایات می خوانیم انسان دست و پنجه با شیر نرم بکند آسان تر از این است که به قد و قامت خانمی نامحرم نگاه کند. اسلام دفع می کند یعنی نمی گذارد شهوت تحریک بشود تا به جای باریک برسد. پس باید جوانها مخصوصاً زن و مرد با هم تماس نداشته باشند. اگر یک وقت دو تا جوان حتی دو تا هم جنس می بینند علاقه دارد افراطی می شود؛ فوراً جلوی را بگیرند. نگذارند علاقه افراطی بشود. علاقه افراطی، حتی راجع به مادر و پسر و خواهر و برادر، هم غلط است دیگر چه رسد به دو تا نامحرم هم جنس یا غیر هم جنس باید جلوی آن را گرفت.

نمی دانم درست است یا نه، بعضی از روانشناسان می گویند: این عشق جاذبه ای است که از راه چشم وارد می شود. یعنی از عللی که

می‌گویند چشم چرانی حرام است همین است که اگر چشم مرد در چشم زن بیفتد یک جاذبه‌ای از چشم او وارد بدن او می‌شود؛ و یکی از راههای عشق از اینجا پیدا می‌شود.

حالا اگر کسی مبتلا شد راهش چیست؟ همان جمله‌ای که در میان عوام مشهور است: «عشقت را فراموش کن» یعنی باید به طور کلی رابطه را قطع کند. باید به طور کلی با او حرف نزند. حتی عکسش را هم نگاه نکند. حتی تصوّرش را نکند. اوّلش خیلی مشکل است اما «نمی‌دانم»، «نمی‌توانم»، «نمی‌شود»، در قاموس انسان معنی ندارد. اگر بخواهد، هم «می‌داند» هم «می‌تواند» هم «می‌شود». این راهی را که گفتم بسیاری رفتند و به نتیجه هم رسیدند. اوّلش سخت است اما طولی نمی‌کشد که این محبّت از بین می‌رود. عشق، نظیر آتش است. تصوّر معشوق، عکس معشوق، نگاه کردن و نامه نوشتن، آتش عشق را زیاد می‌کند. آتش برافروخته در صورتی که هیزم زیرش نگذاری، خاموش می‌شود. و اما اگر به آتش شعله‌ور دامن بزنند، بنزین رویش بریزند، معلوم است که شعله‌ورتر می‌شود. آتش عشق از آتش معمولی بسیار بدتر است. برای اینکه آتش معمولی فقط خود انسان را می‌سوزاند اما آتش عشق دنیا و آخرتش را می‌سوزاند. طائفه‌اش را می‌سوزاند.

از جوانها تقاضا دارم که مواظب باشید این درد بی‌درمان، این آتشی که همه چیز را می‌سوزاند، یک دفعه برای شما جلو نیاید؛ و اگر آمد تقاضا دارم هیزم زیرش نگذارید. زیرا برافروختن آن خطرناک است.

جلسه دوازدهم

ب - تخیل اجتماعی: سوء ظنّ و منفی بافی

- سوء ظنّ و منفی بافی حقّ الناس است

- سوء ظنّ

- منفی بافی

ب - تخیل اجتماعی: سوء ظن و منفی بافی

بحث امروز ما در باره تخیل‌ها و توهم‌ها و وسوسه‌های اجتماعی می‌باشد که این تخیل‌ها منقسم می‌شود به دو قسم: یکی سوء ظنّ به دیگران؛ یعنی حالت بدبینی راجع به مردم. دیگری حالت منفی بافی و اینکه انسان نکات مثبت و خوبی‌های دیگران را نبیند و فقط بدیها را ببیند. حالت مگس را داشته باشد. وقتی وارد باغ گل می‌شود، به جای اینکه روی گلها بنشیند، دنبال جاهای کثیف است. هر دو بحث مهم است؛ و در اجتماع ما فراوان هستند افرادی که سوء ظنّ دارند و یا منفی‌بافند.

- سوء ظنّ و منفی بافی حقّ الناس است

قبل از شروع در بحث یک تذکّر مهمّی بدهم و آن این که سوء ظنّ به دیگران، بدی دیگران را دیدن و خوبی دیگران را فراموش کردن، خود

یک مرتبه‌ای از حقّ النَّاس است نه حقّ اللّٰه. حقّ النَّاس مراتب دارد. یک مرتبه‌اش راجع به مال مردم است، که در مال مردم لایبالی‌گری کند. مرتبه دیگر حقّ النَّاس راجع به عرض مردم، راجع به ناموس و آبروی مردم است؛ و مسلّم است که اهمّیت ندادن به آبروی مردم، اهمّیت ندادن به جان مردم، گناهش بزرگتر خواهد بود. از اینرو سوء ظنّ به دیگران، بدبینی به دیگران، و همچنین جنبه‌های مثبت فرد یا جامعه را فراموش کردن و منفی‌های آن را گرفتن و روی آن تکیه کردن، این خود یک نحوه حقّ النَّاس است و گناهش هم خیلی بزرگ است.

اهل دل راجع به حقّ النَّاس حرفها دارند که انسان متوجّه می‌شود که اگر کسی راجع به حقّ مردم بی‌توجّه باشد، به هیچ جا نمی‌رسد. نه در دنیا و نه در آخرت.

فقیه بزرگوار، مرحوم آیه اللّٰه العظمی دُرّچه‌ای. استادِ استادِ بزرگوار ما، مرحوم آیه اللّٰه العظمی بروجردی بود. کسی مرحوم دُرّچه‌ای را برای شام دعوت کرد. آقا رفتند شام خوردند و وقتی که می‌خواستند از منزل بیرون بیایند، صاحبخانه قبالة‌ای می‌آورد و می‌گوید این را امضاء کن. ناگهان رنگ مرحوم دُرّچه‌ای تغییر می‌کند. می‌بیند شبهه رشوه در کار است. یعنی این شام را داده تا این قبالة امضاء شود. بدنش بنا می‌کند به لرزیدن. با التماس به صاحب منزل می‌گوید: مگر من به تو چه کرده بودم که این زهر مار را به من خوراندی؟! بعد بلافاصله می‌آیند لب باغچه، انگشت به گلوی‌شان زدند و آنچه خورده بودند برمی‌گردانند.

حتی بعضی نقل می کنند که کسی زمینی زراعتی داشت. یک گاوی هم داشت که از شیر آن استفاده می کرد. اتفاقاً یک روز افسار گاو بریده شد و رفت به زمین مردم. مقداری از علف مردم را خورد، و با پای پر از گلِ صحرای مردم، به زمین صاحبش برگشت. این مرد خیلی ناراحت شد. گاو را فروخت. گفت: گاوی که از علف مردم گوشتش روئیده شود، شیرش به درد من نمی خورد. زمین را هم فروخت و گفت: زمینی که خاک غصبی در آن باشد، دیگر کشت آن هم به درد من نمی خورد. البته هضم اینجور مطالب برای ما مشکل است. اما برای اهل دل آسان است.

من هیچ فراموش نمی کنم که استاد بزرگوار ما، بنیانگذار جمهوری اسلامی، حضرت امام، «رضوان الله علیه»، به مسجد سلماسی قم جهت درس آمدند. نفس ایشان به شماره افتاده بود. زبان ایشان لکنت پیدا کرده بود. درس نتوانست بگوید. از قبل تب داشتند رفتند منزل و سه روز تب ایشان عود کرد و نیامدند درس بگویند. برای اینکه شنیده بودند یکی از شاگردانش بر نفع ایشان و به ضرر یکی از مراجع تقلید، یک غیبت کرده بود. یک نصیحت تندی هم به ما کردند. یعنی مثل حضرت امام (قده) اسم غیبت را می شنود، به خود می لرزد. رنگش تغییر می کند. برای خاطر این است که روایات ما، قرآن ما، راجع به حق الناس خیلی پافشاری دارد. برای اینکه روز قیامت که می شد، ما باید از گردنه ها و پیچ و خم های مشکلی بگذریم. یکی از آن پیچ و خم ها

مرصاد است که قرآن می‌فرماید: «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ» که در آنجا خدا از حقّ مردم سؤال می‌کند؛ و قسم خورده است به عزّت و جلالش که از حقّ مردم نخواهم گذشت.

یکی از رفقا برایم تعریف می‌کرد که یک آقائی مستأجر آستان قدس رضوی بود. هر سال یک مرتبه مشرف می‌شد به مشهد که هم مال الاجاره را بدهد و هم زیارتی بکند. این شخص سگی داشت که پاسبانی می‌کرد. یک سال این سگ زائید و چون به بچه‌هایش مشغول بود نمی‌توانست خوب پاسبانی بکند. لذا این مرد بچه‌هایش را برد در روستایی دیگر. این سگ چند روزی به خودش می‌پیچید و ناله می‌کرد. تا کم‌کم به حال عادی برگشت. این شخص می‌گفت: وقتی آن سال به مشهد مشرف شدم، بعد از زیارت حضرت اندکی خوابیدم. در خواب دیدم که به حرم مشرف شدم و حضرت رضا (علیه السلام) را دیدم. جلو رفتم و سلام کردم. آقا رویش را از من برگردانید. دو دفعه، سه دفعه سلام کردم و گفتم: آقا! من رعیت شما هستم. خیانت هم نکردم. چرا از من قهرید؟ حضرت با تندی فرمودند: ناله‌های آن سگ دل مرا به درد آورده است. آن که دل امام زمان (علیه السلام) را به درد می‌آورد، آه دیگران است، حقّ الناس است. ولو اینکه بین سگی و بچه‌هایش فاصله بیندازی.

یکی از اهل دل می‌گفت که روزی رد می‌شدم. دیدم بچه‌ها با یک بچه گنجشکی بازی می‌کنند. من نادیده گرفتم و رد شدم. تا اینکه این بچه گنجشک کشته شد. فردای آن روز دیدم حال قبضی برای من پیدا

شد. این حال قبض، یک اصطلاح عرفانی است. یعنی بی توفیقی دیدم. دیگر حال نماز شب را نداشتم؛ دیگر حال نماز اول وقت را نداشتم؛ و بالأخره رابطه با خدا با بی حالی توأم است. خیلی تعجب کردم که چرا این حال به من دست داد. شب در خواب دیدم به من گفتند: «شَكَرْتُ عَنْكَ عُصْفُورَةً فِي الْحَضْرَةِ» یک گنجشک پیش خدا از دست تو شکایت کرده است. خیلی ناراحت شدم و توبه کردم. زیاد تضرع و زاری کردم. به اهل بیت علیهم السلام متوسل شدم. روزی از ناراحتی به صحرا رفتم. ناگهان دیدم بچه گنجشک در دهن ماری است. عصا را بلند کردم. مار، بچه گنجشک را انداخت و فرار کرد. من آن را گرفتم. نوازش کردم و به مادرش رساندم. شب خواب دیدم که به من گفتند: «شَكَرْتُ عَنْكَ عُصْفُورَةً فِي الْحَضْرَةِ» بچه گنجشکی از تو پیش خدا تشکر کرد. می گفت: آن حال بی توفیقی من برگشت. نظیر اینها فراوان است. اهل دل در این باره چیزها دارند.

گناه، انسان را به سقوط می کشاند. هر چه باشد؛ کوچک یا بزرگ. اما گناهی که اگر انسان آن را جبران نکند، توجّه نکند، آدم را بیچاره می کند، «حَقُّ النَّاسِ» است و خیلی مشکل است.

عبدالرحمن بن سیابه، یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام، از دنیا رفت. دوستان او جمع شدند و پولی به پسر او به عنوان امانت دادند تا با آن کار کند؛ و گفتند که ما این پول را به تو قرض می دهیم و تو کار کن. وقتی سرمایه ای پیدا کردی، پول ما را پس بده. اتفاقاً خدا هم به او برکت داد و

توانست در یکسال قرضش را بدهد و یک مگه هم برود. اینها مگه می رفتند برای اینکه خدمت امام علیه السلام برسند. می گوید رفتم مگه و برگشتم به مدینه خدمت امام صادق علیه السلام من و آن حضرت تنها بودیم. امام علیه السلام فهمیدند پدرم از دنیا رفته متأثر شدند. بعد به من گفتند چکار می کنی؟ من هم قضیه را برای آقا عرض کردم. هنوز حرف من تمام نشده بود فرمود: با مال مردم چه کردی؟ گفتم: آقا! اول مال مردم را رد کردم بعد مگه و الان خدمت شما آمدم. امام علیه السلام تبسم کردند و فرمودند بارک الله. و فرمودند مواظب حق مردم باش تا شریک مال مردم باشی. نظیر این چیزها فراوان است. بنابراین تقاضائی که از شما زن و مرد دارم این است که گناه نکنید. به خصوص مواظب باشید حق الناس به گردن شما نباشد که حق الناس مشکل است مشکل.

- سوء ظن

سوء ظن به دیگران یک مرتبه ای از حق الناس است. یعنی انسان به مردم بدبین باشد. حالا این بدبینی خانم به شوهرش باشد یا شوهر به خانمش؛ رفیق به رفیقش یا اینکه یک بیگانه به یک بیگانه. این سوء ظن، راجع به ناموس باشد، راجع به مال باشد، راجع به چیزی عرفی باشد، یا هر چیز دیگر. بدبینی یا بدگمانی گناه بزرگی است. گناه به اندازه ای بزرگ است که قرآن شریف می فرماید:

﴿إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِالسَّتِ كُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ

وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ^۱

می‌گویند سوء ظنّ به دیگران پیدا می‌کند. این قدر هم بی‌حیا هستی که به زبان می‌آوری. خیال می‌کنی کار کوچکی کردی. در حالی که این گناه بزرگی است پیش خدا. یعنی گناه کبیره است. در جای دیگر می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا^۲﴾

بدگمان مباش. از تخیل‌ها پیروی نکن. از توهّم‌ها پیروی نکن. برای اینکه در روز قیامت از چشم تو، از گوش و از دل تو، سؤال می‌شود. و گوش و دل تو علیه تو جواب می‌دهند. یعنی آدم بدگمان، در روز قیامت، دلش علیه او شهادت می‌دهد. چنانچه اگر چیزی گفته باشد، زبان او علیه او شهادت می‌دهد. اگر هم کاری کرده باشد دست و پایش علیه او شهادت می‌دهند.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) نصیحت می‌کند و می‌فرماید: «ضَعْ أَمْرَ أَخِيكَ عَلَى أَحْسَنِهِ»^۳ هر چه از دیگران دیدی، برای آن محمل خوب درست بکن. مواظب باش به دیگران گمان بد نبوی. امیرالمؤمنین و امام صادق (علیه السلام)

(۱) سورة نور، آیه ۱۵.

(۲) سورة اسراء، آیه ۳۶. ترجمه: «آنچه را از آن آگاهی نداری، پیروی مکن. همانا گوش و دیده و دل همگی مسؤولند.»

(۳) اصول کافی، جلد ۴، صفحه ۵۸ (باب التّهمة و سوء الظّن).

می فرمایند: انسان باید تا می تواند گفتار و کردار دیگران را حمل بر خوبی کند تا هفتاد محمل. و اگر بعد از هفتاد محمل دیگر نتوانست، نگوید بد است، بگوید من چقدر بدم که نتوانستم محمل درست کنم. و امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «... هر سخنی که از دهان کسی خارج شد تا احتمال درستی و نیکی در آن می یابی حمل بر فساد مکن»^۱ تا می شود محمل درست کن و اگر نتوانستی خود را سلامت کن، بدان خودت سلامت نفس نداری، والا اگر سلامت نفس داشتی، اگر مهذب بودی، اگر یک انسان بودی، سوء ظنّ به دیگران نداشتی.

بعضی اوقات این سوء ظنّ مفسده ها بار می آورد مثلاً شما می بینید کسی دارد کسی را نگاه می کند، سوء ظنّ می بری که نگاه به نامحرم می کند. به این هم اکتفا نمی کنی. تفسیق می کنی؛ شیطان هم که به کم قانع نیست. این سوء ظنّ تو کم کم گناه روی گناه؛ بعد هم می گوئی اصلاً مسلمان نیست! اگر یک بررسی بکنید می بینید افرادی نظیر گروه فرقان، نظیر منافقین و امثال اینها، که امثال مطهّری راکشتند، از همین جا شروع کردند. یعنی سوء ظنّ به مطهّری بردند و آن مردکم نظیر، و آن عالم عامل، و آنکه نماز شبش ترک نشد تا مُرد، و آنکسی که دلش می تپید برای اسلام، او را با همین سوء ظنّ تفسیق کردند و بعد تکفیر و با همان تکفیر مطهّری راکشتند. قضیه مرحوم بهشتی مگر چنین نشد؟

(۱) نهج البلاغه، کلمه قصار ۳۶۰.

آن مردی که لیاقت همه چیز را داشت. آن مردی که در سیاست، در علم، در درایت، بسیار بالا بود. آن مردی که راستی یک فرد فوق العاده بود. مردی که امام (قده) برای شهادتش گریه نمی کردند برای مظلومیّتش گریه می کردند. یعنی اینقدر مظلوم واقع شده بود که حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» می فرمودند: من دلم برای مظلومیّت دکتر بهشتی می سوزد. شهادت هفتاد و دو تن در حزب جمهوری اسلامی؛ اینها از باب نمونه است. این قضیه سوء ظنّ در میان مردم فراوان است. مخصوصاً در میان مردهای خشک مقدّس نادان. یعنی مثلاً با خانمش دارد می رود و خانمش نگاه به مغازه می کند؛ یک دفعه به ذهنش می آید که خانمش به نامحرم نگاه کرده. همین، یک خاری در ذهن و روحش می شود. همین جا می گوید معلوم می شود خانم من آن عفت را ندارد. برای اینکه چشم چرانی می کند. این خار مرتّب صدمه می زند و شیطان هم مرتّب دامن به آتش می زند. یک دفعه می رسد به آنجائی که همین سوء ظنّ کم کم به یقین تبدیل می شود و یقین پیدا می کند که خانمش بی عفت است؛ و بعد هم منجر به طلاق می شود. یا اینکه شوهر خانم یکی دو ساعت دیر می آید. این دیر آمدن باعث می شود که حسادتش گل می کند. اینجا دیگر غیرت یا خشک مقدّسی هم نیست؛ و همین خاری می شود در روح این خانم. وقتی شوهر می آید، اگر خانم پرخاشگر باشد، پرخاشگری شروع می شود؛ که گنااهش به اندازه ای است که زن پرخاشگر اگر بدون توبه از دنیا برود، با زبان در جهنّم

آویزان می‌شود. یا اینکه اگر زن توداری باشد آن خار، روحش را اذیت می‌کند. کم‌کم یقین پیدا می‌کند که شوهرش دنبال ازدواج است. اینجا است که کم‌کم منجر به مفاسد بزرگ می‌شود. بعضی اوقات خانم، برای همین بدگمانی خود، برای اینکه از شوهرش انتقام بگیرد، بی‌عفت می‌شود. شوهرش پاک است اما سوء ظن خانم کار را به جای باریک می‌کشانند. من تقاضا دارم به یکدیگر سوء ظن نداشته باشید. مخصوصاً زن راجع به شوهر و شوهر راجع به زن. این سوء ظن حرام است و گناهش بزرگ است. گاهی منجر به طلاق می‌شود. گاهی منجر به جنایت بچه‌ها می‌شود. بچه‌ها را عقده‌ای بار می‌آورد.

- منفی بافی

صحبت دیگر راجع به منفی بافی است. یعنی انسان بعضی اوقات اینطور است که خوبیه‌ها را نمی‌بیند. آنچه که می‌بیند بدیه‌ها است. حالت مگس برای او پیدا می‌شود.

مثلاً مرد وارد خانه می‌شود. خانمش از صبح تا شب هم بچه‌داری کرده و هم خانه‌داری. غذا پخته و خودش را مهیا کرده است برای آمدن شوهرش. شوهر وارد می‌شود و آن همه زحمتهای خانمش را نمی‌بیند. می‌گردد اینطرف و آن طرف یک چیزی را پیدا کند، و بالأخره پیدا می‌کند. می‌بیند چادر خانمش آن گوشه افتاده؛ دادش بلند می‌شود که چرا اینقدر نامرتبی. با این حرف زحمتهای فراوان از صبح تا شب خانم

از بین می‌رود. شوهر هم با این جمله‌اش حتماً جهنمی می‌شود؛ و اگر توبه نکند با این زبان در جهنم آویزان می‌شود. این زبان در روز قیامت به اندازه‌ای بلند می‌شود که اهل محشر آن را پایمال می‌کنند. به اندازه‌ای گناه، بزرگ است که اگر بدون توبه از دنیا برود، فشار قبر دارد. زیر منگنه الهی، شب اول قبر له می‌شود. و نتیجه دنیایی‌اش، سردی خانم در خانه‌داری و شوهرداری و بیچه‌داری است.

گاهی زن منفی باف است. مثلاً شوهرش از صبح تا عصر زحمت کشیده خرج خانه را اداره‌کند. وقتی شوهرش به خانه می‌آید، حواسش پرت است، دستهایش را نمی‌شوید و یا کاری دیگر مثل این. اما این زن همه خویبها را فراموش می‌کند و همین کار بد را می‌گیرد. دادش بلند می‌شود. به این می‌گویند منفی بافی. به این می‌گویند خانم پرخاشگر جهنمی.

راجع به اجتماع هم همینطور است. رفیقش کارهای خوب فراوانی دارد؛ اما هیچ کدام را نمی‌بیند. ولی اگر از او یک نافرمانی ببیند، همین را علم می‌کند؛ هم رو در رویش هم پشت سرش؛ اینطرف و آنطرف می‌گوید. یا وقتی چند نفر در مجلسی نشسته‌اند غیبت شروع می‌شود. غیبت پشت سر یکی از رفقایشان. مثلاً رفیقی در میانشان هست، وقتی بلند می‌شود و می‌رود، فوراً شروع می‌کنند به غیبت کردن! و تا مجلس هست گوشت مرده می‌خورند. تا مجلس هست گناه بدتر از زنا می‌کنند.

وقتی که حساب کنیم می فهمیم که همه اینها منفی بافند. آن آقائی که غیبتش را می کردند، خوبی های زیادی داشته؛ اما به جای تعریف کردن از او، غیبت می کنند. لذا افرادی که غیبت می کنند، بدانند منفی بافند؛ بدانند از نظر دل خرابند؛ بدانند صفت رذیله ای به نام تخیل و توهم و صفت رذیله ای به نام منفی بافی در دلشان حکم فرماست. و این صفت اگر در دلی رسوخ کرد، باید آتش جهنم آن را پاک کند. افرادی که غیبت می کنند چرا خوبی دیگران را نمی گویند؟

یک وقت حضرت عیسی علیه السلام با حواریون رد می شدند. به یک بز مرده ای رسیدند. یکی دم بینی اش را گرفت و تند رد شد و گفت بوی گندی می دهد. دومی یک عیب دیگر آن را گفت. هر کسی یک چیزی می گفت. اما حضرت عیسی علیه السلام نگاهی به این بز مرده کردند و فرمودند: «به به! چه دندانهای سفیدی دارد!» یعنی حضرت عیسی علیه السلام عملاً به ما می گوید: آقا مثبت باف باش، نه منفی باف. بالأخره افراد، خوبی های زیادی دارند. چرا خوبیها را رها می کنی و بدیها را می گیری؟ چرا حالت بلبل را نداری؟ بلبل وقتی وارد باغ می شود، اگر در تمام این باغ فقط یک گل باشد، می رود روی آن گل. هیچ وقت نزدیک جاهای کثیف و بدبو نمی رود. چرا مثل زنبور عسل نیستیم که وقتی وارد باغ می شود دنبال گل خوب می گردد؟ حتی اگر روی گل مناسب ننشست، زنبورهای نگهبان او را دم کند و دو نصفش می کنند. چرا بلبل نباشیم تا اهل بهشت باشیم؟ چرا مگس باشیم تا جای ما در جهنم باشد؟ همین طوری که

جای مگس در کثافتها است، آدم منفی باف هم جایش در جهنم است. بگردید خوبیهایی مردم را پیدا کنید. به خصوص زن راجع به شوهر و شوهر راجع به زن.

آقا! از شما تقاضا دارم وقتی که وارد خانه شدی، از خانمت تشکر کن. خانم! تو هم سعی کن از شوهرت تشکر کنی. ندیده بگیری بدیهایی یکدیگر را. نکات مثبت یکدیگر را در نظر بگیرید. بی وفا نباشید. انسانهایی که خود را نساخته اند بی وفا هستند.

قرآن می فرماید:

﴿قَتَلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ﴾^۱

مرگ بر این انسان که اینقدر بی وفاست.

یک خانمی چند سال به شوهرش خوبی می کند، حالا یک روز بدی کند، یک روز بدون اجازه از خانه بیرون برود، تمام خوبیها فراموش می شود. نمی شود گفت که این مرد است، بلکه این نامرد است؛ و همچنین بعضی از زنها.

بنابراین تقاضا دارم با عینک خوش بینی وارد جامعه بشوید. انسان با عینک سیاه، همه جا را سیاه می بیند. با عینک سیاه به مردم نگاه نکنید. در روایات آمده است که رفیق خوب آنکسی است که خوبیهایی را که به دیگری می کند نمی بیند، اما خوبی های دیگران را فراموش نمی کند.

(۱) سورة عبس، آیه ۱۷.

امیدوارم این دو نکته مهم اخلاقی را به کار گیرید و این صفت رذیله تخیل اجتماعی را، اگر داشته باشید، به مرور زمان رفع کنید و با دل پاک وارد صف محشر بشوید.

قرآن می فرماید:

﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾^۱

در روز قیامت هیچ چیز به درد نمی خورد مگر دل پاک.

(۱) سورة شعراء، آیات ۸۸ و ۸۹ ترجمه: «روزی که نه مال (برای انسان) فایده دارد و نه فرزند. مگر آنکس که قلب سلیم را به درگاه خدا عرضه بدارد.»

جلسه سیزدهم

فضیلت «توبه»

- توبه چیست؟
- توبه عوام
- = خاص
- = اخص الخواص
- همیشه تائب باشیم
- اقسام گناه و کیفیت توبه از آنها

- توبه چیست؟

یکی از فضائلی که فوق العاده پیش خدا مطلوب است، حالت توبه از گناه است. یعنی انسان یک حالت خضوعی، یک حالت سرافکندگی و دل شکستگی از گناه در مقابل خدا داشته باشد. برگشت از نفس اماره به آن بُعد ملکوتی. برگشت از سوی شیطان به سوی رحمان. برگشت از این دنیای فانی و توجه به آخرت؛ و بالأخره حالت خضوع، حالت خشوع و سرافکندگی در مقابل خدا. این یک «حالت» است. اگر گفتاری هم در کار باشد، باید از این حالت سرچشمه بگیرد تا توبه شود. صرف گفتن «استغفر الله ربی و اتوبُ الیه» ثواب دارد. ذکر است از اذکار. ذکر فوق العاده مطلوبی هم هست. اما این ذکر اگر از دل سرچشمه بگیرد، به این می گویند «توبه». اما اگر لقلقه زبان باشد، به فرموده امیرالمؤمنین (علیه السلام)، این توبه نیست، فقط ذکر است و ثواب دارد. آن که در قرآن شریف بیش از صد آیه برای آن آمده است، آن

حالتی است که برای دل پیدا می شود. چیزی که خدا خیلی دوست دارد. به اندازه‌ای که در روایات می خوانیم: اگر کسی در شب تاریک زاد و راحله اش را گم کرده باشد و ناگهان پیدا کند، چقدر خوشحال می شود؟ اگر بنده‌ای توبه از گناه کند، پروردگار عالم بیش از این خوشحال می شود؛^۱ و بالأخره آن که قرآن می فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ﴾^۲

آدمی که توبه کند، گناهکاری که برگردد از کار زشتش و خود را اصلاح کند، خدا این را دوست دارد. خدا آن دلی را که به واسطه آب توبه پاک شود، دوست دارد.

این شبها، قرآن سرگذاشتن خیلی ثواب دارد. برای اینکه هم توبه است و هم دعا؛ و این دو از نظر قرآن و اهل بیت خیلی مطلوب است. اما یک وقت فقط دعا است. فقط گفتن «استغفر الله» و گفتن «العفو» و امثال اینها است که ذکر است و دعا است، گرچه مطلوب است اما کارساز نیست. توبه واقعی نیست. توبه حقیقی نیست. توبه واقعی مال دل است نه مال زبان. دعای حقیقی مال دل است نه مال زبان.

اگر دل در مقابل پروردگار عالم خاضع و سرافکنده شد، و یک حالت خشوعی در دل پیدا شد که خواه ناخواه اشک جاری می شود و

(۱) اصول کافی، جلد ۴، صفحه ۱۸۰ (باب التَّوْبَةِ).

(۲) سورة بقره، آیه ۲۲۳.

زبان هم گویای به «العفو العفو» می شود. در چشم و صورت و بدن حالت خضوعی پیدا می شود و استغفر الله او یکی پس از دیگری بلند می شود. این مال دل است. اگر کسی بخواهد توبه و دعایش کاربردی برای او داشته باشد، باید دل را صاف و درست کند؛ در دل باید سرافکندگی در مقابل خدا را ایجاد کند؛ و این از معرفت سرچشمه می گیرد. هر چه معرفت انسان به خدا بیشتر باشد، این حالت برای او بیشتر پیدا می شود. اهل دل توبه را به سه قسم تقسیم کرده اند:

- توبه عوام

توبه ای داریم که برای عموم مردم است؛ و آن توبه این است که دل خاضع می شود از اینکه گناه کرده است. یاد مخالفتهای در محضر خدا می افتد؛ دل می تپد؛ از گذشته پشیمان می شود. دیگر در آن راه نمی افتد و خود را اصلاح می کند. به این می گویند توبه عوام یا عموم.

- توبه خاص

توبه دوم، توبه خاص است. بعضی معرفتشان بیشتر است. یعنی در مقابل مکروهات سرافکنده می شود. دلش خاضع و خاشع می شود. دویست سال مثل حضرت آدم علیه السلام برای یک ترک اولی اشک می ریزد. مثل حضرت یونس علیه السلام در شکم ماهی، یک حال تذللی برایش پیدا می شود. خود را ظالم می داند و می گوید:

﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾^۱

برای خاطر یک ترک اولی که بدون اجازه خدا از میان قومش بیرون رفت؛ و بالأخره بعضی از انبیاء، بعضی از افرادی که تالی تلو معصومند، می نالند. دلشان از مکروهات، از شبهات، و بالأخره از ترک اولی می تپد. برای اینکه معرفت او بیش از دیگران است، و به همین اندازه دل او بیشتر می تپد؛ دل او در مقابل خدا بیشتر ذلیل است؛ گریه او بیشتر است.

در باره حضرت آدم علیه السلام می خوانیم وقتی که از بهشت بیرونش کردند، آمد در این دنیا؛ دویت سال سرش را بالا نکرد. از خجالت همیشه سر به زیر بود. کاری نکرده بود، گناه نکرده بود. معصوم بود. فقط به او گفته بودند این گندم را نخور. اگر خوردی باید از بهشت بیرون بروی. یعنی فهمیده بود که خدا می خواهد این گندم را نخورد. خوردنش خوب نیست؛ مکروه است؛ مستحب است نخورد. برای خاطر این کار بی جایش، که گناه هم نبود، دویت سال گریه کرد. دویت سال سرش به زیر بود تا بالأخره جبرئیل آمد و گفت: آدم! خدا می فرماید: تو سئل به اهل بیت پیدا کن. سر را بالا کن. تو را بخشیدم به این می گوئیم توبه خاص.

- توبه اخص الخواص

از این بالاتر توبه اخص الخواص است. توبه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است که می فرمود: دل مرا کدورت می گیرد؛ زنگار می گیرد. برای پاکی دلم برای توجّه به غیر خدا، روزی هفتاد مرتبه استغفار می کنم.^۱ استغفاری که از دل بیرون می آید نه از زبان. امیرالمؤمنین علیه السلام در روزها تماس با مردم داشته است. خوردن ها و خوابیدن ها داشته است. همین توجّه به غیر حقّ در نظر آن حضرت گناه است. این ترک اولی نیست؛ به جای آوردن مکروه نیست. بلکه به قول حاجی سبزواری (ره) همین مقدار که توجّه به حقّ نیست؛ و معرفت امیرالمؤمنین علیه السلام، معرفت حضرت زهرا علیه السلام، معرفت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرين علیهم السلام، اقتضا می کند که همیشه متوجّه حقّ باشند. لذا اگر دعای کمیل است و آن گریه ها و اشک ها از امیرالمؤمنین علیه السلام، اگر دعای ابو حمزه ثمالی است و آن همه تضرّع و زاری ها از امام سجّاد علیه السلام و بالأخره اگر آن دعاها در مفتاح است و آن تضرّع ها از ائمه طاهرين علیهم السلام همه و همه از اینجا سرچشمه گرفته است. آنها حقیقتاً دلشان می تپید و در مقابل خدا سرافکنده بودند و خضوعشان در مقابل خدا خیلی بیشتر از خضوع آدم گناهکار بوده است. برای اینکه هر که معرفتش بیشتر است، استغفار و خضوعش هم

(۱) - مستدرک الوسائل، جلد ۵، صفحه ۲۲۰.

بیشتر است. پیغمبر روزی هفتاد مرتبه استغفار می‌کند. این رسم همیشگی آن حضرت بوده است. حضرت زهرا گناه ندارد و ترک اولی ندارد، اما بعضی اوقات توجّه به غیر حق دارد. لذا در دل شب به اندازه‌ای گریه می‌کند که یک شیشه پر از اشک می‌کند. امیرالمؤمنین گناه ندارد، ترک اولی ندارد، اما گاهی توجّه به غیر حق دارد؛ و همین اندازه توجّه به غیر حق به اندازه‌ای دل او را می‌تپاند و به اندازه‌ای دل او خاضع و سرافکنده می‌شود که در نخلستان غش می‌کند. مثل کسی که مرده است. ضرار بن ضمره به معاویه می‌گفت: حضرت علی علیه السلام شبها مثل مار گزیده به خود می‌پیچید و گریه می‌کرد.^۱ چرا چون معرفتش به خدا بیشتر است.

- همیشه تائب باشیم

مطلب دیگری که باید همه و همه در این شبهای قدر و همچنین بعد از این شبها، به آن توجّه داشته باشیم این است که توبه و انابه در مازنده بماند تا بمیریم. همیشه دل در مقابل عظمت پروردگار بتپد. باید توجّه داشته باشیم که گناه هر چه باشد، گناه هر چه بزرگ باشد، گناه هر چه فراوان باشد، اگر این حالت برای انسان پیدا بشود خدا می‌آمرزد.

(۱) بحار، جلد ۴۱، صفحه ۱۵. نهج البلاغه، فیض الاسلام، حکمت ۷۴.

«التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ»^۱

اگر کسی راستی توبه از گناه کند، مثل اینکه اصلاً گناه نکرده است. انسان بعد از توبه از گناه مثل بچه‌ای است که تازه به دنیا آمده است. پرونده سیاهش نابود می‌شود. اگر کسی گناه زیادی کرده باشد و بگوید خدا مرا نمی‌آمرزد، همین حرف خود گناه بزرگی است در سرحد کفر. هر کس از خدا مأیوس بشود. گناهی در سرحد کفر مرتکب شده است. انسان تا قبل از مرگ می‌تواند توبه کند. بنابراین نباید از رحمت خدا مأیوس شود؛ و کسی از رحمت خدا مأیوس نمی‌شود مگر اینکه خدا را قبول نداشته باشد. لذا گناه هر چه بزرگ باشد. اگر کسی به حقیقت برگردد و خود را اصلاح کند، دل بتپد و از گذشته پشیمان شده باشد، مسلّم خدا او را می‌آمرزد.

باز آ باز آ هر آنچه هستی باز آ گر کافر و گبر و بت پرستی باز آ
این درگه ما درگه نومیدی نیست صد بار اگر توبه شکستی باز آ
«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ» یعنی خدا آدم توبه کننده را دوست دارد ولو اینکه قبلاً توبه را شکسته باشد.

- اقسام گناه و کیفیت توبه از آنها

مطلب سوم این است که گناه بر چهار قسم است. توبه این چهار

(۱) بحار، جلد ۶، صفحه ۴۱. (حدیث از امام باقر علیه السلام)

قسم تفاوت دارد: اَوَّلَ حَقِّ اللّٰهِ؛ مثل اینکه دروغ گفته که گناه بزرگی است. شراب خورده که گناه بسیار بزرگی است. سلّولهای بدنش پر شده از ترانه‌ها و موسیقی‌ها از ویدئوهای بد آموز، و بالأخره با این نوارهای بد آموز زیاد سر و کار داشته است. یک وقت گناه اینگونه است که این را می‌گویند «حَقِّ اللّٰهِ». این گناه توبه‌اش چیست؟ باید آن نوارها را بسوزاند؛ آن فیلمها را نابود کند؛ دست از دروغ گفتن بردارد؛ دیگر شراب نخورد و از گذشته پشیمان باشد و خود را اصلاح کند و دیگر مرتکب این گناهان نشود. اگر راستی خود را اصلاح کند خدا او را می‌آمرزد. یا آن خانمی که بدحجاب است، گناه خیلی بزرگی کرده است. به اندازه‌ای گناه بزرگ است که در روایات می‌خوانیم: اگر زنی عطر بزند و نامحرم بوی عطر او را بشنود، تمام آسمان و زمین و ملائکه و در و دیوار او را لعنت می‌کنند. اگر زنی با جلوه دادن صورت زیبای خود، جوانی را تحریک کند، ظلم کرده است، و ظلم و گناه بزرگی است. اما اگر چادر سرش کند و راستی خود را اصلاح کند و راستی از بدحجابی خودش دست بردارد، خدا او را می‌آمرزد. این یک قسم.

قسم دوم باز هم حَقِّ اللّٰهِ اَمَّا حَقِّ اللّٰهِی که باید جبران کند. مثل این که نماز نخوانده. آدمی که نماز نخواند، خیلی کارش لنگ است: «مَنْ تَرَكَ الصَّلٰوةَ مُتَعَمِّدًا فَقَدْ كَفَرَ» اگر کسی نماز نخواند مسلمان حقیقی نیست؛ این کافر واقعی است. ولو اینکه مسلمان ظاهری است؛ این کافر است و در روز قیامت در صَفِّ کفار است. در صف یهود و نصاری می‌باشد.

حتی قرآن می فرماید: آدمی هم که بد نماز بخواند، این هم مسلمان واقعی نیست و در صف کفار است:

﴿فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾^۱

وای به کسی که بد نماز می خواند! سهل انگار در نماز است. نماز، در متن زندگی او نیست. گاهی می خواند گاهی نمی خواند. آن وقت هم که می خواند تند و تند می خواند. گناه خیلی بزرگی است. یا اینکه روزه نمی گیرد. آدمی که روزه نمی گیرد، گناهش خیلی بزرگ است. حکم روزه خوار برای دفعه اول و دوم تازیانه و دفعه سوم قتل است. اینقدر گناه بزرگی است. اگر کسی یک روز عمدأ بخورد باید شصت روز روزه کفاره بگیرد، علاوه بر آنکه آن روز را هم باید بگیرد. یا اینکه شصت نفر را اطعام کند.

اما اگر خمس نداده یا زکات نداده، در حقیقت آتش خورده است؛ مال بچه یتیم خورده است. مال امام زمان (علیه السلام) را خورده است. خوب گناه خیلی بزرگ است. وقتی که اهل دل او را نگاه می کنند می بینند که آتش از دهنش بیرون می آید، مثل بیرون آمدن آتش از تنور. این گناهان خیلی بزرگ است. اما اگر کسی توبه کند، یعنی از گذشته شرمند شود، تصمیم گرفته از این به بعد نماز بخواند و قضای روزه ها را بگیرد و خمس الان و گذشته ها را بدهد، تدارک کند، گناه هر چه بزرگ باشد،

(۱) سورة ماعون، آیات ۴ و ۵.

آمرزیده می شود.

اینهم قسم دوم؛ هر دو حقّ الله بود؛ یکی جبران داشت، یکی نداشت.

قسم سوم حقّ الناسی است که جبران نمی خواهد؛ مثل غیبت. غیبت گناهش خیلی بزرگ است. به اندازه ای است که در روز قیامت، زبانهای دو گروه از مردم از بس بزرگ می شود روی زمین می افتد و مردم آن را پایمال می کنند. یک دسته آن زنهایی که در مقابل شوهرشان پرخاشگر باشند. و دسته دوم آنان که عیب جوئی و غیبت می کنند. قرآن می فرماید: ﴿وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ﴾^۱ وای به کسی که زخم زبان بزند، عیب جوئی کند، تهمت بزند. در روز قیامت غیبت کننده و تهمت زننده را پنجاه هزار سال روی تلّ چرک و خون نگاه می دارند تا مردم از حساب فارغ بشوند؛ بعد او را به جهنّم می برند. اما اگر توبه کند، دیگر غیبت نکند، شرمنده از این کارهای زشتش بشود و خود را اصلاح کند، خدا می آمرزد مثل اینکه تازه متولّد شده. و اگر بتواند آن تهمتی را که زده برود رفع کند و آبرویش را حفظ کند. برود از کسی که غیبت کرده رضایت بگیرد. البته این کارهای خوبی است. ولی بالأخره جبرانانش همان پشیمانی می باشد. اینهم قسم سوم.

قسم چهارم حقّ الناسی که باید به مردم رد شود. مثل خوردن مال

(۱) سورة هُمَزَه، آیه ۱.

مردم ولو یک ذره، ولو یک دانه گندم. حقّ النَّاس به اندازه‌ای مشکل است که قرآن می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ﴾^۱

هر کسی که مال مردم را بخورد در روز قیامت همان مال به گردنش است. و با رسوائی این دزد را به صف محشر می‌آورند.

این آیه شریفه در جبهه نازل شده. در جبهه یک نظامی پیش مسئول بیت‌المال آمد و گفت این وصله را با نخ بیت المال به لباسم دوختم و غصبی است؛ حالا من چکار کنم، آیا وصله را بکنم یا اجازه می‌دهی باشد؟ مسئول گفت من نمی‌دانم. آن نظامی وصله را کند و نخ را تحویل داد. حقّ النَّاس مشکل است. اما همین حقّ النَّاس که مشکل است توبه دارد. باید از گذشته پشیمان شد و دیگر مال مردم را نخورد. مثل زالو به جان مردم نیفتاد. علاوه بر این باید مال مردم را هم رد کرد. اگر دارد که باید رد کند. اگر ندارد باید تصمیم داشته باشد هر وقت که دارد رد کند. در این صورت توبه او قبول است.

(۱) سورة آل عمران، آیه ۱۶۱.

جلسه چهاردهم

فضیلت «دعا و راز و نیاز با خدا»

- خداشناسی، فطری انسان
- دعا، از امتیازات شیعه
- نماز، گفتگو با خدا
- شیرینی عبادت و دعا

فضیلت «دعا و راز و نیاز با خدا»

یکی از فضائل بسیار بزرگ برای انسان، دعا و راز و نیاز با خداست. دعا و راز و نیاز با خدا از عمق جان انسان سرچشمه می‌گیرد. بنابراین گفتن یا الله یا الله و گفتن یا رب یا رب و بالأخره خواستن حاجت، خود یک فضیلت است. این، دعای زبانی است. ثواب زیادی هم دارد و به آن تأکید فراوان شده است. اما دعای واقعی، یک رابطه‌ای است بین بنده و خدا؛ که این رابطه از عمق جان انسان سرچشمه می‌گیرد.

- خداشناسی، فطری انسان

انسان اگر چه انسانی باشد که خدا را قبول نداشته باشد، اگر در بن‌بست‌ها واقع بشود، به طور ناخودآگاه خدا را می‌خواند. قرآن شریف می‌فرماید:

﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا

نَجِّیْهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ^۱

همین مشرکها، همین کافرها که خدا را قبول ندارند، اگر دستشان از همه جا کوتاه شد و در یک بن بست واقع شدند، وجدان آنها همان وقت بیدار می شود؛ خدایابی و خداجویی آنها همان وقت بیدار و زنده می شود؛ به طوری که خود توجّه ندارند، خدا خدایشان بلند می شود؛ دعایشان بلند می شود؛ و از خدا می خواهند که از این بن بست نجات پیدا کنند. اما وقتی که از بن بست بیرون آمد فراموش می کند و به کار اولش بر می گردد.

این آیه شریفه علاوه بر اینکه بحث ما را اثبات می کند و می گوید دعا یک فضیلت است بهترین دلیل برای خداشناسی است، به آن می گویند «فطرت». انسان، خداجو و خدایاب است. حتّی دلیل فطرت یک چیز بالاتر از این به ما می گوید. می گوید علاوه بر اینکه عمق جان انسان خداجو و خدایاب است، توحید جو و توحید یاب است، فضائل و کمالاتی هم برای خدا قائل است. یعنی عمق جانش خدا را عالم می داند؛ خدا را رحیم می داند؛ خدا را کریم و جواد می داند؛ خدا را قدیر و سمیع می داند؛ و بالأخره عمق جان انسان چیزی را می یابد که مستجمع جمیع کمالات است.

(۱) سورة عنكبوت، آیه ۶۵. ترجمه: «هنگامیکه سوار کشتی شوند، خدا را با اخلاص می خوانند و هنگامی که به خشکی می رسند، شرک می ورزند.»

از این جهت وقتی که در بن بست واقع شد، تمام هم و غمّش به یک مبدأ است. یعنی می گوید خدا یکی است و او را مستجمع جمیع کمالات در می یابد. لذا از خدا حاجتش را می خواهد، با خدا حرف می زند؛ معلوم می شود یک چیزی را یافته است که شنوا است. عالم و قادر و رؤوف است؛ و راستی ربّ است.

آقائی می گفت: من رفیقی داشتم که خدا را قبول نداشت. با او مباحثه ها کردم؛ با او حرفها زدم اما بالأخره نتوانستم او را قانع کنم. اتفاقاً پسری داشت و این تنها پسرش زیر عمل جراحی قرار گرفت. این آقا با اینکه خودش هم دکتر بود، در پشت اطاق عمل بناکرد به گریه کردن و می گفت: ای خدا! من بچه ام را از تو می خواهم! من همان وقت فرصت را غنیمت شمردم و به او گفتم: این خدا کیست که بچه ات را از او می خواهی؟ گفت: حالا موقع مباحثه نیست! قرآن می فرماید:

﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّيَهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ﴾^۱

موقع مباحثه، لجاجت و غرور علمی نمی گذارد فطرت بیدار شود. اما وقتی در بن بست واقع شد، دیگر همه چیز فراموش می شود. علم و غرور علمی دیگر نمی تواند برایش کار کند. قدرت و تمکّن دیگر نمی تواند برایش کار کند. لجاجت ها و منیت ها و عصیّتها دیگر

(۱) سورة عنكبوت، آیه ۶۵.

نمی تواند برایش کار بکند. ناگهان فطرت بیدار می شود. می بیند یک چیز برایش می تواند کار کند و آن چیز خدا است. فطرت بیدار می شود. به طور ناخودآگاه اشک می آید و به طور خودکار زبان به گفتن یارب یا رب بلند می شود. صد و بیست و چهار هزار پیغمبر آمدند برای این؛ یعنی برای اینکه فطرت را بیدار نگه دارند. برای اینکه انسان همیشه خدایاب و خدا جو باشد؛ و به قول قرآن:

﴿لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾^۱

پیامبران آمدند تا انسان همیشه خود را در محضر خدا بداند؛ و برایش خلوت و جلوت نداشته باشد. برایش در تنهایی و در میان مردم فرقی نداشته باشد؛ و بالأخره در هر حال دل او یارب، یارب بگوید.

-دعا، از امتیازات شیعه

یکی از امتیازهایی که شیعه دارد و دیگران ندارند این است که شیعه دعا دارد. شیعه مثل صحیفه سجّادیه دارد که اسم آن را زبور آل محمد ﷺ گذاشته اند؛ و این زبور اهل بیت یک کتاب دعا است. یعنی امام چهارم علیه السلام وقتی که در بن بست واقع شد و نتوانست تبلیغ کند، نتوانست حق را بگوید، در لفافه دعا، در صحیفه سجّادیه هر چه می خواسته گفته است. ولی علاوه بر این، صحیفه سجّادیه یعنی بیدار

(۱) سورة نور، آیه ۳۷. ترجمه: «تجارت و بیع آنان را از یاد خدا غافل نمی کند.»

کردن فطرت.

شیعه «مصباح المتهجد» شیخ طوسی و «اقبال» سید بن طاووس و بالأخره «مفاتیح» محدث قمی دارد. «زاد المعاد» علامه مجلسی دارد. «مفاتیح» محدث قمی را کم نشمارید. مفاتیح از نظر امام امت (قده) کتاب اخلاق است، کارخانه آدم سازی است. از نظر این مرد بزرگ، مفاتیح الجنان کلام صاعد است و قرآن کلام نازل و هر دو مکالمه با خداست. حضرت امام (قده) می فرمودند: قرآن کلام نازل است. یعنی از طرف خدا بر بندگان نازل شده است. از حجابهای نورانی و ظلمانی تنزل کرده است تا بالأخره قابل فهم شده، قابل دیدن و شنیدن شده است. مفاتیح محدث قمی، کلام صاعد است. یعنی کلامی که از طرف ما به محضر مقدس خدا می رود. یعنی یارب یارب شما و دعای ابو حمزه ثمالی شما، یا الله امشب شما، همه و همه محضر مقدس خدا می رود. کلام صاعد یعنی کلامی که به بالا می رود؛ و بالأخره قرآن که کلام نازل است برای خودسازی خیلی مفید است و مفاتیح که کلام صاعد است برای آدم سازی خیلی بالا است؛ و هر دوی اینها حرف زدن با خدا است. آنکه قرآن بخواند، خدا با او حرف می زند. حیف که گوش شنوا ندارد تا بشنود. از این جهت مستحب است وقتی که رسیدید به «یا ایها الذین آمنوا» بگوئید «لیبیک» یعنی خدا شما را صدا می زند که: ای مؤمنین! شما هم بگوئید «بله». چنانچه شما که در دعا با خدا حرف می زنید هم وعده داده است جواب شما را بدهد. «أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»

بخوان جوابت را می‌دهم؛ به تو می‌گویم «بله». گوش شنوا بله خدا را می‌شنود.

- نماز، گفتگو با خدا

دعا یعنی حرف زدن با خدا. از این جهت نماز یک مکالمه و معراج است. برای یک نمازگزار در حمد و سوره، خدا با او حرف می‌زند و در مابقی نماز، او با خدا حرف می‌زند. بالأخره از اوّل اللّٰه اکبر تا سلام نماز، یا خدا با این حرف می‌زند، یا این با خدا حرف می‌زند. از این جهت اهل دل می‌گویند «الصَّلاةُ معراج المؤمن». پیغمبر اکرم ﷺ که به مقام «قَابِ قَوْسَيْنِ» او ادنی رفت، برای مکالمه با خدا بود. خدا به توسط این پیغمبر، نماز را بر ما واجب کرده؛ نماز شب را بر ما مستحب کرده؛ که هر وقت بخواهیم به معراج برویم، هر وقت که بخواهیم خدا با ما حرف بزند یا ما با خدا حرف بنسیم، بتوانیم. خوشا به حال آنکسی که نماز برایش معراج باشد.

- شیرینی عبادت و دعا

یک جمله‌ای امام حسین و امام سجّاد علیهما السلام دارند؛ این دعاها بعض اوقات به اندازه‌ای پر محتوی هستند که اگر انسان سر و کاری با اینگونه حرفها داشته باشد، راستی به وجد می‌آید؛ راستی دیگر از خود بی‌خود می‌شود. می‌فرمایند:

«یا مَنْ أَذَاقَ أَحِبَّائَهُ حَلَاوَةَ الْمُؤَانَسَةِ»

یعنی ای کسی که شیرینی مناجات، شیرینی دعا و نمازت را به دوستان خودت چشانده‌ای! معلوم می‌شود دوستان خدا فقط از خوردن و آشامیدن و اطفاء شهوت لذت نمی‌برند؛ بلکه از دعا و نماز هم لذت می‌برند.

در روایت می‌خوانیم، بعضی‌ها وقتی به بهشت می‌روند، غرق در عالم رحمتند. هفتصد سال حورالعین که خدا برای آنها فرستاده سرگردانند. بعد حورالعین شکایت می‌کند. می‌گوید: خدایا! مگر مرا برای این خلق نکردی؟ این هیچ اعتنا به من ندارد. خطاب می‌شود: بگذار غرق در عالم رحمت باشد. این عاشق من است. مرحوم دیلمی در ارشاد یک حدیث مفصّلی به نام حدیث معراجیه نقل می‌کند. در وسط این حدیث می‌گوید: در معراج به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب شد یا احمد! یک افرادی هستند در بهشت که اینها به چیزی جز مناجات من توجه ندارند. من به آنها خطاب می‌کنم، می‌گویم بگذارید بهشتیها در بهشت به نعمت‌هایشان متنعم باشند و نعمت و لذت شما، حرف زدن من با شما و حرف زدن شما با من است. هر نظری که به اینها می‌کنم سعه وجودی پیدا می‌کنند. کمال پیدا می‌کنند.

اینها یک چیزهایی است که من و شما نمی‌فهمیم. بالاتر از من و شما هم نمی‌فهمند. انشاءالله باید در این دنیا سر و کار با دعا پیدا کنیم تا کم

کم خطابی را که خدا می‌کند درک کنیم.

ما باید در همه چیز خدا خدا کنیم. جوانها خدا خدا کنند برای نشان، برای خانه‌شان. پیر مردها خدا خدا کنند برای شب اول قبرشان. بالآخره همه خدا خدا کنند برای دنیایشان، برای رفع گرفتاریهایشان، برای نابودی ظلم. اینها همه باید باشد. اما نباید به فکر این باشیم که می‌خواهیم برویم یک یا الله بگوئیم برای دنیا. این برای انسان نقص است. باید بگوئید می‌خواهم قرآن، کتاب آدم سازی را سر بگیرم. آن نعمت بزرگ خدا را که شب قدر نازل شده است. می‌خواهم بروم در گفتارم اسم پیغمبر و ائمه طاهرين (علیهم السلام) را تکرار کنم. می‌خواهم بروم با عاشقم حرف بزنم. ما اگر عاشق خدا نیستیم، خدا عاشق ما هست. در روایات می‌خوانیم خدا از هفتاد پدر مهربان به بنده‌هایش مهربانتر است. ای خوشا به حال آنکسی که با خدا معاشقه کند. یعنی همینطور که خدا عاشق است و می‌گوید: ای بنده‌ام! بیا؛ بیا که می‌خواهم دستت را بگیرم؛ بنده هم عاشق باشد. هیچ چیز را از مکالمه با خدا بیشتر دوست نداشته باشد. هیچ چیز او را از یاد خدا غافل نکند.

﴿لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾^۱

چنین نباشد که اگر یک دفعه دعا مستجاب نشود، کفر گوئیم و یا

حتی گله کنیم. بلکه دعا کنیم تا به مقام قرب الهی برسیم.

استاد بزرگوار ما، حضرت امام «رضوان الله علیه» در درس خصوصیشان، گاهی می فرمودند: «أَفَّ بَادِرَ أَنْ كَسَى كَهْ دَر خَانَهُ خَدَا بُرُود وَ خَدَا رَا بَه اَسْمَاء وَ صِفَاتَش قَسَم بَدَهْد، یَعْنِی خَدَا رَا بَه پِیْغَمْبَر وَ آلَش قَسَم بَدَهْد، اَمَّا دَر آن حَال، دُنْیَا رَا بَخَوَاهِد. اَیْن حَرْفَهَا مَال مَن وَ شَمَا نِیْسَت. مَال خُود اُوسَت. اَمَّا عَلَی کُلِّ حَالٍ، اَمَشَب شَب بَزَرْگِی اَسَت، اَمَشَب شَبِی اَسَت کِه بَعْض اَفْرَاد یَک سَال مَنتَظَر اَمَشَب بُودَنَد یَک سَال مَنتَظَر شَب بَیْسَت وَ سَوْم بُودَنَد. مَنتَظَر اَیْن کِه مَعَاشَقَه کَنَد بَا خَدَا. مَنتَظَر اَیْن کِه قُرْآن، اَیْن نَعْمَت بَزَرْگ خَدَا رَا، رُوی سَر بَغِیْرَنَد وَ بَغُویْنَد یَا اَلله. وَ قَتِی کِه مِی گُویْد یَا اَلله مِثْل اَیْن کِه دُنْیَا رَا خَدَا بَه او مِی دَهْد.

می خواستند حضرت ابراهیم علیه السلام را امتحانش کنند. جبرئیل آمد میکائیل هم آمد. یکی از اینها از مشرق با صدای بلند گفت: «سَبُّوحٌ قُدُّوسٌ» آن دیگر از مغرب گفت: «رَبُّنَا وَ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ» این صدا در روی کره زمین طنین انداز شد. حضرت ابراهیم علیه السلام داد زد و گفت: ای کسی که نام محبوبم را بردی! اگر یک دفعه دیگر آن را تکرار کنی، نصف مالم را می دهم، جبرئیل گفت «سَبُّوحٌ قُدُّوسٌ»، میکائیل گفت «رَبُّنَا وَ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ». جاذبه اسم معشوق روی عاشق. روی دل حضرت ابراهیم علیه السلام اثر گذاشت که دوباره گفت: ای کسی که اسم

محبوبم را بردی اگر یک دفعه دیگر ببری همه مالم را می‌دهم. دوباره تکرار کردند. ابراهیم گفت دیگر چیزی ندارم، اگر یک دفعه دیگر اسم محبوبم را ببری، خودم را بنده تو می‌کنم. یعنی خودم را در راه اسم محبوبم می‌دهم. باز جبرئیل و میکائیل اسم خدا را تکرار کردند، و ابراهیم گفت دیگر چیزی ندارم بیائید همه مال شما، همه جانم فدای اسم محبوبم. به این می‌گویند کسی که درک کرده است دعا یعنی چه. درک کرده است یا الله و یا رب یعنی چه.

قصه‌ای نقل می‌کنند از محمود غزنوی و ایاز. این ایاز آدم عجیبی بود. یک غلام سیاه بود. محمود غزنوی هم کسی بود که توانست هندوستان را فتح کند، محمود این غلام سیاه را خیلی دوست داشت. شبی این دو در کوچه‌ها می‌گشتند. رسیدند به تون سوزان حمام. دیدند تون سوزان حمام یک دستگاه عجیبی دارد. یک مقدار خاکستر فرش او است. یک زن و مرد سیاه بساط عیش پهن کردند. مقداری شراب در مقابلشان است. زن شراب را در ظرف سفالین می‌ریزد و می‌دهد به شوهرش. او هم می‌خورد و نگاهی به این زن می‌کند و می‌گوید، عجب زن زیبایی هستی! آیا زنی زیباتر از تو خدا آفریده است؟ محمود غزنوی خنده مسخره‌ای کرد. ایاز در اینجا به محمود غزنوی گفت: ای سلطان! می‌دانی افرادی هم هستند که به دستگاه تو می‌خندند؟ گفت: من به اینها می‌خندم به جا است. اما کیست که به قصر من بخندد؟ گفت:

افرادی هستند که دل شب بلند می شوند. یخ را می شکنند؛ وضو می گیرند و نماز می خوانند؛ وقتی الله اکبر می گویند، به دنیا و آنچه در دنیا است پشت پا می زنند. دیگر تو و قصر تو چیزی در دیدگان آنها نیست.

به قول بابا طاهر:

خوشا آنانکه الله یارشان بی بحمد و قل هو الله کارشان بی
خوشا آنان که دائم در نمازند بهشت جاودان بازارشان بی
این بابا طاهر اینجا را اشتباه کرده بهشت جاویدان نه، بلکه عندالله و جوار الله، جای شان بی. خوشا آنان که دائم در نمازند، مقام جاراللهی جای شان بی. خوشا به حال آنان که در دنیا توانستند پشت پا به آنچه در دنیا است بزنند. خوشا به حال آنهایی که توانستند پشت پا بزنند در آخرت به بهشت و آنچه در بهشت است و چیزی در دل اینها نیست جز خدا. هلال بن نافع می گوید: رفتم گودال قتلگاه. دیدم به دما به حجله رفته! دیدم چقدر برافروخته است! دیدم از بس که خون از بدن مبارکش رفته است دیگر صدا جوهر ندارد. دیگر تشنگی نمی گذارد که صدا جوهر داشته باشد. می گوید دیدم لبهای مبارک بهم می خورند. تعجب کردم که چه می گوید: در آخر کار آیا این لشکر را نفرین می کند؟ رفتم جلو دیدم پشت پا زده به همه چیز می گوید: «رَضِيَ بِقَضَائِكَ صَبْرًا عَلَى بَلَائِكَ لَا مَعْبُودَ سِوَاكَ رَضِيَ اللَّهُ رِضَانًا أَهْلَ الْبَيْتِ» همه چیزم را دادم در

راه تو. افتخار من است خدایا! راضیم به رضای تو. خدایا! آمده‌ام اینجا
 برای دین تو. خدایا! آمدم برای اینکه تو راضی باشی. خدایا! رضایت
 ما، رضایت تو است. و رضایت تو، رضایت ما اهل بیت است. یعنی
 خدایا می‌دانم مشکل است. امّا حاضرم زینبم اسیر شود و بچه‌هایم
 دربدر بیابانها شوند برای خاطر تو و دین تو. «رَضَا اللّٰهُ رَضَانَا اَهِلَّ
 الْبَيْتِ»

جلسه پانزدهم

علی کیست؟

- سخن قرآن در باره علی علیه السلام

- مظلومیت علی علیه السلام

- خدمت به خلق، مایه شادی ائمه علیهم السلام

علی کیست؟

امروز روز شهادت مولی الموحّدین، امیرالمؤمنین علیه السلام است. مصیبت برای عالم اسلام و برای عالم بشریت، بزرگ است. در فضائل آن حضرت زیاد گفتند و نوشتند ولی هنوز به این سؤال جواب داده نشد که: «علی کیست؟» نمی شود هم جواب بدهند. کتاب در این باره زیاد نوشته شده است، شیعه، سنی، نصرانی و حتی افرادی که خدا را قبول ندارند هم در باره علی علیه السلام کتاب نوشته اند. اما هنوز نتوانسته اند جواب این سؤال را بدهند.

- سخن قرآن در باره علی علیه السلام

فقط به طور فشرده قرآن، بنابر تفسیری که امام هادی علیه السلام از آن کرده است و بنابر نقلی که خوارزمی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله کرده، تعریفی در باره «علی علیه السلام دارد:

﴿وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ
بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ﴾^۱

یعنی اگر دریا مرکب شود، همه درختها قلم شود و همه انسانها بنویسنده شوند و بخواهند فضائل علی (علیه السلام) را بنویسند، دریا تمام می شود اما فضائل آن حضرت تمام شدن نیست.

بعد قرآن می فرماید: اگر تا هفت بار دریا پر آب شود و فضائل بنویسند، آب دریا تمام می شود اما فضائل علی (علیه السلام) تمام نمی شود. خوارزمی - که سنی مذهب است - نقل می کند: از رسول گرامی پرسیدند یا رسول الله! این «کلمات الله» چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: عترت من. علی و یازده فرزندش.

از امام هادی (ع) پرسیدند: این «کلمات الله» چیست؟ فرمود: ما اهل بیت. یعنی اگر از شما پرسند علی کیست؟ باید بگویید علی آن کسی است که قرآن در باره اش می گوید: اگر هفت بار آب دریا تمام شود و با آن فضائل علی (علیه السلام) را بنویسند، باز هم فضائل آن حضرت تمام نمی شود. شاعری این آیه شریفه را به فراخور حالش به شعر درآورده است:

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست

که ترکنم سرانگشت و صفحه بشمارم

امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید:

«تمام قرآن در سورة حمد است؛ تمام سورة حمد در بسم الله الرحمن الرحيم است؛ تمام بسم الله در نقطه «باء» بسم الله است و آن نقطه، من هستم». شاعری گفته است:

توئی آن نقطه بالای فاء فوق ایدیهم
که در وقت تنزل تحت بسم الله بایی
افتخار باید بکنیم که شیعه هستیم اگر به شیعه گری عمل کنیم.

- مظلومیت علی علیه السلام

در عالم، مظلومی همانند امیرالمؤمنین علیه السلام نیامده و نخواهد آمد. آن حضرت حتی از امام حسین علیه السلام از حضرت زینب، و از زهرای مرضیه علیه السلام با آن همه ظلمی که به آنها شد، مظلوم تر است.

حضرت علی علیه السلام پس از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، سی سال زندگی کرد. ۲۵ سال خانه نشین بود ولی کارهای زیادی کرد که از همه آنها مهمتر نظارت کامل ایشان بود بر اسلام. به اندازه ای که زمخشری در کتابش می گوید: هفتاد و سه مورد حساس جلو آمد که اگر علی نبود، اسلام نابود می شد؛ و عمر در هفتاد و سه جا گفت: «لَوْ لَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ» اگر علی نبود، عمر نابود می شد. یعنی اسلام در مخاطره عجیبی واقع شده بود. همچنین در آن مدت توانستند ۲۶ مزرعه را آباد کنند که همه این مزارع وقف ضعفاء و بیچاره ها شد.

حضرت باکارهایش به ما می گوید اگر شیعه هستی، باید به فراخور حالت، به فکر فقر او ضعفا و به فکر خلاهای موجود، چه فردی و چه اجتماعی، باشی.

این مدّت برای مولا به قدری سخت بود که می فرماید: بیست و پنج سال صبر کردم مثل کسی که استخوان در گلو و خار در چشم داشته باشد.

وقتی با اصرار فراوان حکومت را به حضرتش تحمیل کردند، فرمود دیگر نمی شود کار کرد، برای اینکه راه را به اندازه ای کج کرده اند که دیگر نمی شود آن را راست کرد. امّا بالأخره تحمیل شد.

فرمودند: من خلیفه می شوم امّا شرطش این است که روش من روش قرآن و روش رسول گرامی باشد. همه پذیرفتند. امّا شاید دو ماه طول نکشید که افراد ریاست طلب، افراد حقّه باز و پول پرست، افرادی که مولا را نشناخته بودند، قد علم کردند. اوّل دسته ای آمدند خدمت ایشان. وقتی آمدند، حضرت به حساب بیت المال می رسیدند. پس از اتمام کار، آنها بنا کردند به گله کردن و گفتند: ما شما را روی کار آوردیم، چرا به ما رسیدگی نمی کنی؟ تا شروع کردند به گله کردن، مولا علی علیه السلام شمع را خاموش کرد. گفتند چرا شمع را خاموش کردی؟ فرمود: از آن وقت تا به حال من حساب بیت المال را رسیدگی می کردم، امّا حالا می خواهید حرف خصوصی و خارج از بیت المال بزنید و نمی شود این شمع بسوزد.

آنها با خود گفتند: او که حاضر نیست یک شمع مسلمانان برای حرفهای خصوصی روشن باشد پس چگونه حاضر می شود به دیگران ریاست یا پول بیجا بدهد؟

بالآخره رفتند و جنگ جمل را به پا کردند. در جنگ جمل چهل هزار نفر از مردم عوام را از مکه و مدینه و بصره و شهرهای دیگر، اطراف خودشان جمع کردند و با مولا جنگیدند. این جنگ برای حضرتش خیلی سخت بود. - نظیر جنگ تحمیلی هشت ساله بر ایران - مسلمان کشی برای امیرالمؤمنین (علیه السلام) خیلی سخت بود، اما چاره ای نداشت. دید اسلام در مخاطره است و این پول پرست ها و جنایتکارها می خواهند اسلام را از بین ببرند. لذا با شمشیرش اسلام را حفظ کرد و آنها را نابود یا متفرق کرد. جنگ جمل تمام شد، اما داغی شد روی دل آن حضرت. جنگ جمل را رذالت، پول دوستی و ریاست طلبی و افرادی که مقید به مال مردم نبودند. به پا کردند. چرا حضرت تن به این جنگ دادند؟ برای اینکه مقید به حفظ مال مسلمانان بودند. به استاندارهایش می نویسد:

«أَدِقُّوا أَقْلَامَكُمْ وَقَارِبُوا بَيْنَ سَطُورِكُمْ وَاحْذَرُوا عَنِّي فُضُولَكُمْ واقصدوا قصد المعاني وإياكم والأكثر فإن أموال المسلمين لا تحتمل الأضرار»^۱

(۱) خصال صدوق، جلد ۱، صفحه ۱۴۹.

ای استاندار من! ای فرماندار من! وقتی نامه می نویسی، قلمت را ریز کن، درشت نباشد. بین سطرها فاصله نینداز. قلم فرسایی نکن، جان کلام را بنویس. زیرا اگر اینگونه نباشد، به بیت المال مسلمانان ضرر می خورد و من حاضر به چنین ضرری برای مسلمانان نیستم.

ای شیعه علی! از این سخن مولا درس بگیر و از مجلس خارج شو. اگر خدای ناکرده در مال مسلمانهایی دقت هستی، لا اُبالی هستی، از این به بعد شیعه علی باش. یک مو حساب است. همین مولا با این حساب دقیقش، در دل شب گریه می کند و به خود می پیچد (مبادا دقت کافی نکرده باشد و مقصّر باشد) و به درگاه خدا عرض می کند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ نِقَاشِ الْحِسَابِ»، خدایا! پناه می برم به تو، از اینکه در روز قیامت منقاش باز هستی، از خار دست نمی گذری. لذا گریه می کرد، ناله می زد، ضجه می زد که نکند خاری از مال مردم در دستش رفته باشد. در جای دیگر نهج البلاغه می فرماید:

«وَاللَّهُ لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاقِهَا عَلَى أَنْ
أَعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلُبُهَا جِلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ»^۱

قسم می خورد که اگر همه عالم را به من بدهند که بی جهت پوست جوی را از دهان مورچه بگیرم من که علی هستم، نمی گیرم.

اینها اغراق نیست، سخن معصوم است. می خواهد به ما بگوید:

(۱) نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۲۱۵.

مواظب باش ظلم در کارت نباشد! و مواظب باش در خانه به زن و بچه ظلم نکنی! خانم! مواظب باش به شوهرت ظلم نکنی! ظلم در دستگاه شما نباشد.

همه و همه مواظب باشید! آبروی انسانها را نبرید. غیبت ظلم است؛ تهمت ظلم است؛ شایعه پراکنی ظلم است و ظلمش هم خیلی بالاست. حضرتش می فرماید: اگر کسی یک درهم ربا بخورد، مثل کسی است که هفتاد مرتبه با محرم خودش زنا کند. بعد می فرماید: گناه بالاتر از ربا، غیبت مسلمانها است. مواظب باشید ظلم به آبروی مسلمانها نکنید! خدا آبروی مسلمانها را دوست دارد.

ـ خدمت به خلق مایه شادی ائمه علیهم السلام

اگر می خواهید حاجت شما برآورده شود، اگر می خواهید عاقبت به خیر شوید، اگر می خواهید تأمین آتیه برای اولادتان بکنید، تا می توانید به خلق خدا خدمت کنید، زیرا خشنودی خدا، خشنودی پیامبر و بالأخره خشنودی امامان معصوم علیهم السلام، در این کار است؛ و نارضایتی آنها از کسی است که به مسلمانان ظلم کند و حتی نسبت به آنان بی تفاوت باشد.

راوی می گوید: پای منبر امام صادق علیه السلام بودم. حضرت در ضمن صحبت فرمودند: ای شیعیان ما، اینقدر دل ما را آزرده نکنید. اینقدر به ما اذیت نکنید. یکی از وسط مجلس بلند شد و گفت: یا بن رسول الله!

ماکی به شما اذیت کردیم؟ فرمودند: دو روز قبل؛ و ادامه دادند: مگر تو وقتی سواره به منی می آمدی، در وسط راه به خسته ای برخورد نکردی که در کنار راه بود و به تو گفت مرا هم سوار کن؟ و تو می توانستی سوارش کنی ولی نکردی. تو پیغمبر را آزردی، امیرالمؤمنین را آزردی. این کسی است که بی تفاوت باشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام جنگ جمل را به خاطر مقابله با رذالت؟ متحمل شد. برای خاطر اینکه ظلم نباشد، حق مسلمانان به آنها برسد. مصیبت بزرگتر یعنی جنگ صفین و بعد هم نهروان و جنگ با خوارج هم برای مقابله با رذالت ها، پستی ها و ظلم بود.

جلسه شانزدهم

فضیلت «دعا» (۲)

- دعا، مکالمه با خدا

- عامل شناخت انسان از واقعیت خود =

- آرامش روح =

- عامل بازدارنده از گناه =

فضیلت «دعا»

– دعا، مکالمه با خدا

بحث در باره دعا و راز و نیاز با خدا می باشد. دعا و راز و نیاز با خدا یک حالت است قبل از آنکه یک گفتن باشد؛ و چون از عمق جان انسان سرچشمه می گیرد. لذا یکی از فضائل به حساب می آید. چنانچه توبه هم یک فضیلت است قبل از آنکه یک گفتن باشد.

بحث امروز این است که دعا فوائد بزرگی دارد که استجابت دعا پیش اهل دل در مقابل آن هیچ است. از جمله آنها مکالمه با خدا است. انسان همین قدر که علاقه ای به خدا داشته باشد – لازم نیست عاشق خدا باشد – بالاترین لذت برای او باید دعا باشد. از این جهت اگر کسی از قرآن، از دعا، از نماز، لذت نبرد، باید بداند مصیبت بزرگی دارد.

در روایات می خوانیم حضرت موسی علیه السلام به مناجات می رفت. کسی به ایشان گفت: به خدایت بگو من معصیت زیادی می کنم، اما چرا مرا

عذاب نمی‌کنی؟ حضرت به مناجات رفت موقع برگشتن خطاب شد: موسی! چرا پیغام بنده‌ام را به من نمی‌دهی؟ گفت: خدایا! خجالت می‌کشم. تو می‌دانی که بنده‌ات چه گفت. خطاب شد: موسی! به بنده‌ام بگو که بالاترین بلاها را به تو دادم اما توجه نداری. به او بگو لذت و شیرینی مناجات و دعای با خودم را از تو گرفته‌ام.

انصافاً این روایت نزد علمای اخلاق و عرفان و اهل دل، روایت ریشه‌داری است. انسان اگر با خدا مناجات نکند هیچ ندارد. انسان اگر از نماز لذت نبرد، از خواندن قرآن لذت نبرد، معلوم است که مریض است. معلوم می‌شود دلش سیاه است و قرآن می‌فرماید:

﴿فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾^۱

وای به آن دلی که در اثر گناه، در اثر اشتغال به این دنیا، سیاه شده باشد. دل سیاه علامت دارد. یک علامتش این است که از نماز و قرآن لذت نمی‌برد.

از اینرو فایده اول دعا، مکالمه با خداست؛ حرف زدن با خدا است. مثالی بزنم: اگر در زمان حیات حضرت امام (قده) ده دقیقه به شما ملاقات خصوصی می‌دادند تا با ایشان صحبت کنید، درد دل کنید، آن شب خوابت نمی‌برد. چقدر آن چند دقیقه برایت ارزش داشت؟ هر کجا می‌نشستی، آن را بازگو می‌کردی. با اینکه حضرت امام، بنده‌ای از

بندگان خدا بود.

-دعا، عامل شناخت انسان از واقعیت خود-

نتیجه دومی که دعا دارد، این است که انسان در دعا، خدا را و خودش را درک می‌کند. روایتی می‌فرماید: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»^۱ اگر انسان بتواند خودش را درک کند، خدا را هم درک می‌کند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دعا می‌کند: «اللَّهُمَّ ارِنَا الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ» خدایا! عالم هستی را آن طور که هست به ما بنمایان. یعنی خدایا! مرا بنمایان آنطور که هستم. من چه جور هستم؟ فقر محض.

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ

الْحَمِيدُ﴾^۲

غناي محض مال او است. فقر محض مال من. اگر یکی از نعمتهایی که خداوند به ما داده نباشد، چه مصیبت‌ها بار می‌آید. هیچ وقت شما در باره نفس کشیدن‌تان «الحمد لله رب العالمین» گفته‌اید؟ «هر نفسی که فرو می‌رود مُمِدِّ حیات است و چون بر می‌آید مفرِّح ذات. پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب.»

(۱) غرر الحکم.

(۲) سوره فاطر، آیه ۱۵. ترجمه: «ای مردم! همه شما در پیشگاه خدا نیازمندید و خدا است که بی‌نیاز و ستوده (خصلت) است.»

از دست و زبان که بر آید کز عهده شکرش به در آید؟

﴿اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾^۱

کم پیدا می شود کسی که بتواند شکر خدا کند. ما فقر محضیم. یک آن خدا این هوا را به ما ندهد، و یا به قول قرآن شریف، یک روز آب پایین برود، و بالأخره نعمت هایی که حساب و شمارش آنها را نمی توانی بکنی، اگر از ما گرفته شوند، چه می توانیم بکنیم؟ چه کسی جز خدا می تواند به ما برگرداند؟ چگونه سایه به انسان وابسته است؛ همانگونه انسان هم به نعمت های الهی وابسته است.

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾^۲

خدا قیوم است بر این جهان. یعنی عالم هستی وابسته به اوست. «اگر نازی کند درهم فرو ریزند قالب ها» درک این غنا واجب است و درک فقر انسانها هم واجب است. اگر «فقر» درک شد، «منیت» ها به وجود نمی آید. روح فرعونیت در همه موجود است. اگر زمینه پیدا شود اکثر مردم می گویند: «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» مگر اینکه کسی توانسته باشد منیت خود را شکسته باشد. برای آمریکای جنایتکار و صدام دیوانه، زمینه به وجود نیامد و گرنه می گفتند که ما خداییم. برای فرعون زمینه پیدا شد و گفت. برای ما هم اگر موقعیت باشد، به زن و

(۱) سورة سبأ، آیه ۱۳. ترجمه: «ای آل داود! شکر (نعمت های مرا) به جا بیاورید و کم هستند از بندگانم که شاکر باشند.»

(۲) سورة بقره، آیه ۲۵۵ و سورة آل عمران، آیه ۲.

بچه‌هایمان می‌گوییم ما خدا هستیم. حالا اگر نمی‌توانیم بگوییم اما از خودمان، زنمان، بچه‌مان، شروع می‌کنیم به تعریف کردن. همه‌اش می‌گوییم: من! من! این همان «انا ربکم الاعلی» گفتن است.

تقاضا دارم از شما، از زنها، از مردها، که از خودتان تعریف نکنید. این بد صفتی است و هر که تعریف خود را بکند، به همان اندازه شکسته می‌شود. به همان اندازه پایین می‌رود. اگر می‌خواهید بالا بروید، تواضع داشته باشید. در روایات می‌خوانیم: «مَنْ تَكَبَّرَ وَضَعَهُ اللَّهُ وَمَنْ تَوَاضَعَ رَفَعَهُ اللَّهُ» هر کس تکبر کند، خدا او را به زمین می‌زند. و هر کس در مقابل خدا و مردم تواضع داشته باشد، خدا او را بالا می‌برد.

بیشتر صفات رذیله، از همین «منیت‌ها» سرچشمه می‌گیرد و متأسفانه بسیاری از مردم نمی‌توانند آن را بشکنند و چون نمی‌توانند، گناهان بزرگ می‌کنند. وقتی انسان می‌تواند این «منیت» را بشکند که خود را درک کرده باشد.

علی علیه السلام می‌فرماید:

«عَجِبْتُ لَابْنِ آدَمَ أَوَّلُهُ نُطْفَةٌ وَآخِرُهُ جِيفَةٌ وَهُوَ قَائِمٌ بَيْنَهُمَا وَعَاءٌ لِلْغَائِطِ، ثُمَّ يَتَكَبَّرُ»^۱

یعنی ای انسان! اولت نطفه است، آخرت هم می‌گندی و بوی گندت همه جا را می‌گیرد، و بین آن نطفه و مردار، تو حامل عذره هستی،

(۱) بحار الانوار، جلد ۷۳، صفحه ۲۳۴.

کناسی هستی در این دنیا، دیگر تکبر چرا؟

دعا و راز و نیاز با خدا، این «منیت» را از انسان می‌گیرد. همان وقتی که گریه و زاری می‌کند، اول خود را در مقابل خدا کوچک می‌بیند؛ و همان وقت که از خدا چیزی می‌خواهد، در عمل، غنای مطلق را برای خدا و فقر مطلق را برای خود اثبات کرده است.

دعا یعنی درک فقر مطلق برای خود و غنای مطلق برای خدا؛ و به مرور زمان، دعا انسان را به این آگاهی می‌رساند که خود فضیلتی است بسیار بالا. این شخص دیگر کسی نیست که تعریف از خود بکند. حضرت امام (قده) در مجالس خصوصی و عمومی، هیچ وقت حرف نمی‌زدند و وقتی به او می‌گفتند که در فلان جلسه که بحث علمی بود چرا شما چیزی نگفتید، می‌فرمودند: چیزی که لازم نیست، برای چه انسان بگوید؟ چیزی که موجب تفاخر و من من است چرا انسان بگوید؟ از این رو یکی از صفات بزرگی که حضرت امام (قده) داشتند، این بود که در مباحثه و درس، دلاور و قهرمان و میدان دار بودند؛ اما در جلسات دیگر کاملاً ساکت بودند. خیلی خود ساختگی می‌خواهد تا انسان به اینجا برسد. دعا و نیایش این خودساختگی را به انسان می‌دهد. اگر من به شما گفتم «مفاتیح» محدث قمی کارخانه آدم سازی است، از این مطالب پی ببرید که اشتباه نکردم. دعا انسان را متواضع می‌کند؛ و می‌فهمد که عظمت فقط از آن خداست.

پادشاهی از عارفی تقاضای نصیحت کرد. عارف گفت: شما اگر تشنه

باشید و از تشنگی رو به مرگ رفته باشید، چقدر حاضری بدهی تا آب بخوری؟ گفت نصف سلطنتم را. گفت آب را خوردی و بول بند شدی، چقدر حاضری بدهی تا این آبی را که خوردی از بدنت خارج شود؟ گفت نصف سلطنتم را. گفت بنابراین سلطنت و قدرتی که به یک آب خوردن و یک بول کردن تمام بشود، این تفاخر ندارد. این «من» گفتن ندارد. این «منیت» در میان همه فراوان است. در میان زن‌ها هست. در میان مردها هست. دعا و راز و نیاز با خدا می‌تواند آن را از بین ببرد.

-دعا، آرامش روح

دعا، یک استفاده دیگری هم دارد که برای دنیای ما هم خوب است. اگر انسان غم و غصه‌اش را در دل بگذارد عقده می‌شود. بسیاری از این جنایتکارها مثل حجاج بن یوسف ثقفی، چنگیز و امثال آنها از نظر روانی عقده‌ای بودند. اغلب زنهای پرخاشگر و یا زنهایی که نمی‌توانند شوهرداری بکنند، عقده‌ای هستند. عقده از آنجا شروع می‌شود که غم و غصه از ضمیر آگاه به ضمیر ناآگاه برود. از این رو روانشناسها می‌گویند: اگر غصه‌ای داری، به کسی که امین می‌دانی بگو. زن به شوهرش و شوهر به زنش بگوید.

بسیاری از اختلافهای خانوادگی از همین جا سرچشمه می‌گیرد. مطلبی در دل دارند و به همدیگر نمی‌گویند. به جای اینکه در دل نگهداری، برو و درد دلت را به او بگو. بگو این گِله را از تو دارم. اگر در

دل گذاشتی برایت عقده می شود. عقده، ضعف اعصاب می آورد و ضعف اعصاب بدبختیها را به دنبال دارد.

از این جهت روانپزشکان دلسوز، مدتهای طولانی با آدمهای افسرده، با مبتلایان به ضعف اعصاب صحبت می کنند و بالأخره با حرف زدن و حرف کشیدن، بیمار را خوب می کنند.

راز و نیاز با خدا، یعنی درد دل کردن با یک امین آن هم امینی مثل خدا؛ با قدرتمندی مثل خدا؛ با فرد رؤوف و مهربانی مثل خدا. چه کسی از خدا مهربانتر؟ چه کسی از خدا امین تر و راز دارتر؟ دعا و راز و نیاز با خدا، در واقع درد دل با خدا است؛ ولو صلاح نباشد دعای شما مستجاب بشود، اما دل شما خالی می شود. به قول عوام، سبک می شوی. از این جهت کسانی که شبهای احیاء حالی پیدا می کنند، به هنگام بیرون رفتن از جلسه احساس آرامش و سبک شدن می کنند. احساس نشاط دارند. آن گریه ها، آن خدا خدا گفتن ها، برایشان آرامش آورده است.

-دعا، عامل بازدارنده از گناه

نتیجه مهم دیگر دعا این است که «کنترل کننده» است:

﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾^۱

قرآن می فرماید: نماز نیروی کنترل کننده است؛ اما ذکر خدا، یاد خدا

(۱) سورة عنكبوت، آیه ۴۴. ترجمه: «به درستیکه نماز از گناهان و زشتیها باز می دارد و هر آینه یاد خدا بزرگتر است.»

در دل، بیشتر از نماز، انسان را از گناه باز می‌دارد.

از این آیه استفاده کرده‌اند که اصلاً فضیلت دعا و راز و نیاز با خدا، از نماز هم بیشتر است. در روایات آمده است «الدُّعَاءُ مُخُّ الْعِبَادَةِ»^۱ ریشه نماز هم دعا است. عصاره همه عبادات، دعا است. این آیه شریفه می‌فرماید: نماز، نیروی کنترل‌کننده است، اما چه نمازی باشد؟ اگر نماز حقیقی و واقعی باشد، نمی‌گذارد انسان ابداً گناه کند. اگر کسی صبح دو رکعت نماز واقعی بخواند، نمازی که در دل تکبر نباشد، حسادت نباشد، خودبینی و کینه نباشد، نمازی که انسان آلوده به گناه نباشد، این دو رکعت نماز، علاوه بر اینکه بهشت را بر انسان واجب می‌کند، تا شب مراقب نمازگزار است تا گناهی نکند. قرآن، ضامن این مطلب شده است. نماز حقیقی در بن‌بست‌ها دست انسان را می‌گیرد:

﴿وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾^۲

یعنی العیاذ باللّٰه، اگر زمینه دزدی، بی‌عفتی، غیبت و... پیش بیاید، نماز، مانع از آن می‌شود. نماز صبح نمی‌گذارد صاحبش رسوا شود. از این رو زنگ خطر بزنم برای بی‌نمازها، کاهل نمازها! مواظب باشید! خدای نکرده اگر نماز دست تو را نگیرد یک وقت، خدای نکرده، یک آدم‌کش، یک زنا دهنده، از کار در می‌آیی. مخصوصاً به جوانها سفارش کنم. جوانها! اگر می‌خواهید خدا در بن‌بست‌ها دست شما را بگیرد، نماز

(۱) بحار، جلد ۹۰، صفحه ۳۰۰.

(۲) سورة بقره، آیه ۴۵. ترجمه: «به وسیله صبر و نماز، از خدا کمک بخواهید.»

دست شما را بگیرد، به نماز اهمّیت بدهید. مخصوصاً به نماز اوّل وقت. اگر به نماز اهمّیت ندادید، بدانید در بن بست‌ها خدا به فریادتان نمی‌رسد؛ و وقتی که خدا به فریادتان نرسید، زمین می‌خورید، بد زمین خوردنی.

خداوند مهربان، در قرآن وعده داده است که دست آدمهای نمازخوان را در بن بست‌ها بگیرد. خدا وعده داده است در قرآن که دست آدمهایی را که با دعا سر و کار دارند، در بن بست‌ها بگیرد. لذا، نگوئید دعا کردم مستجاب نشد. شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان در مجالس دعا و احیاء بروید و نیروی کنترل کننده برای یکسال تهیّه کنید، و تا یکسال پیش خدا بیمه شوید. دعا کنید؛ اگر صلاح باشد مستجاب می‌شود، و اگر صلاح نباشد، چیز بهتری به شما خواهند داد. خلاصه بحث این شد که دعا علاوه بر اینکه استجابات دارد، علاوه بر اینکه ثواب زیادی دارد، فواید بزرگ دیگری هم دارد که استجابات دعا در مقابل آن فوائد هیچ است.

بنابر این نه تنها در شبهای قدر، بلکه همیشه حالت راز و نیاز با خدا، حالت توبه و انابه را در خود ایجاد کنید. آن فطرت خدادادی را زنده کنید. همیشه از عمق جان دعا و توبه داشته باشید. آن چشمه را زلال کن. آن چشمه آب آور است. این آب را بگذار بیرون بیاید تا انشاءالله به طور ناخودآگاه، هم زبانت و هم دلت العفو بگویند و خدا خدا کند.

جلسه هفدهم

فضیلت دعا (۳)

- علل عدم استجابت دعا
- گناه، مانع اجابت است
- صفات رذیله، مانعی دیگر
- توسل به معصومین علیهم السلام، شرط اجابت است
- گاهی اجابت دعا، مصلحت نیست

فضیلت دعا (۳)

- علل عدم استجابت دعا

بحث در باره فضیلت دعا و راز و نیاز با خدا بود که از این بحث می‌گذریم. اما سؤالی در باره این بحث هست که در این جلسه به پاسخ آن می‌پردازیم.

سؤال این است که: پروردگار عالم می‌فرماید: ﴿أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾^۱ (دعا کنید من اجابت می‌کنم)، پس چرا ما دعا می‌کنیم، مستجاب نمی‌شود؟

- گناه، مانع اجابت است

شخصی آمد خدمت امام صادق علیه السلام و عرض کرد: دوتا آیه من

(۱) سوره غافر، آیه ۶۰.

معنایش را نمی فهمم. یکی آیه شریفه «ادعونی استجب لکم» است، که من هر چه دعا می کنم مستجاب نمی شود. آن حضرت فرمود: خداوند خلف وعده نمی کند. اما دعا، راه دارد و راهش این است که گناه در زندگی تو نباشد. اگر دعا توأم با گناه شود، آن گناه نمی گذارد دعا مستجاب شود.

شبهای جمعه در دعای کمیل می خوانیم: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَحْبِسُ الدُّعَاءَ» خدایا! بیامرز آن گناهانی را که موجب حبس دعا می شود. یعنی گناه نمی گذارد که دعا در محضر ربوبی برود. نمی گذارد دعا به آسمان اوّل برود چه رسد به محضر ربوبی.

امام صادق (ع) فرمود: تو گناه نکن، آنگاه دعا کن بسین چه جور مستجاب می شود. آیه دومی که از امام سؤال کرد، این آیه شریفه بود: ﴿وَمَا اَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ﴾^۱ یعنی شما اگر صدقه دادید، خدا جای آن را پر می کند. شما اگر خمس دادید، خدا جای آن را پر می کند. یکی از دوستان به من گفت: روزی که من خمس می دهم، همان روز جایش پُر می شود. اتفاقاً روزی من خمس را صبح دادم ولی جایش پر نشد. تعجب کردم. ولی عصر همان روز، دو برابر به جایش آمد. پرسید: یا بن رسول الله! من انفاق می کنم، زیاد هم انفاق می کنم، اما خدا جای آن را پر نمی کند. امام علیه السلام فرمودند: مگر می شود خدا خُلف

و عده کند؟ عرض کرد: نه؛ من معنایش را نمی فهمم. حضرت فرمود: تو از راه حلال انفاق بکن، اگر جایش پر نشد، آن وقت گِله کن. وقتی که مال شبهه ناک باشد، از راه گران فروشی و احتکار، از راه ربا و رشوه، و بالأخره از راه حرام به دست آمد، در حقیقت انفاق نکرده است. اگر انفاق واقعی باشد، از مال خودش باشد، حتماً جایش پر می شود.

زبیده، زن هارون الرشید ملعون، قناتی در شش فرسنگی مکه کُند و آب آن را تا مکه آورد؛ که امروز پس از هزار سال، خشک نشده است؛ و آب زمزم، از همان قنات است. در عالم خواب زبیده را دیدند که وضعیت بد است. گفتند تو که باید وضعت خوب باشد با این کار مهمی که کردی. زبیده آهی کشید و گفت: از آن قنات به من پاداشی ندادند. زیرا از پول مردم آن را کردم؛ از بیت المال مسلمین بود، و خدا هم پاداش آن را به صاحبان اصلی پولها داد.

بعضی ها مال مردم می خورند و روضه خوانی هم می کنند. خوب، روضه خوانی او مال مردم می شود و نمی تواند پاداشش را از امام حسین علیه السلام بگیرد. از راه حرام پول جمع می کند و به مشهد می رود. ده روز در مشهد می ماند. سر قبر حضرت رضا علیه السلام می رود؛ گریه ها می کند؛ ناله ها می کند؛ اما خبری نمی شود. بعد، از امام هشتم شکایت و گِله می کند که چرا جوابم را ندادی. خوب، آقا! تو با مال کی رفتی؟ از مال مردم که نمی شود مشهد رفت و جواب گرفت. حضرت رضا علیه السلام

صورتش را از تو بر می گرداند. نگویند چرا دعا مستجاب نمی شود؛ بروید ببینید که شکمهایتان از حرام پر شده است یا نه؟ آیا غیبت در منزلتان هست یا نه. چقدر تهمت می زنید؟ آیا نمّامی و سخن چینی بین عروس و مادر شوهر فراوان است یا نه؟ وقتی که گناه در خانه زیاد باشد، دعا مستجاب نمی شود. خانم، پیراهن بی آستین، با جوراب بدن نما، می رود مشهد و به مردم تنه می زند تا اینکه دستش را به ضریح برساند. همان وقت حضرت رضا علیه السلام از او روی برمی گرداند. گریه ها می کند؛ ناله ها می کند؛ ولی دعایش مستجاب نمی شود. ای کاش با این وضع به مشهد نرفته بودی. مگر می شود با جوراب پانما، با لباسهای بدن نما و تنه زدن به نامحرم به حرم امام رضا علیه السلام بروی و خدا دعایت را مستجاب کند؟

وقتی به حرم حضرت معصومه علیه السلام می آیی و در خیابان، هزار نامحرم صورت بزک کرده ات را می بینند، آن وقت توقع داری که حاجت برآورده شود؟! معلوم است که نمی شود. تقاضا دارم لااقل از خدا گله نداشته باشید.

هرچه هست از قامت ناساز بی اندام ماست

ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست
حضرت رضا و فاطمه معصومه علیهما السلام، برای دادن حاجت آماده اند. یک نظر لطفی از آنها، عالم را از این طرف به آن طرف می کند. اما دل امام رضا علیه السلام را نسوزانید. زنبور برای حضرت معصومه نشوید تا

حاجت بگیرید.

- صفات رذیله، مانعی دیگر

مانع دیگر برای برآورده شدن دعا، صفات رذیله است که نمی گذارد دعا بالا برود. اگر شما در یک بطری را ببندید و آن را در یک اقیانوس بیندازید، یک قطره آب هم در بطری نمی رود؛ اما اگر در همین بطری باز باشد، در ظرف کوچکی، از آب پُر می شود. زیرا در آن باز است. قلب انسان اینطور است. خوشا به حال قلبی که باز باشد.

﴿أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾^۱

آن دلی که از صفات رذیله دور است، آن دل باز است. نور خدا در آن می تابد اما آن دلی که سیاه است و صفات رذیله در آن را بسته است، گرچه نور خدا همه جا هست، رحمت خدا همه جا هست، اما این رحمت توی شیشه و بطری این دل نمی رود. این تقصیر رحمت خدا نیست؛ تقصیر شیشه در بسته دل ما است.

در دل را باز کن؛ رحمت خدا وارد آن می شود. دعا می کنی مستجاب می شود. اما آن دلی که پر از حسادت باشد، پر از کینه باشد، حتی کینه به مادر یا خواهرش داشته باشد، به اندازه ای حسود است که خواهر ثروتمندش را نمی تواند ببیند. به اندازه ای بخیل است که خواهر

(۱) سوره زمر، آیه ۲۲.

فقیرش را رسیدگی نمی‌کند. این شیشه در بسته، اگر هزار بار یا الله بگوید، رحمت خدا وارد آن نمی‌شود.

شستشویی کن و آنگه به خرابات حرام

تا نگرده ز تو این دیر خراب آلوده

انسان اگر دل را شستشو کند و در خانه خدا برود و یا الله بگوید، آن

«یا الله» نوری است که وارد دل او می‌شود. یعنی دعایش مستجاب می‌گردد.

- توسل به معصومین علیهم‌السلام، شرط اجابت است

دعای منهای توسل، به جایی نمی‌رسد. مثل اینکه من بخواهم پشت بلندگو حرف بزنم و شما هم بشنوید، اما توسل به برق پیدا نکنیم؛ توسل به بلندگو پیدا نکنیم؛ مسلم است که نمی‌شود. اگر رادیو ندای قم نبود، صدای من به شما اهل قم نمی‌رسید. آن رادیو واسطه است بین من و شما.

پیغمبر اکرم و ائمه طاهرین علیهم‌السلام واسطه فیض این عالمند. حالا فیض، ولو نفس کشیدن من و شما باشد. این نفس کشیدن به واسطه پیغمبر اکرم و حضرت زهراء و ائمه طاهرین علیهم‌السلام است. این مطلب را هم قرآن و هم روایات می‌فرمایند. این زیارت جامعه زیارت بسیار خوبی است. من سفارش می‌کنم به خصوص برای برآمدن حاجات چهل زیارت جامعه بخوانید هر حاجتی داشته باشید فوراً می‌گیرید.

مدّاح وار زیارت جامعه را برای ائمه طاهرين بخوانید. در اواخر این زیارت جمله ای است که به ما می گوید که چگونه دعا کنیم:

«بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَبِكُمْ يَخْتِمُ وَبِكُمْ يُنْزِلُ الْغَيْثَ وَبِكُمْ يُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَبِكُمْ يُنْفَسُ الْهَمُّ وَيَكْشَفُ الضُّرُّ».

یعنی عالم وجود به واسطه پیغمبر، فاطمه زهرا و ائمه طاهرين عليهم السلام

هست.

عالم وجود یعنی همه آسمانها و زمین و آنچه در آنها است. «وَبِكُمْ يُنْزِلُ الْغَيْثَ» یعنی اگر بارانی هم بیاید به واسطه شما است. اگر نعمتی برای ما بیاید به واسطه شما است. اگر نعمت سلامتی و نعمت عقل داریم به واسطه شما است. هر نعمتی چه ظاهر و چه باطن که از طرف حق تعالی بیاید به واسطه شما است.

«وَبِكُمْ يُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ».

آقا! امام زمان! به واسطه شما است که این زمین پا برجا است. اگر بهشت هست از نور زهرا است. اگر نعمت در این دنیا است واسطه فیضش امام حسین علیه السلام است و الآن حضرت ولی عصر «عَجَّلَ اللَّهُ فَرَجَهُ الشَّرِيف» است لذا به آن حضرت می گوئیم قطب عالم امکان، محور عالم وجود، واسطه بین غیب و شهود.

«وَبِكُمْ يُنْفَسُ الْهَمُّ وَيَكْشَفُ الضُّرُّ».

اگر غم و غصه ای از دل کسی برطرف شود، به واسطه شما است. اگر

مصیبتی یا بلائی از کسی رفع شود، عاملش شما هستید. کسی که گرفتار است باید بگوید: آقا! امام زمان! کسی که حاجت دارد باید بگوید: یا حسین! یا علی! و با توسل جلو برود و از خدا حاجتش را بگیرد.

- گاهی اجابت دعا، مصلحت نیست

بحث دیگری است و آن این است که خداوند روی مصلحت کار می‌کند. اگر چیزی مصلحت باشد پروردگار عالم ایجاد می‌کند و اگر چیزی مصلحت نباشد معقول نیست که ایجاد کند. زیرا خلاف حکمت است و خدا حکیم است. وقتی چنین باشد، گاهی پروردگار عالم چیزی را مصلحت می‌داند بدون دعا می‌دهد؛ و گاهی مصلحت این است که خداوند آنچه می‌خواهی به تو بدهد اما با دعا. اما گاهی هم مصلحت نیست که به تو چیزی بدهد. حالا هر چه دعا کنی دعا مستجاب نمی‌شود. نظیر بچه‌ای که سرما خورده و خربزه برایش بد است. اما از شما خربزه می‌خواهد. او گریه می‌کند و لج می‌کند. دلت برایش می‌سوزد؛ اما تو مصلحت نمی‌بینی که به او بدهی.

قرآن شریف برای اینکه این مطلب را جا بیندازد، قضیه حضرت خضر را بیان می‌کند. این قضیه فوق العاده مهم و عرفانی و فلسفی در آخر سوره کهف بیان شده است و حضرت امام (قده) می‌فرمودند: «تمام مسائل دقی اسلامی در این چندتا آیه حل شده است: مسألة قضا و قدر، جبر و تفویض، مسألة بداء، کیفیت نسبت دادن

حدوث به قدم.

قضیه این است که حضرت خضر یک بیچه را کشت. حضرت موسی به او اعتراض کرد که چرا بیچه مردم را بی خود کشتی؟ حضرت خضر جواب داد: اما آن بیچه را برای این خاطر کُشتم که این بیچه بزرگ می شد، بر پدر و مادرش سلطه پیدا می کرد. خودش که کافر بود هیچ، پدر و مادرش را هم کافر می کرد. این بیچه را کُشتم و خداوند به جای آن یک بیچه صالحی به این پدر و مادر عنایت می کند. در روایات می خوانیم: خداوند به جای این بیچه، دختری به آنها داد که از نسل این دختر هفتاد پیغمبر از پیغمبران بنی اسرائیل به دنیا آمدند.^۱

ثعلبه یکی از اصحاب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بود. آدم بدی نبود. اما عاقبت به خیر نشد. یک روز آمد خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گفت: یا رسول الله! من دلم یک گوسفند می خواهم. حضرت با صراحت فرمودند که صلاح نیست، برو دنبال عبادت. اما او اصرار کرد و توجهی به سفارش آن حضرت نکرد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله یک گوسفند به ثعلبه دادند. خداوند بزرگ برکت داد. یکی شد دوتا دوتا شد چهارتا، بعد از چند سال به اندازه یک گله شد. در ضمن اینکه گوسفندانش زیاد می شد، کم کم نماز جماعت را ترک می کرد. گاهی می آمد گاهی نمی آمد. (مثل مردمی که به دنیا مشغولند و به مسجد کم می رسند.) حضرت گاهی تذکر می دادند که ای ثعلبه مثل اینکه دنیا تو را گرفته است.

(۱) وسائل الشیعه، جلد ۱۵، صفحه ۱۰۲.

از بس گوسفندانش زیاد شد از مدینه خارج شد و رفت خارج شهر و نماز و منبر و محراب از دستش گرفته شد. تا اینکه آیه زکاة آمد:

﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ
إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ﴾^۱

پیغمبر اکرم ﷺ دو سه نفر را فرستادند پیش ثعلبه تا از او زکات بگیرند. ثعلبه حساب کرد دید خیلی باید زکات بدهد. گفت که خودم می‌آیم خدمت پیغمبر اکرم. دو دفعه فرستادند تا زکات را بدهد باز هم نداد. دفعه سوم گفت که این زکات جزیه است که از نصرانیها می‌گیرند. پیغمبر می‌خواهد از من هم جزیه بگیرد. پس چه فرقی بین مسلمان و نصرانی؟ این خبر را به پیغمبر اکرم ﷺ دادند. حضرت ناراحت شدند. ثعلبه یک وقت متوجه شد که خیلی بد کرده. لذا آمد خدمت آن حضرت. گفت یا رسول الله! غلط کردم. پیغمبر اکرم ﷺ با او آشتی نکرد. تا این که حضرت از دنیا رحلت کرد. بعد هم صحنه جوری شد که ابابکر هم نتوانست از او زکات بگیرد. آمد که بدهد اما نتوانست. عمر هم نتوانست؛ تا اینکه عثمان از ثعلبه زکات گرفت.

این قضیه چه چیزی به ما می‌فهماند؟ ماکه چیزی سرمان نمی‌شود. حالا جوان! اگر خدا بعضی از دعاها را مستجاب نمی‌کند بهتر است یا اینکه دعایت را مستجاب بکند ولی مثل ثعلبه بدبخت بشوی؟ اگر

(۱) سورة توبه، آیه ۱۰۳. ترجمه: «زکات مالشان را بگیر تا آنها را تطهیر و تزکیه کنی؛ و دعایشان کن که دعای تو مایه آرامش آنان است.»

پرده‌ها عقب برود آن وقت می فهمیم چه خبر است. علم ما هرچه بیشتر شود، در مقابل جهل ما یک قطره از دریاست. پرده‌ها که عقب برود معلوم می شود چه خبر است. آنها که برایشان یک مقدار پرده‌ها عقب رفت، وقتی که می خواهند دعا بکنند می گویند اگر مصلحت می دانی اجابت کن.

یک وقت جوانی مرتب دعا کند که خدایا وضع مرا بهتر کن؛ و خدا هم دعایش را مستجاب می کند و او را پولدار می کند. اما یک وقت خمس را نمی دهد. وقتی خمس نداد چه می شود؟ در دم مرگ با بغض امیرالمؤمنین علیه السلام از دنیا می رود. این بهتر است یا فقیر باشد؟ از خدا گله نکنید. اگر مصلحت باشد که از راه دعا خدا به شما بدهد، می دهد.

یک جمله دیگر این است که دعا بدون نتیجه نخواهد بود. یعنی همان وقت هم که مصلحت شما نیست که خداوند به شما چیزی عنایت کند بدلش را به تو می دهد. یعنی صلاح نیست یک خانه مستقل به تو بدهد. اما عاقبت به خیری به تو می دهد. بنا است که عاقبت تو به خیر نباشد اما به خیر می کند.

داد و فریاد می کنی برای ادای قرضت، اما صلاح نیست که بی قرض باشی. هر چه دعا می کنی مستجاب نمی شود. اما عوض این دعا، خداوند فرزند صالحی به تو می دهد. یا اگر در دنیا صلاحش نباشد که دعایش مستجاب شود یا بدلش را به او بدهند، پروردگار عالم بدلش را در روز قیامت می دهد. در روایات می خوانیم کسانی که دعایشان

مستجاب نشده؛ فقیر بودند و به فقرشان سوختند و ساختند تا مردند؛ خدا به اندازه‌ای به اینها چیز می‌دهد که اینها می‌گویند: ای کاش در دنیا یک دعای ما مستجاب نمی‌شد تا الان بیشتر پاداش داشتیم.^۱

مرحوم شهید در «مُسْكِنُ الْفُقَرَاءِ» نوشته است: یک خانمی هر سال بیچه سقط می‌کرد. حدود ده تا بیچه سقط کرد. یک شبی با خدا راز و نیاز کرد. گفت: ای خدا! من ده تا بیچه زائیدم اما یکی هم ندارم. درد زائیدن و سقط شدن بیچه را دارم اما بیچه ندارم. مقداری از خدا گِله کرد. آن خانم شب خواب دید که می‌خواهد وارد یک قصر فوق‌العاده زیبایی بشود. اما راهش نمی‌دهند. گفتند این قصر مال تو است اما بعد از مردنت نه حالا. دربان آن قصر گفت که خداوند این قصر را برای ریاضت‌هایی که کشیده‌ای برای تو خلق کرده است. خانم از شنیدن این حرف خیلی خوشحال شد؛ و در حال خوشحالی از خواب بیدار شد. مرحوم شهید می‌فرماید که چون خانم از خواب بیدار شد، از بس که خوشحال بود می‌گفت: خدایا! من حاضرم در سال دوسه مرتبه سقط کنم!

ما متوجه نیستیم والا می‌گفتیم ای کاش اصلاً دعا‌های ما مستجاب نمی‌شد تا اینکه اجرش را در روز قیامت به ما می‌دادند. یا اینکه در روز قیامت می‌گوئیم خدایا! ای کاش مصیبت ما در دنیا بیشتر بود یا بلاهای ما بیشتر بود.

هر که در این بزم مقرب‌تر است جام بلا بیشترش می‌دهند

جلسه هجدهم

فضیلت «اخلاص در عمل» (۱)

- معنای خلوص
- اخلاص حضرت علی علیه السلام
- نزول آیه ولایت
- روایتی از منیة المرید در باره اخلاص
- داستان جوان با اخلاص
- اویس قرنی
- نمونه اخلاص در قرن اخیر

فضیلت «اخلاص در عمل» (۱)

بحث در باره فضائل و رذائل اخلاقی بود. بحث امروز در باره فضیلتی است که بسیار بالاست و همه کارها، همه گفتار و کردار ما، حتی افکار ما باید رنگ این فضیلت را داشته باشد؛ و آن فضیلت «اخلاص در عمل» است.

کلمه «خلوص» و «اخلاص»، کلمه مقدسی است. انسان وقتی که فکر این کلمه را بکند یک نشاطی برای او پیدا می شود. گویا سرتاپای این کلمه نور است و از آن نور می بارد.

ضد این کلمه، «ریا» و «تظاهر» می باشد؛ که به خواست خداوند و لطف حضرت بقیة الله، «عجل الله تعالی فرجه الشریف»، بعداً در باره اش صحبت می کنم. «ریا» و «تظاهر» کلمه بسیار تاریک و شومی است. به اندازه ای که انسان تصوّر آن را بکند می بیند سرتاپای آن ظلمت است.

اما کلمه «خلوص» و «اخلاص» مقدس است. و حتی غیر مسلمان و یا کسی که دین ندارد، این مطلب را قبول دارد.

- معنای خلوص

خلوص برای انسان حالتی است که گفتار و کردار ما نمایانگر آن می باشد. اگر صفت خلوص بر دل کسی حکم فرما باشد، گفتار او خالصانه است؛ کارش خالصانه است؛ و دیگر چیزی در نظرش نیست جز خدا. اگر انسان بتواند به همه گفتار و کردارش رنگ خلوص بزند، رنگ خوبی است. قرآن می فرماید:

﴿صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً﴾^۱

یعنی رنگ خدا چه رنگ خوبی است! همچنین قرآن شریف می فرماید: اصلاً دین آمده است برای عبادت. نه عبادت صرف، بلکه عبادتی که رنگ خلوص داشته باشد.

﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ﴾^۲

امر نشدید جز به عبادت. اما عبادتی که رنگ خلوص داشته باشد. کسی که بخواهد کارش نورانی باشد، پر برکت باشد، دنیا داشته باشد،

(۱) سورة بقره، آیه ۱۳۸.

(۲) سورة بینه، آیه ۵. ترجمه: «و امر نشدند مگر اینکه خدا را با اخلاص (و بی شائبه شرک و ریا) پرستش کنند.»

آخرت داشته باشد، باید مواظب باشد که نه فقط به نماز و روزه اش بلکه به همه کارهایش این رنگ را بدهد. همه کارهایش مخلصانه باشد. یعنی مثلاً خانم که خانه داری می کند، شوهر داری و بیچه داری می کند، اگر سعادت دنیا و آخرت می خواهد، اگر می خواهد خانه او روشن و با نشاط باشد، اگر می خواهد اولاد صالحی داشته باشد، و اگر محبت شوهر را می خواهد، باید شوهر داری و بیچه داریش برای خدا باشد؛ رنگ خدائی داشته باشد؛ و این رنگ خدایی کارهای او را مبارک می کند و ثواب خطّ مقدّم جبهه به این خانم داده می شود. هر چه خلوص بیشتر، ثواب بیشتر. حتی به جایی می رسد که ثواب شهادت هم به این خانم داده می شود. یک آقا هم اگر علاوه بر اخلاص در نماز و روزه اش، در کارهای دنیایش. یعنی زحمتی که می کشد تا زن و بیچه اش در رفاه باشند، تا آبروی او حفظ شود، هم اخلاص داشته باشد، یعنی کار را برای خدا بکند، علاوه بر برکت و نورانیت در کار ثواب شهادت هم به او داده می شود. هر چه مراتب خلوص بیشتر، ثواب برای این آقا بیشتر. خلوص ممکن است ارزش یک کار را آنقدر بالا ببرد که از دنیا و آخرت هم بهتر باشد.

- اخلاص حضرت علی علیه السلام

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«ضَرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ»^۱.

آن شمشیری که امیرالمؤمنین علیه السلام به سر «عَمْرُو بن عبدود» زد، آن شمشیر زدن ثوابش از عبادت جن و انس بالاتر است. یعنی اگر عبادت همه انس و جن را یک طرف و ثواب آن شمشیر زدن را یک طرف بگذاریم، ثواب آن شمشیر زدن بیشتر است. برای اینکه رنگ خلوص، آن هم خلوص امیرالمؤمنین علیه السلام، دارد. این قضیه را مولوی و دیگران نقل می‌کنند که وقتی که مولا علی علیه السلام «عَمْرُو» را به روی خاک انداخت تا سرش را جدا کند، او به حضرت بی‌احترامی کرد. حضرت بلند شدند. در آن صحنه عجیب که همه مسلمانها می‌لرزیدند؛ در آن صحنه‌ای که امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی به میدان رفت، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

«بَرَزَ الْإِيمَانُ كُلَّهُ إِلَى الشُّرْكِ كُلِّهِ»^۲.

یعنی ایمان و شرک رو به رو شده. یعنی اگر علی شکست بخورد، مسلمانها شکست خورده‌اند و اگر عمرو شکست بخورد مشرکین شکست خورده‌اند. در آن صحنه عجیب و استثنائی، مولا امیر المؤمنین علیه السلام عمرو را رها کرد. مقداری قدم زد و بعد سرش را جدا کرد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از مولا علی علیه السلام علت تأخیر در جدا کردن سر عمرو را

(۱) بحارالانوار، جلد ۳۹، صفحه ۲.

(۲) بحار، جلد ۳۹، صفحه ۳.

پرسیدند. گفت یا رسول الله! به من اهانت کرد و من ناراحت شدم. اگر در آن وقت سرش را جدا می کردم همه اش برای خاطر خدا نبود. قدری هم برای انتقامجویی شخصی بود. می خواستم همه اش برای خاطر خدا باشد. از این رو بلند شدم و مقداری قدم زدم تا آن حالت غضب آلودگی من از بین رفت؛ آنگاه سر را جدا کردم تا صد در صد برای رضای خدا باشد. ضربت یک شمشیر بیشتر نبوده، اما «افضل من عبادة الثقلين» است. زیرا رنگ خلوص به آن خورده. آن هم خلوص امیر المؤمنین علیه السلام.

- نزول آیه ولایت

علاوه بر این، سیصد آیه در قرآن وجود دارد که همه، یعنی شیعه و سنی، قائل هستند که در شأن علی علیه السلام است. در میان این آیات آیه ای است به نام «آیه ولایت» که بهتر از آن آیه در قرآن نداریم، که فخری است برای شیعه، و این آیه شریفه از نظر شیعه و بسیاری از علمای اهل تسنن، دلیل خوبی برای امامت امیرالمؤمنین علیه السلام، و خلیفه بلا فصل بودن آن حضرت است. و آن آیه شریفه این است:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾^۱

(۱) سورة مائدة، آیه ۵۵.

سرپرست شما، ولی شما، خداست و پیغمبر است و آن کسی است که ایمان دارد؛ علاوه بر ایمان، نماز هم می خواند؛ علاوه بر نماز، به فقراء و ضعفا رسیدگی می کند و در حال رکوع زکات می دهد. این آیه شریفه، که ولایت امیر المؤمنین علیه السلام را پهلوی ولایت پیغمبر صلی الله علیه و آله و پهلوی ولایت خدا گذاشته، در شأن امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده است. وقتی که آن حضرت در حال خواندن نماز مستحبی بودند، فقیری به مسجد آمد. کسی به او چیزی نداد. خواست مأیوسانه از مسجد بیرون برود. مولا امیر المؤمنین علیه السلام در رکوع بود. دستش را دراز کرد. آن گدا فهمید و انگشتر را از دست آن حضرت بیرون آورد. در این موقع آیه ولایت نازل شد.

من فکر می کنم این انگشتر ارزان قیمت بوده است. چون در آن زمان مسلمانان در مضیقۀ عجیبی بودند و معلوم است که امیر المؤمنین علیه السلام انگشتر قیمتی دست نمی کردند. اصلاً رسم آن حضرت این نبود که چیز قیمتی در بر کند. لباس او از کرباس بود. بسیار ساده، کفش او بسیار ساده، فقط چیزی که از آن حضرت ساده نبود شمشیرش بود به نام ذوالفقار؛ که جبرئیل از عالم غیب آورده بود؛ والاهمه وسائل امیر المؤمنین علیه السلام فوق العاده ساده بود. از جمله انگشترش. اما رنگ اخلاص به این انگشتر خورده بود و به اندازه ای به این انگشتر ارزش داده است که عمر گفته بود که من حاضر بودم اگر دنیا را داشتم، اگر قطارهای شتر داشتم، بدهم و این آیه در شأن من نازل بشود.

بعد از این قضیه خیال می کردند هر کسی در رکوع چیز بدهد آیه برایش می آید! لذا مرتب در رکوع به فقیر چیزی می دادند. نمی دانستند که حساب، حساب دیگر است. حساب رکوع نماز و انگشتر نیست، حساب خلوص امیرالمؤمنین علیه السلام است.

انصافاً اگر کسی بگوید که آیه ولایت به دو جهان ارزش دارد اشتباه نکرده. اگر کسی بگوید که آیه ولایت به بهشت ارزش دارد، اشتباه نکرده. خداوند این آیه را به علی علیه السلام پاداش داده است برای اینکه آن حضرت برای پاداش کار نکرد؛ و پاداش کسی که فقط کار برای خدا کند نه برای پاداش، خیلی بزرگ است. کار کردن برای پاداش خوب نیست. اگر کسی بتواند عبادتش، کارهای خانه اش، کارهای اجتماعش، مخلصانه و برای رضای خدا باشد، بسیار مهم است.

در باره این حدیث که:

«تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ».

یا آن چه که استاد بزرگوار ما حضرت امام (قده) نقل کردند که: «تفکر ساعه خیر من عبادت ستین سنة» یا «سبعین سنة» یعنی یک روایت می گوید یک لحظه فکر کردن، علم جوئی و علم یابی، حقیقت جوئی، حقیقت یابی، با یک سال عبادت برابر است؛ روایت دیگر می گوید با شصت سال و روایت دیگر با هفتاد سال عبادت برابر است؛ این اختلاف برای چیست؟ برای اینکه در میزان اخلاص، اختلاف است. خلوص، هر چه بیشتر باشد، ارزش آن بالاتر می رود؛ تا برابر شصت یا

هفتاد سال عبادت می شود. یک وقت می رسد به آنجائی که: «أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ» می شود.

استاد بزرگوار ما، علامه طباطبائی (ره) می فرمودند: این خلوص، رنگ عجیبی است. اگر به چیز کوچکی بخورد، چیزی که به حسب ظاهر اصلاً ارزش نداشته باشد، کبریت احمر می شود؛ و اگر هم این رنگ به چیزی نخورد، آن چیز هر چه به حسب ظاهر پر ارزش باشد، بال مگسی ارزش ندارد. حرف علامه طباطبائی ریشه روایی و قرآنی دارد.

-روایتی از منیة المرید در باره اخلاص

مرحوم شهید در «مُنِيَّةُ الْمُرِيدِ» روایتی نقل می کند. می فرماید: کسی را به صف محشر می آورند. به این آقا می گویند که چه کاره بودی؟ می گوید من هفتاد سال ترویج دین کردم. قال الباقر و قال الصادق گفتم و بالأخره مطالعة دینی داشتم و عالم و دانشمند شدم. هفتاد سال در راه دین خدا زحمت کشیدم. موهایم را در راه دین سفید کردم.

خطاب می شود بله، اما برای این بود که به تو بگویند که به چه عالمی! هفتاد سال عمرش صرف شده اما اخلاص نداشته. خطاب می شود این شخص را به آتش جهنم بیندازید. می فرماید فرد دیگری را صف محشر می آورند. می گویند چه کاره بودی؟ می گوید: من یک عمری پول جمع کردم. اما هرچه جمع کردم به فقرا و ضعفا دادم. هفتاد

سال به خلق خدا خدمت کردم. خطاب می شود بله، آدم خیری بودی و مردم از دست تو خیلی خیر می دیدند. اما برای کی و برای چی؟ برای این بود که مردم به تو بگویند بارک الله، عجب آدم خیرخواهی هستی! تظاهر بود؛ ریا بود؛ و بالأخره کارت برای خدا نبود. این هم باید به آتش جهنم برود.

فرد سوم را جلو می آورند. می گویند: تو چه کاره بودی؟ می گوید که من به خطّ مقدّم جبهه رفته بودم؛ زدم، کشتم تا بالأخره شهید شدم. خطاب می شود که بله به جبهه رفتی و دشمن را کشتی و خود هم کشته شدی، اما برای کی و برای چی؟ برای این بود که بگویند عجب شجاعی هستی! بله، این آقا هم که جبهه رفته بود اینجا می بیند که راستی برای خدا نبود و آن رنگ را نداشته است. خطاب می شود که این را هم در آتش بیندازید. اما گناهکاری را به صف محشر می آورند. وقتی حساب و کتابش را نگاه می کنند می بینند که جهنمی است زیرا اعمالش سبک و گناهش سنگین است. اما یک قطره اشک در دل شب برای خدا ریخته است. برای گناهش گریه کرده و در عزای امام حسین علیه السلام، فقط برای آن حضرت نه برای خودش، قطره ای اشک افشانده است، زیرا گریه هائی که ما می کنیم برای خودمان است نه برای امام حسین علیه السلام. از اینرو او را می بخشند و به بهشت می برند.

معمولاً وقتی روضه ها، مسجدها، و شبهای احیاء را بسنجیم، می بینیم هر کسی برای گرفتاری خودش آمده است. کسی که برای خدا

آمده باشد، خیلی کم است.

در روایت داریم که اگر کسی حقیقتاً دو رکعت نماز برای خدا بخواند، بهشت برای او واجب می‌شود. اگر کسی بتواند در روز قیامت عملی را تحویل بدهد و بگوید خدایا! این کار برای تو بود، هم دنیایش آباد است و هم آخرتش.

یک کسی که اهل دل و کشف و شهود بود می‌گفت: سر قبر امام حسین علیه السلام با آن حضرت درد دل می‌کردم. یک جوان وارد شد و سلام کرد. آقا جوابش را دادند و به این جوان تعظیم کردند. ولی آن جوان ندید. من تعجب کردم که امام علیه السلام، هم جواب سلامش را داد و هم تعظیمش کرد. با خود گفتم باید بدانم این جوان چه کرده که به این مقام رسیده است.

وقتی زیارت تمام شد، جوان بیرون رفت. من هم به دنبالش بیرون رفتم. به او گفتم: جوان! تازگی‌ها چه کار کردی که به اینجا رسیدی؟ و قضیه را به او گفتم: جوان گفت: راستش این است که من دختر عمویی داشتم که پدرم می‌گفت با او ازدواج کن. من نمی‌خواستم اما برای خاطر خدا حرف پدرم را گوش کردم و با او ازدواج کردم. شب عروسی متوجه شدم که آن دختر، از نظر بدنی، ناقص است؛ ولی من برای خدا و برای اینکه آبرویش نرود و پدرم هم ناراحت نشود، صبر کردم و به کسی نگفتم. همچنین برای خاطر خدا پدرم را به دوش گرفتم و از روستای خودم به کربلا آوردم. چند روزی او را به حرم می‌آوردم و دیروز مُرد و

او را دفن کردم. حالا آمده‌ام با امام حسین علیه السلام خدا حافظی کنم.
این آقای اهل دل می‌گفت: متوجه شدم که دیدار با آقا امام حسین و
دیگر ائمه علیهم السلام، نزدیک بودن به خدای بزرگ، خیلی به کربلا رفتن و
مشهد رفتن نیست. مسأله چیز دیگر است:

گر در یمنی و با منی، پیش منی و پیش منی و بی منی، در یمنی
اویس قرنی، اصلاً پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را ندید. اما عشق آن حضرت به
اندازه‌ای در دلش رسوخ کرده بود که وقتی پیشانی و دندان مبارک
حضرت شکسته شد، در فاصله دور، یعنی در یمن، دندان اویس هم
شکست. رابطه عجیبی بین اویس و پیامبر بود. مولوی نقل می‌کند که
اویس به مدینه آمد و پیغمبر به جبهه رفته بود. اویس برگشت. زیرا
مادرش گفته بود زود برگردد. تا پیامبر وارد شهر شد فرمود: نور خدا را
اینجا می‌بینم و بوی خدا را می‌شنوم.

یعنی اویس قرن نور خدا و بوی خدا است. این حرفها را نه من
می‌فهمم و نه بالاتر از من و نه شما. اما چیزهایی در این عالم هست که ما
نمی‌فهمیم. غوغایی است در این عالم.

ما سمیعیم و بصیریم و هُشیم با شما نامحرمان ما خامُشیم
اما می‌دانیم که اویس قرن به خاطر خلوصش به آنجایی رسید که
پیامبر فرمود من نور خدا را در مدینه می‌بینم. زیرا اویس قرن به قول
حضرت امام (قده) پا را گذاشت روی شهوت عقلش؛ از شتر پیاده نشد
و پیغمبر را ندیده برگشت.

آیا ما می‌توانیم مرتبهٔ اوّل خلوص را پیدا کنیم؟ کاری را که می‌کنیم راستی برای خدا باشد. آن وقت توقّعمان هم کم می‌شود. منتظر نیستیم کسی به ما آفرین و باریک الله بگوید. ولی آن کس که کارش برای خدا نباشد، جوری است که اگر به او باریک الله نگویند ناراحت می‌شود و فریاد می‌زند که چقدر برای شما کار کردم ولی شما یک احسنت نگفتید! اما اگر کار برای خدا باشد، خود خدا به او احسنت می‌گوید. و هر کس که خدا به او احسنت بگوید، بداند که همهٔ عالم به او می‌گویند احسنت.

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ
وُدًّا﴾^۱

می‌فرماید: کسانی که راستی برای خدا باشند و بر طبق ایمان، عمل بکنند، پروردگار عالم محبّت آنها را در دلها می‌ریزد تا همه او را دوست داشته باشند.

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید:

«مَنْ أَرَادَ عِزًّا بِلَا عَشِيرَةٍ وَغَنًى بِلَا مَالٍ وَهَيْبَةً بِلَا سُلْطَانٍ
فَلْيَتَّقِ اللَّهَ عَنْ ذُلِّ مَعْصِيَةِ اللَّهِ إِلَى عِزِّ طَاعَتِهِ»^۲.

اگر می‌خواهی در میان دوستان عزیز باشی و اگر می‌خواهی در دل

(۱) سورهٔ مریم، آیهٔ ۹۶.

(۲) بحارالانوار، جلد ۷۵، صفحهٔ ۱۹۲.

دشمن اُبْهَتْ داشته باشی، لباس ذِلَّتِ معصیت را بکن و لباس عزّت اطاعت را بپوش. متّصل شو به نور خدا.

- نمونه اخلاص در قرن حاضر

نمونه اش را شما با چشم خود دیدید و نیازی به آوردن مثال و الگو از تاریخ نیست. شما حیات حضرت امام (قده) و مرگ ایشان را دیدید، و الآن قبر آن حضرت را می بینیم. علّت اینهمه عظمت فقط یک چیز بود. آن هم «خلوص».

قبل از انقلاب هم که به ظاهر قدرتی نداشت، یکی از نزدیکان شاه به قم آمده و به یکی از مراجع بزرگ تقلید گفته بود: اسم آیت الله خمینی را نمی توانیم پیش شاه بیاوریم. زیرا با شنیدن این نام به خودش می لرزد و رنگش تغییر می کند.

خود حضرت امام (قده) می فرمودند: دفعه اول که مرا گرفته بودند، تا بیرون از قم می ترسیدند که من نماز بخوانم. در آن طرف قم فقط حاضر شدند ماشین ترمز کند و من دستم را روی خاک بزنم و حرکت کند. من هم دستم را روی خاک زدم و در همان حال نماز خواندم. دیدم دارند می لرزند. گفتم چرا می لرزید؟ از چه می ترسید؟ (با اینکه درجه های بالایی داشتند).

بعد هم دیدید که جهان از او می ترسید؛ و الآن هم آمریکا از اسمش می ترسد. هیچ کس را سراغ ندارید از زمان پیغمبر اکرم ﷺ تا به حال که

اینگونه پیکرش تشییع شده باشد. هیچ قبری را مردم به این سرعت و به این مجللی درست نکردند و همه اینها به خاطر خلوص امام بود.

بعد از فوت حضرت آیه الله العظمی بروجردی، ایشان حاضر نبودند مرجعیت را بپذیرند. اما وقتی که قضیه ایالتی و ولایتی پیش آمد، ایشان از همه جلوتر آمدند، اعلامیه دادند و فریاد زدند و بالأخره دلش برای اسلام می تپید و هیچ رنگی جز اسلام نداشتند. و اینهمه عظمت در این دنیا داشتند چه رسد به آخرت.

خداوند می فرماید: روزه مال من است و پاداش آن خود من هستم نه بهشت یا چیز دیگر. از عباداتی که کمتر آلودگی پیدا می کند، روزه است. ریا و تظاهر در آن کمتر است. مگر اینکه خود روزه دار آن را خراب کند. شخصی در آفتاب ایستاده بود و نماز می خواند. کسی گفت: به به! چه نماز با حالی! آن شخص نماز را شکست و گفت: خبر نداری من روزه هم هستم!

گاهی اینجور است. اگر اینطور باشد، دنیايش خراب است و آخرت هم باید با صورت در آتش بیفتد.

جلسه نوزدهم

فضیلت «اخلاص» (۲)

- مختصری از مراتب سه گانه خلوص
- شکر و حیا، مرتبه چهارم خلوص
- محبت به خدا، مرتبه پنجم خلوص
- مرتبه آخر خلوص، محرک فقط خدا است

فضیلت «اخلاص» (۲)

-مختصری از مراتب سه گانه خلوص

بحث در باره فضیلت «اخلاص و خلوص» می باشد. سه درجه و مرتبه برای خلوص وجود دارد. یک مرتبه اینکه عمل برای خدا است اما محرک دنیا است. مرتبه دوم عمل برای خدا است، نیت خدا است، اما محرک و داعی، آخرت است. رفتن به بهشت یا نرفتن به جهنم. مرتبه سوم نیت خدا است اما محرک مقام لقاء الله و رسیدن انسان به مقام عند اللهی.

این سه مرتبه مخصوصاً مرتبه سوم بسیار عالی است. عبادت قبول است. پاداش دنیا و آخرت دارد. اما باید توجه داشته باشیم که هر سه مرتبه یک حجاب نورانی دارد. بالأخره در هر سه، یک خوددیتی خوابیده است.

اگر دنیا باشد عمل را به نفع خود آورده، اگر آخرت باشد باز عمل

برای خود آورده. اگر مرتبه سوّم باشد باز از خودیّت خالی نیست. حجاب ظلمانی ندارد، اما حجاب نورانی دارد؛ که در اصطلاح اهل دل، به آن می‌گویند «شهوّت عقلی» نه «شهوّت جنسی» اگر چه مرتبه سوّم با اوّل و دوّم خیلی فرق دارد.

- شکر و حیا، مرتبه چهارم خلوص

مرتبه چهارم از خلوص این است که خودیّت در عبادت هیچ نیست. عبادت یا ترک معصیت فقط برای شکر از مقام ربوبی است. امّ سلمه می‌گوید: به پیغمبر اکرم ﷺ عرض کردم یا رسول الله! این همه عبادت برای چیست؟ (در روایات می‌خوانیم که پیغمبر اکرم ﷺ و حضرت زهرا علیها السلام به اندازه‌ای عبادت می‌کردند که پاهای مبارکشان ورم می‌کرد و حضرت زهرا علیها السلام از خستگی بسیار، گاهی روی یک پا می‌ایستاد و سپس روی پای دیگر) امّ سلمه به پیغمبر اکرم ﷺ عرض کرد این همه عبادت برای چیست؟ فرمود:

«أَلَمْ أَكُنْ عَبْدًا شَكُورًا».

آیا من نباید یک بنده شکر گزار باشم؟ این همه نعمت که خدا به من داده است من نباید شکر خدا را بکنم؟ تمام نعمت‌های خدا شکر دارد و ما اگر بخواهیم یک میلیونیم از نعمت‌های خدا را شماره کنیم، نمی‌توانیم.

﴿وَأَنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا﴾^۱

اگر نعمت‌های خدا را بخواهید شماره کنید، نمی‌توانید. لقمه‌ای را که در دهان می‌گذاریم، نعمت‌های فراوانی به کار می‌افتد تا آن را به سلولهای بدن من و شما برساند. گلبولهای قرمز که تعدادش در خون هر انسانی از میلیاردها تجاوز می‌کند، مأمور پخش ارزاق و اکسیژن در بدن هستند و در برگشت گاز کربن را به ریه‌ها برمی‌گردانند تا توسط تنفس از بدن ما بیرون برود. گلبولهای قرمز اگر کار نکنند انسان می‌میرد.

میکرب که از راه منافذ بدن، یعنی گوش و چشم و دهان، وارد بدن انسان می‌شود، پروردگار عالم برای دفع این میکربها یک گارد نگهبان یعنی گلبولهای سفید قرار داده است و تعداد این گارد نگهبان از میلیارد بالاتر است.

تب هم یکی از نعمت‌های خدا است که بی‌سیم و زنگ خطر و گارد نگهبان است برای بدن. اما بالاتر از اینها، نعمت عقل است. اگر خدا تمام ایران و دنیا را به شما بدهد، اما عقل شما را بگیرد؛ آیا حاضری بدهی؟ هرگز!

شما ولایتی‌ها! آیا حاضرید که دنیا را به شما بدهند اما دوستی امیرالمؤمنین (علیه السلام) را از شما بگیرند؟ حاضرید؟ هرگز! ﴿وَأَسِعَ عَلَيْكُمْ

نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً^۱ مثل باران نعمت بر شما می بارد اما متأسفانه توجّه ندارید و به جای شکرگزاری، گله هم دارید.

بنابراین باید یکی از مراتب خلوص ما این باشد که ما عبادت کنیم به شکرانه نعمت‌هایی که خداوند به ما داده است.

مهم‌تر از این، اجتناب از گناه است چون در محضر خدا هستیم. یعنی داعی ما بر ترک گناه، شرم و حیا باشد. قرآن می‌فرماید:

﴿وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾^۲

یعنی هر گناهی می‌خواهی بکن، اما توجّه داشته باش که در محضر خدایی؛ در محضر رسول اللّٰهی؛ توجّه داشته باش که در محضر همه ائمه طاهرین هستی. به خصوص در محضر قطب عالم امکان، محور وجود، واسطه بین غیب و شهود، یعنی حضرت ولی عصر «عجل الله تعالی فرجه الشریف» هستی.

از اینرو انسان اگر نگاه می‌کند، اگر سخن می‌گوید، اگر تصوّر می‌کند، باید بداند که در محضر خدا و رسول و ائمه طاهرین علیهم السلام است. همه اینها حاضر و ناظرند؛ و خوب است که انسان اقلاً از خدا حیا کند و گناه نکند. اهل دل اسم این را می‌گذارند «عبادت استحیایی» یعنی انسان

(۱) سورة لقمان، آیه ۱۹.

(۲) سورة توبه، آیه ۱۰۵. ترجمه: «ای رسول ما! (به مردم) بگو که هر عمل که بکنید (نیک یا بد) خدا و رسولش و مؤمنین (یعنی جانشینان به حقّ پیامبر) آن را می‌بینند.»

وقتی خدا را ناظر ببیند و از او حیا کند، دیگر غیبت نمی کند، تهمت نمی زند، دروغ نمی گوید، چشم چرانی نمی کند، خوب حجاب می گیرد. مال مردم را نمی خورد، و بالأخره حقّ الله و حقّ الناس ندارد. چون در محضر خداست.

خدا از ما می خواهد که با وفا باشیم و به آنهایی که نسبت به خدا بی وفا هستند، می فرماید:

﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ﴾^۱

یعنی این مردم حقّ خدا را نشناختند. این مردم در باره خدا بی وفا هستند. اما گاهی خطاب، عتاب آمیز است، می فرماید:

﴿قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ﴾^۲

مرده باد انسان که چقدر بی وفاست. زیرا در ملک خدا روزی خدا را می خورد و در مقابل خدا گناه می کند. این همه نعمت را پروردگار عالم به او داده اما دو رکعت نماز نمی خواند؛ یا اینکه بد می خواند؛ یا اینکه بی حال می خواند. حقیقتاً اینگونه افراد، بدبخت ترین انسانها هستند که نسبت به مقام مقدّس خداوندی بی اعتنا هستند.

من از همه و همه، به خصوص جوانها خواهش می کنم وقتی که می خواهید کاری بکنید. یا چیزی بگویید و یا حتی فکری بکنید، یک

(۱) سورة انعام، آیه ۹۱ و سورة حج، آیه ۷۴.

(۲) سورة عبس، آیه ۱۷.

آیه کوچک را اول از ذهنتان بگذرانید، بعد آن کار را انجام دهید. آن آیه این است:

﴿الْم يَعْلَمُ بَأَنَّهُ اللَّهُ بِرِي﴾^۱

آیا نمی‌داند که خدا می‌بیند؟ این آیه شریفه را در روز چندین بار بخوانید که هم قرآن خوانده‌اید و هم بدانید که خدا ما را می‌بیند و آنقدر تکرار کنیم تا باورمان شود که بله، خدا ما را می‌بیند و خوب هم می‌بیند. از رگ گردن به من نزدیکتر است. بلکه اول او می‌فهمد بعد من می‌فهمم.

﴿إِنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ﴾^۲

این هم مرتبه چهارم خلوص.

- محبت به خدا، مرتبه پنجم خلوص

مرتبه پنجم خلوص، آن مرتبه‌ای است که برای خدا عبادت می‌کند، برای خدا از گناه اجتناب می‌کند و محرک او محبت خدا است. عشق خدا در دلش است؛ و آن عشق و محبت او را می‌دارد تا نمازش را بخواند و مخالفت پروردگار نکند. محبت خدا در دلش تمام بت‌ها را سوزانده است. از آتش‌هایی که

(۱) سورة علق، آیه ۱۴.

(۲) سورة انفال، آیه ۲۴. ترجمه: «خدا بین مرد و دلش حائل می‌شود.»

بت شکن است، محبت خداست. بت را هم می شکنند و هم می سوزانند. اگر محبت خدا در دل کسی بیاید، چیزی در این جهان نمی بیند جز خوبی.

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست
اگر کسی بتواند محبت خدا را در دل بیاورد و محرک او برای اجتناب از گناه بشود، به فرموده امام سجّاد علیه السلام این عبادت، عبادت آزادگان است.

عبادت آزادگان یعنی چه؟ یعنی گاهی انسان بنده شکم است و گاهی بنده ریاست و گاهی بنده هوی و هوس است و گاهی بنده شیطان است. اما گاهی بندها را پاره کرده است. بنده هیچ کس نیست جز خدا، این شخص آزاد است. وقتی که آزاد شد، عبادتش عبادت آزادگان می شود، و عبادت آزادگان آن عبادتی است که دیگر هیچ در دل ندارد جز محبت خدا.

اگر محبت خدا می خواهیم، اگر محبت اهل بیت علیهم السلام می خواهیم، باید رابطه با خدایمان کامل باشد. آن چیزی که محبت شکن است، گناه است. آن چیزی که محبت را می سوزاند، گناه است. آنچه که محبت خدا را پرورش می دهد، نماز اول وقت است، نماز با خضوع و خشوع است. نماز با دل، نماز با تعقیب است.

جوانها! اگر دنیا می خواهید، اگر آخرت می خواهید، نماز اول وقت

بخوانید، نماز با جماعت، نماز با خضوع بخوانید. در روایات می خوانیم: وقتی خدا بهشت را خلق کرد به بهشت گفت: حرف بزن. بهشت گفت:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ﴾^۱

رستگار شد مؤمن؛ آن مؤمنی که در نمازش خشوع دارد. علاوه بر اینکه نماز می خواند؛ مؤدّب نماز می خواند و نماز با دل می خواند. حاجتمنها! گرفتارها! نماز اوّل وقت را از دست ندهید. آن کسی که بدون عذر، نمازش را از اوّل وقت تأخیر بیندازد، هم در دنیا و هم در آخرت. پریشان می شود، گرفتار می شود. اگر می خواهید کلاف سر درگم نباشید، نماز اوّل وقت داشته باشید. اگر می توانید، در مسجد و با جماعت، و اگر نتوانستید، در خانه و محلّ کار نماز اوّل وقت بخوانید. نماز شب محبّت خدا می دهد. وقتی محبّت خدا آمد، ریشه تمام بُتها شکسته می شود. کسی که محبّت خدا را در دل داشته باشد، سرمای زمستان در او اثری ندارد. بلند می شود؛ نصف شب یخ را می شکند؛ وضو می گیرد و نماز شب می خواند. آن که محبّت خدا دارد، غیبت نمی کند؛ تهمت نمی زند؛ دروغ نمی گوید. جوانها! بدانید که خدا بندگان خودش را دوست دارد. آبروی آنها را

(۱) سورة مؤمنون، آیات اوّل و دوم.

دوست دارد. مواظب باشید آبروی مردم را نبرید، غیبت نکنید، دروغ در باره مردم نگویید. این کارها دنیا و آخرت ما را از بین می برد.

مرحوم کلینی روایتی را از معصومین علیهم السلام در علامت مؤمن نقل کرده است که مضمون همه آنها اینست:

«يُحِبُّ لغيرِهِ ما يُحِبُّ لِنَفْسِهِ وَيَكْرَهُ لغيرِهِ ما يَكْرَهُ لِنَفْسِهِ».

یعنی: مؤمن کسی است که هر چه برای خود می پسندد، برای دیگران نیز می پسندد، و هر چه برای خود نمی پسندد، برای دیگران هم نمی پسندد.

جوان! آیا دوست داری العیاذُ بالله کسی به خواهرت جسارت کند؟ نه، پس جسارت به خواهر مردم نکن. آقا! خانم! دوست داری کسی پشت سر شما غیبت کند؟ نه، پس پشت سر دیگران غیبت نکن. دوست داری امشب بدون افطار باشی؟ نه، پس به فکر فقرا و بیچاره ها باش.

- مرتبه آخر خلوص، محرک فقط خدا است

اما مرتبه آخر خلوص، این است که محرک دیگری نیست جز خدا. یعنی عبادت را فقط برای خاطر خدا به جا می آورد. قسم پنجم، محرک «محبت خدا» بود اما این قسمت، محرک «خود خدا» است.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«الهی! ما عبدُكَ خَوْفاً مِنْ نارِكَ وَلَا طَمَعاً فِي جَنَّتِكَ بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلاً لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ».

یعنی خدایا! من برای بهشت و جهنم عبادت نمی‌کنم؛ من عبدم تو هم مولا، من یافتم که باید در مقابل تو گرنش کنم. لذا محرک من خودت هستی.

قرآن شریف در دو آیه، متذکر این نوع عبادت شده است: یکی آنجا که حضرت امیر علیه السلام در شب هجرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به جای آن حضرت خوابید:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِى نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾^۱

یعنی کسی را سراغ داریم که جانش را در معرض خطر گذاشت و به جای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خوابید تا آن حضرت از مدینه بیرون رفت؛ و این کار را فقط به خاطر خداوند، و نه چیز دیگر، انجام داد.

یکی هم آن جاکه آن حضرت و حضرت زهرا و حسنین علیهم السلام و همچنین فضة خادمه روزه بودند و تاسه روز موقع افطار نان خودشان را به مسکین و یتیم و اسیر دادند و خود با آب افطار کردند. در باره این ایثار، سوره «هل اتی» نازل شد، می‌فرماید:

﴿وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾^۲

یعنی اینها با اینکه غذایشان را دوست دارند، آن را به مسکین و یتیم

(۱) سوره بقره، آیه ۲۰۷. ترجمه: «وا از مردم کسی است که جانش را در راه رضای

خدای می‌فروشد.»

(۲) سوره «هل اتی»، آیه ۸.

و اسیر می بخشند. حالا برای چی؟:

﴿إِنَّمَا نَطْعِمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُوراً﴾^۱

خوشا به حال آن کسانی که به این مرتبه رسیدند. خوشا به حال آنان که محبت به خدا محرک آنان برای عبادت است.

خوشا به حال آن کسانی که ماه مبارک رمضان بر ایشان گذشت و تقوای دل پیدا کردند.

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ

تَتَّقُونَ﴾^۲

معنای تقوای دل چیست؟ یعنی دیو بیرون رود و فرشته درآید. روز عید فطر چرا عید است؟ برای اینکه انسان توانسته است بت را بشکند. برای اینکه انسان توانسته تمام بت‌ها را از دل بیرون کند. وقتی که بت از خانه دل بیرون رانده شد، می تواند صاحب خانه را در دل بیابد. صاحب خانه هم خداست.

﴿قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ. لَا يَسْغُنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي

وَلَكِنْ يَسْغُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ﴾^۳

(۱) سورة «هل اتی»، آیه ۹. ترجمه: «ما شما را برای خدا اطعام می کنیم و از شما مزدی نمی خواهیم.»

(۲) سورة بقره، آیه ۱۸۳. ترجمه: «روزه بر شما نوشته (واجب) شد همانطور که بر پیشینیان، باشد که تقوی پیشه کنید.»

(۳) محجة، جلد ۵، صفحه ۲۶.

خدا می فرماید من جایی ندارم. اما اگر می خواهی پیدایم کنی، مرا
در دل مؤمن پیدا کن. مؤمن شو تا خدا در دلت جای گیرد. تا دل تو
عرش خدا شود.

جلسه بیستم

رذیله «ریا و تظاهر»

- ریا، باطل کننده عمل
- آنها که ایمان واقعی ندارند:
- ریا کار، مشرک است
- داستان بهلول

رذیلۀ «ریا و تظاهر»

بحث در بارۀ «خلوص» و «اخلاص» بود. این فضیلتی که اگر کسی داشته باشد، سعادت دنیا و آخرت را دارد. این درّ گرانبها را اگر کسی داشته باشد، اعمال کوچک او بسیار بزرگ می‌شود. اعمال سبک و کم ارزش او فوق العاده ارزشمند می‌گردد که به‌طور خلاصه در بارۀ آن صحبت کردم.

-ریا، باطل کننده عمل

بحث امروز راجع به ضدّ خلوص و اخلاص، یعنی رذیلۀ «ریا و تظاهر» است. هر مقدار خلوص عمل را سنگین می‌کند، ریا و تظاهر عمل را سبک و پوچ می‌گرداند. به گفته همه مراجع تقلید، ریا موجب بطلان عمل هم هست. یعنی اگر کسی در نماز، در روزه، در دادن خمس، در دادن زکات و بالأخره در کارهای خیر ریا و تظاهر کند،

عملش باطل است. علاوه بر اینکه عمل باطل است، گناه هم بسیار بزرگ است. قرآن شریف می‌فرماید گناه در سرحد کفر است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى
كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾^۱

یعنی عملهایتان را باطل نکنید به واسطه منت گذاشتن و اذیت کردن. اگر خدمتی به کسی کردی منت به سر او نگذار و او را اذیت نکن که اگر منت گذاشتی، عمل تو پوچ می‌شود. بعد می‌فرماید مثل کسی که انفاق در راه خدا کند اما ریاکار باشد، این عمل باطل است. علاوه بر اینکه عمل باطل است، می‌فرماید:

﴿وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾

گناه این عبادتی که ریا در آن است، در سرحد کفر است.

- آنها که ایمان واقعی ندارند

در سوره ماعون هم می‌فرماید: چهار دسته ایمان واقعی و حقیقی ندارند:

یک دسته آن افرادی که می‌توانند به یتیمان، به فقرا و ضعفا رسیدگی کنند، اما نمی‌کنند. اینها مسلمان واقعی نیستند. دسته دیگر آن افرادی که نماز می‌خوانند، اما نماز بد می‌خوانند. مثل خانمی که حجاب دارد، اما

(۱) سوره بقره، آیه ۲۶۴.

بدحجاب است. بدحجابی اگر بعضی اوقات بدتر از بی حجابی نباشد کمتر نیست. قرآن می فرماید: کسی که یک نماز بخواند، نمازش را تند و تند بخواند، رکوع و سجده کامل نداشته باشد و بالأخره نماز را غلط و یا آخر وقت بخواند، و به نماز بی اهمّیت باشد، مسلمان واقعی نیست. دسته سوم که مسلمان واقعی نیستند افراد ریاکارند. آنها که ریا و تظاهر در عمل دارند، اینها مسلمان واقعی نیستند.

دسته چهارم آن افرادی هستند که می توانند به دیگران کمک کنند، می توانند به همسایه شان و به دیگران قرض بدهند اما نمی دهند. می تواند لباسش را به همسایه اش عاریه بدهد اما نمی دهد و بالأخره چیزی که همسایه اش یا رفیقش احتیاج دارد این می تواند به او قرض بدهد اما نمی دهد. قرآن می فرماید این مسلمان واقعی نیست:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالدِّينِ *
فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ * وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ *
فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ * الَّذِينَ
هُمْ يُرَاؤُونَ * وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ﴾

یعنی پیغمبر! آیا دیدی آن که ایمان به معاد ندارد؟ آن شخص، کسی است که به یتیم و فقرا رسیدگی نمی کند. وای به حال آن نامسلمان که در نماز سهل انگار است. نماز را سبک می شمارد. کسی که ریا و تظاهر در عمل دارد. کسی که می تواند به همسایه ها و رفقا رسیدگی کند اما نمی کند. حوائج رفقا و همسایه هایش را رفع نمی کند. مسلمانی به گفتن

نیست؛ مسلمانی عمل می‌خواهد. اگر بتوانی رفع حوائج مسلمانها را بکنی ولی نکنی، این سوره و امثال این سوره می‌فرماید: مسلمانیست لنگ است. بهشت رفتنت کار مشکلی است.

مرحوم ثقة الاسلام کلینی در کافی روایتی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که کمر انسان را می‌شکند. می‌فرماید: «هر مؤمنی چیزی را از مؤمن دیگر دریغ دارد که به آن نیاز دارد و او هم می‌تواند که از خودش یا دیگری حاجتش را برآورده کند ولی نکند؛ (وای به حال چنین شخصی، می‌فرماید:) خدا او را روز قیامت با روی سیاه و چشم کبود زنده می‌کند در حالی که دستهایش به گردنش بسته باشد. پس گفته می‌شود: این آن خیانت کاری است که به خدا و رسولش خیانت کرده آن وقت دستور می‌دهند که او را به جهنم ببرند».^۱

اما آنچه الآن بحث من است این است که گاهی حوائج مسلمانها را بر می‌آورد، اما منت بر سرشان می‌گذارد. این عمل باطل است. عمل پوچ می‌شود. گاهی منت نمی‌گذارد، اما برای اینکه دیگران ببینند، عمل را با تظاهر و ریاکاری انجام می‌دهد. حتی برای مردم فقیر خانه می‌خرد، اما هر کجا می‌نشیند می‌گوید که من کسی هستم که برای فلانی خانه خریدم؛ و بالأخره می‌خواهد تا مردم بگویند «بارک الله». مسجد می‌آید در صف اول، تا مردم بگویند چقدر آدم خوبی است. در حقیقت

(۱) اصول کافی، جلد ۴، صفحه ۶۸.

قبله اش «مردم» می شود نه «خانه خدا». نماز را برای مردم می خواند نه برای خدا. گاهی که همه اش برای مردم است، اصلاً چیزی که در ذهنش نیست خدا است این کفر است. گاهی، هم برای خدا و هم برای مردم، این شرک است.

-ریاکار، مشرک است

از این جهت در روایات می خوانیم به آدم ریاکار خطاب می شود: «یا مشرک!» زیرا این نمازی را که خوانده، این روزه ای که گرفته و حجی که رفته و انفاق و خیراتی که کرده، تنها برای خدا نبوده برای مردم هم بوده است. تظاهر و ریا، واقعاً شرک است، مگر بُت پرست چه می گوید؟ بت پرست، هم خدا را می پرستد و هم بُت را:

﴿هُؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾^۱

اگر هم دیگر اصلاً اسمی و رسمی از خدا در دلش نباشد و امصیبَتا! که قرآن می فرماید این شخص در سرحد کُفر است.

چیزی که باید به آن توجه داشته باشیم، این است که ریا، گاهی فوق العاده مخفی است. یعنی انسان ممکن است عمری ریا کند، امّا خود متوجه نباشد که ریاکار است. از این جهت در روایات. شرک به یک مورچه سیاه که در دل شب تاریک روی سنگی سیاه راه برود تشبیه

(۱) سوره یونس، آیه ۱۸. ترجمه: «(می گویند) این بُتان شفیعان ما نزد خدا هستند.»

شده است. اینقدر مخفی و ناپیداست.^۱

مهمترین راه برای شیطان که توسط آن مردم را گول می‌زند، همین «ریا» و «تظاهر» است. شیطان گاهی از راه معصیت، مثل غیبت، تهمت، دورغ و... جلو می‌آید؛ و گاهی از راه عبادت. یعنی در دل عابد، عجب ایجاد می‌کند و بدینوسیله او را راهی آتش جهنم می‌گرداند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: دو نفر وارد مسجد شدند: یکی فاسق و یک صدیق. اما وقتی از مسجد بیرون رفتند، آن فاسق صدیق شده بود و آن صدیق، فاسق. زیرا وقتی آن فاسق وارد مسجد شد، برای گناهش گریه کرد و شرمنده و شرمسار بود، اما آن عابد و صدیق وقتی که وارد مسجد شد به عبادتش می‌بالید، لذا فاسق شد.^۲ این مهار و طناب شیطان است. یعنی از راه دین انسان را گول می‌زند. خودش هم به خدا گفته است:

﴿فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ * ثُمَّ لَا يَنصُرُهُمْ
مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا
تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾^۳

گفت: خدا! حالا که من گمراه شدم، سر راه انسانها می‌نشینم و از راه

(۱) بحارالانوار، جلد ۶۹، صفحه ۹۳.

(۲) اصول کافی، جلد ۳، صفحه ۴۶۴ (باب العُجب).

(۳) سورة اعراف، آیات ۱۶ و ۱۷.

راست و راه سعادت منحرفشان می‌کنم. آخرت را در نظرشان سبک جلوه می‌دهم. از راه دنیا می‌آیم و او را مشغول دنیا می‌کنم. از راه گناه به واسطه گناه به جهنمشان می‌کشم. از راه عبادت به واسطه ریاکاری و تظاهر و عجب، آنها را جهنمی می‌کنم.

راه چهارم، راهی است که شیطان به آن دلبستگی زیادی دارد. همه ما از زن و مرد باید مواظب باشیم که متظاهر و دو چهره نباشیم. العیاذ بالله یکدفعه به واسطه ریش و تسبیح، خودمان را حزب اللهی جانزنیم. این را می‌گویند ریاکاری یا تظاهر. اگر حزب اللهی هستی، اگر انقلابی هستی، ظاهر و باطنت یکی باشد. بعضی اوقات خانم در کوچه حجاب خوبی دارد، اما همین خانم در منزل، در مقابل برادر شوهرش، در مقابل خویش و قوم خودش، اصلاً حجاب ندارد. یا در مجلس عروسی رقاصه درجه یک است، در حالی که صف اول مسجد هم جای او است. این را می‌گویند تظاهر و ریاکاری.

شیطان از راه چادر و ریش و تسبیح بیشتر خوشحال می‌شود یکی را جهنمی کند تا از راه بی‌چادری و... از راه نماز بیشتر خوشحال می‌شود جهنمی کند تا از راه بی‌نمازی.

مردم را گول زنید؛ گناهش بسیار زیاد است. اما اگر خواستی گول بزنی، صاف گول بزنی. از راه دین‌نمایی، از راه ریش و حجاب و انقلابی بودن اگر مردم را گول زدی، گناهش بسیار بالاتر و خطرناکتر است. این همان است که قرآن می‌فرماید:

﴿فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ * الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ * وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ﴾

وای به آن نامسلمانی که نماز را سبک می‌شمارد. وای به آن نامسلمانی که ریاکار است.

همانطور که گفتم غالب مردم خالی از ریا نیستند. از این جهت کسی نمی‌تواند ادعا کند که من کسی هستم که ریا ندارم. خیلی مشکل است. مرحوم علامه بحر العلوم، که خود مرجع تقلید و معلم اخلاق و عرفان و فقه بود، که کتاب اخلاق نوشت و فقه را به شعر بیان کرد و بارها خدمت امام زمان «عجل الله تعالی فرجه» رسیده بود، روزی سر درس آمد و خیلی خوشحال بود و گفت: توانستم ریشه ریا را از دل برکنم. معلوم می‌شود که این ریا و تظاهر چیزی است همگانی و بسیار مخفی.

- داستان بهلول

آقای بهلول که در زمان هارون الرشید زندگی می‌کرد، آدم عجیبی بود. به او گفتند بیا قاضی القضاة بشو. برای اینکه قبول نکند، خودش را به دیوانگی زد. اما با کارهای خود مردم را امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد. این آقای بهلول در باره «ریا» داستانی دارد: روزی دید آقای دارد مسجد می‌سازد، بهلول بالای سر در مسجد نوشت «مسجد بهلول» صاحب مسجد به بهلول گفت: چرا این کار را کردی؟ بهلول گفت: تو

مسجد را برای خدا ساختی، حالا به اسم تو باشد یا اسم دیگری، چه فرقی می‌کند؟ گفت من زحمت کشیدم، من این مسجد را ساختم، حالا به نام دیگری تمام شود؟ رفت نام بهلول را پاک کرد و نام خودش را نوشت. بهلول گفت، معلوم می‌شود که برای خدا مسجد نساختی.

ائمه طاهرین علیهم السلام به خصوص حضرت امیر علیه السلام در دل شب می‌رفتند در خانه فقرا و صدقه می‌دادند. کسی هم آنها را نمی‌شناخت تا بعد از شهادت آنها. شب بیستم ماه رمضان وقتی که علی علیه السلام در بستر بود، فهمیدند آن کسی که نان و خرما برای فقرا می‌برد چه کسی بوده است. راوی می‌گوید هنگام شب در مدینه راه می‌رفتم. کسی جلو من به زمین خورد و آنچه را در دست داشت روی زمین پخش شد. رفتم جلو دیدم امام صادق علیه السلام است. نانها را جمع کردم و به آقا عرض کردم: اجازه بده تا من به دوش بگیرم. فرمود: نه، خودم باید به دوش بگیرم. فهمیدم که به طور ناشناس این نان را به خانه فقرا و ضعفا می‌برند. همه ائمه علیهم السلام اینگونه بوده‌اند.

خلاصه این که: آقا! خانم! مواظب باش که در زندگی شما ریا و تظاهر نباشد! مواظب باشید که ریا و تظاهر شما را جهنمی نکند! مواظب باشید که بالاترین حسرت را در روز قیامت، ریا و تظاهر برای شما می‌آورد!

جلسه بیست و یکم

بحثی راجع به جمهوری اسلامی
و صلح امام حسن علیه السلام

- عوامل مؤثر در پیروزی انقلاب
- بیمه بودن انقلاب
- عوامل ضربه پذیری انقلاب
- نعمت «مقام معظم رهبری» برای ایران و اسلام
- خبر دادن پیامبر صلی الله علیه و آله از صلح امام حسن علیه السلام
- شباهت صلح امام حسن علیه السلام با پذیرش قطعنامه در ایران
- اهمیت صلح امام حسن علیه السلام برای اسلام

بحثی راجع به جمهوری اسلامی و صلح امام حسن علیه السلام

امروز دو عید بزرگ، توأم شده است: یکی میلاد پر سعادت سبط اکبر، امام دوم، حضرت مجتبی علیه السلام؛ و دیگری سالروز استقرار حکومت «الله»، روز «جمهوری اسلامی». لذا تناسب دارد که در این دو زمینه بحثی داشته باشیم. اما راجع به «جمهوری اسلامی»:
همه شما می دانید که در دوازده سال قبل قضیه ای بی نظیر واقع شد. یعنی بیش از ۹۸ درصد مردم به حکومت اسلامی «آری» گفتند: و این قضیه یا در تاریخ نیست و یا ما سراغ نداریم.

- عوامل مؤثر در پیروزی انقلاب

جمهوری اسلامی به واسطه خونهایی که ملت داد و به واسطه اینکه ملت قریب بیست سال در صحنه بود، استقرار پیدا کرد. گرچه این یک علت مهم بود اما ملت «رهبر» می خواهد. شخصیتی مثل استاد بزرگوار

ما، بنیانگذار جمهوری اسلامی «امام خمینی (قده)» این ملت را رهبری کرد. چنین رهبری در تاریخ بسیار کم نظیر است. این دو علت، دوش به دوش یکدیگر، علت تأمه‌ای شدند تا جمهوری اسلامی استقرار پیدا کند.

از همان روزهای اول، دشمنان داخلی و خارجی پشت به پشت یکدیگر دادند برای اینکه این حکومت الهی را نابود کنند و به زمین بزنند. خطرهای زیادی برای جمهوری اسلامی پیش آمد. خطرهای بزرگی که هر کدام به تنهایی برای شکست یک حکومت کافی بود و رفع آنها نظیر معجزه بود. از این معجزاتی که در این دوازده سال بلکه در این سی سال واقع شد، پی می‌بریم که عنایت خاص خدا و لطف حضرت بقیه الله ارواحنا فداه روی این جمهوری اسلامی بوده و هست.

علاوه بر نظر خدا و امام زمان «عجل الله تعالی فرجه»، دو عامل موجب شد تا خطرات رفع شود: یکی خلوص حضرت امام «رضوان الله علیه». زیرا برای همه، از دوست و دشمن ثابت شد که ایشان فکری جز اسلام در دلش نبود و جز برای اسلام، قلبش نمی‌تپید. دیگری هم در صحنه بودن ملت، توجه ملت، فعالیت ملت، گذشت ملت، ایثار ملت. اینها از همه چیزشان گذشتند حتی از اولادشان، شوهر و برادر و حتی از هستی‌شان.

-بیمه بودن انقلاب

این دو علت به روی هم، انقلاب را بیمه کرد. روح مقدس امام امت به هنگام حیاتشان محدود در جسم بود. محدودیتی داشت. اما پس از رحلتشان دیگر آن محدودیت نیست؛ و توجه حضرت امام «رضوان الله علیه» روی این انقلاب هست و ما یقین داریم که روح مطهر آن عزیز، این انقلاب را بیمه می کند. چنانچه از روزی که جمهوری اسلامی استقرار پیدا کرد تاکنون به علت حضور همیشگی شما در صحنه، آن همه خطرهایی که می توانست همه چیز را فرو ریزد، نتوانست شما را از بین ببرد؛ نتوانست توجه شما را از این انقلاب کم کند.

۲۲ بهمن امسال به ما می گوید که ملت هیچ تفاوتی با سال اول انقلاب ندارد. آنجا که باید در صحنه بیاید، همه و همه در صحنه حضور پیدا می کنند. از همان سال اول تا الآن هر وضع استثنایی جلو آمده، ملت نشان داده است که در صحنه است بنابراین مطمئناً جمهوری اسلامی بیمه است. یقین دارم که این جمهوری به دست امام زمان (عج) داده می شود و به واسطه همین ملت در صحنه و به رهبری آن حضرت پرچم اسلام روی کره زمین برافراشته می شود. به قول قرآن شریف: ﴿وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ ﴿وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ گرچه کافران و مشرکان را خوش نیاید.

- عوامل ضربه پذیری انقلاب

اشکالی که هست این است که این جمهوری امکان ضربه خوردن دارد. اما چگونه؟ یک آیه از قرآن بخوانم و این بحث را تمام کنم. قرآن شریف، اسلام را بیمه کرده بود و در آیات فراوانی به پیغمبر اکرم ﷺ فرموده بود که اسلام بیمه است و نابود نمی شود و جهانی می گردد. از جمله این آیه:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَىٰ الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾^۱

اما همین قرآن می فرماید: ممکن است ضربه بخورد. در جنگ احد اول کفار شکست خوردند. اما بعد، مسلمانان ضربه خوردند که گرچه با آن ضربه نابود نشدند و دو دفعه ایستادند و ضربه را جبران کردند اما بالأخره خسارات زیادی به آنها وارد شد. بعد از ضربه خوردن این آیه نازل شد:

﴿وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّىٰ إِذَا فَشِلْتُمْ

(۱) سورة صف، آیه ۹ و سورة توبه، آیه ۳۳. ترجمه: «او خدایی است که رسولش را به هدایت و دین حق فرستاد تا بر همه ادیان و مذاهب چیره و غالب گردانندش، هر چند مشرکان نپسندند.»

وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرْيَكُمُ مَا تُحِبُّونَ^۱

فرمود وعده پیروزی خدا صادق بود، برای اینکه دماغ دشمن را به خاک مالیدید: ﴿إِذْ تَحْسُونَهُمْ بِأَذْنِهِ﴾ اما به سه علت ضربه خوردید: اوّل: ﴿حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ﴾: یک قدری از فعالیت افتادید. آن فعالیت و ایثار و گذشت که باید داشته باشید، از خود نشان ندادید.

دوم: ﴿وَتَنَازَعْتُمْ﴾ اختلاف در میان شما افتاد. آن وحدتیکه خدا و پیغمبر ﷺ می خواستند، این وحدت از شما گرفته شد. خطّ و خط بازی پیدا شد. اختلاف بروز کرد.

سوم: ﴿وَعَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرْيَكُمُ مَا تُحِبُّونَ﴾ برای مال دنیا، مخالفت رهبر کردید. وقتی چشمتان به دنیا افتاد، فرامین رهبر را فراموش کردید.

این آیه شریفه می گوید: جمهوری اسلامی بیمه است. هیچ کس در این باره اشکالی نکند. دشمن بمیرد و اشکال نکند. دوست هم سرفراز باشد و شک نکند. اما همین قرآن می گوید ممکن است به واسطه گناه ضربه بخورد. گناه، یعنی تنبلی، یعنی بی تفاوتی، یعنی خدای ناکرده از صحنه بیرون رفتن، خون شهدا را پایمال کردن، معلولین و مجروحین را ندیده گرفتن. آن همه زحمتهای حضرت امام را نادیده گرفتن. یکی

(۱) سورة آل عمران، آیه ۱۵۲.

هم سلیقه‌های شخصی را به کار انداختن، یکی هم مخالفت رهبری برای رسیدن به دنیا. اگر این سه یا یکی از اینها در جمهوری اسلامی بیاید، قطعاً جمهوری اسلامی ضربه می‌خورد؛ و ضربه زدن به جمهوری اسلامی گناه خیلی بزرگی است. باید بگوییم گناه «لَا يُغْفَرُ» است. یعنی کسی که به انقلاب ضربه بزند، دیگر معلوم نیست که موفق به توبه بشود.

اما اگر اینها نباشد، انشاءالله این انقلاب همانطور که موجب افتخار برای ایران عزیز است، موجب افتخار برای مسلمانان است، روز به روز افتخارش بیشتر می‌شود. حتی شما می‌بینید بعد از رحلت حضرت امام (قده) علی رغم تصوّر دشمنان اسلام، انقلاب به واسطه خلوص آن مرد و نظارت آن بزرگوار روی انقلابش، صادر شد. به‌خصوص بعد از آنکه شاگرد لایقی از آن استاد بزرگوار، رهبری را به دست گرفتند و نشان دادند که بعد از امام می‌توانند به جای ایشان انقلاب را رهبری کنند و نشان دادند که شاگرد لایق او هستند هم در فقه، هم در سیاست، هم در فصاحت و بلاغت. یعنی مقام معظم رهبری حضرت آیه الله خامنه‌ای ادام الله ظلّه موجب افتخار شد برای این انقلاب و نعمت بزرگی بود برای ما. گرچه ضایعه مرگ حضرت امام (قده) جبران ناپذیر است:

«إِذَا مَاتَ الْعَالِمُ ثَلَمَ فِي الْإِسْلَامِ ثُلْمَةٌ لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ».

یک جمله هم به شما بگویم و آن اینکه همه ما باید انصاف بدهیم و بدانیم که مقام معظم رهبری و مقام محترم ریاست جمهوری هرچه قدرت دارند برای ترویج این انقلاب و برای اینکه ایران را بسازند، به خرج می دهند. همه ما وظیفه داریم - هر کسی به اندازه قدرتش - به آنها کمک کنیم تا انشاء الله هر چه زودتر خرابیها آباد شود.

- صلح امام حسن علیه السلام

بحث دوم من در باره امام حسن مجتبی علیه السلام است. هر بحثی که راجع به ایشان شود، بحثی است ارزنده و شیرین. اما خوب است که در باره صلح آن حضرت اندکی با شما صحبت کنم.

- خبر دادن پیامبر صلی الله علیه و آله از صلح امام حسن علیه السلام

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، بارها فرمودند: «الحسنُ والحُسینُ امانانُ فاما اَوْ قَعْدَا» حسن و حسین دو امام هستند، چه قیام کنند و چه بنشینند. بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ائمه طاهرين علیهم السلام به خصوص امام صادق علیه السلام، در باره صلح امام حسن علیه السلام بحثهای زیادی کرده اند.

امام صادق علیه السلام می فرماید: صلح امام حسن علیه السلام از آنچه که آفتاب بر آن می تابد، بهتر است. یعنی از دنیا و آنچه در دنیا است، بهتر است برای شیعه و عالم اسلام.

- شباهت صلح امام حسن (علیه السلام) با پذیرش قطعنامه در ایران

صلح امام حسن (علیه السلام) بسیار بسیار شباهت دارد با پذیرش قطعنامه توسط حضرت امام خمینی (قدّه)، ولو به قول خودشان کاسه زهری بود که نوشیدند. ولی اگر ایشان این کاسه زهر را نخورده بود، آمریکا به جای عراق، به ایران حمله می کرد. یعنی همین بمبها را که در عراق ریختند قرار بود در ایران بریزند. همین جنگ یک ماهه عراق که بسیاری از مسلمانان را به خاک و خون کشید، توسط آمریکای جنایتکار و دنیای استکبار برای ایران طرح ریزی شده بود. اما پذیرفتن قطعنامه، آن توطئه ها را خنثی کرد.

شما دیدید که آمریکا با عراق که دوست و عاملش بود، چه کرد. اگر قرار بود به ایران اسلامی، به شما که ده سال به او مرده باد گفتید، او را این همه تحقیر کردید، حمله کند مسلماً وحشتناکتر و سهمگین تر بود. با آن کینه ای که از شما داشت، ایران را با خاک یکسان می کرد. حمله به هواپیمای مسافربری با سیصد مسافر، مقدمه و علامت این کار بود که حضرت امام (قدّه) با قبول کردن قطعنامه، این توطئه را، خنثی کرد.

قضیه صلح حضرت امام حسن (علیه السلام) نیز اینچنین بود. معاویه مهیا بود تا اسلام را نابود کند. راوی گوید وقتی که معاویه قرارداد صلح را زیر پا گذاشت و امام (علیه السلام) را شهید کرد، و بر همه ممالک اسلامی مسلط شد، او را در اطاقی تنها و در فکر و غمگین یافتیم. به او گفتیم: معاویه! تو که هر

چه می خواستی به دست آوردی چرا غصه می خوری؟ در همان موقع مؤذن ندا داد: «اشهد أن لا إله إلا الله» و «اشهد أن مُحَمَّدًا رسول الله» و معاویه گفت: می دانی برای چه غصه دارم؟ برای اینکه اسم این مرد پهلوی اسم خدا است. وقتی بتوانم این اسم را نابود کنم دیگر غصه ندارم.

علاوه بر این، نفوذیهای زیادی در لشکر امام حسن علیه السلام بودند. نظیر منافقینی که شما به چشم خود دیدید چگونه از پشت به ما خنجر زدند. این منافقین بدتر از صدام بودند زیرا به ملت خودشان ضربه زدند. عین همین منافقین در لشکر آقا امام حسن علیه السلام بودند. به طوری که وقتی حضرت لشکر کشی کردند، فرماندهان لشگر از طرف معاویه تطمیع شدند و شبانه امام را ترک کرده و با جمعی به معاویه پیوستند. یعنی همین مقدار که معاویه می گفت دخترم را به تو می دهم و مقداری پول برایشان می فرستاد، به طرف او می رفتند. حتی معاویه نامه های فرماندهان امام علیه السلام را برای آن حضرت فرستاد که در آن نوشته بودند. معاویه! اگر بخواهی، حسن بن علی را به تو تحویل می دهیم».

مهمتر از این دو عامل، لشگر حقیقی امام حسن علیه السلام بود. یعنی شیعیانی که می خواستند جنگ کنند. این شیعیان روحیه جنگ نداشتند. جنگهای پنجساله ای که برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیش آمده بود و بالأخره منجر به شهادت ایشان گردید، روحیه جنگی آنها را خسته کرده بود. به اندازه ای بیحال و خسته بودند که وقتی در مسجد با امام

حسن علیه السلام بیعت کردند و آن حضرت اظهار کرد که می خواهم جنگ کنم، یکنفر جواب نداد. عدی بن حاتم طائی بلند شد و با تحریک عاطفه مردم را مهیا کرد. گفت: این فرزند زهرا است. امام شما است. با او بیعت کردید. پس هر چه بگوید باید بپذیرید. تا توانست مردم را برای جنگ مهیا سازد.

امام علیه السلام دیدند با این لشکر نمی تواند بجنگد. دیدند اگر کمی دیرتر پیمان صلح را امضاء کنند او را دست بسته پیش معاویه می برند. چنانچه همینها ریختند در خیمه آقا و آن را غارت کردند و خنجر به پای مبارک ایشان زدند.

- اهمیت صلح امام حسن علیه السلام برای اسلام

اگر امام حسن علیه السلام با معاویه می جنگید، شکست ایشان و نابودی همه یاوران صدیق ایشان حتمی بود. آن وقت بود که معاویه برای نابودی اسلام بدون هیچ مانعی قد علم می کرد. تمام ممالک اسلامی را ویران و مسلمانان واقعی را می کشت و بالأخره اسلام پنجاه ساله را به کلی نابود می کرد. آقا دیدند که صلح کنند بهتر است تا اسلام تماماً نابود شود. از اینرو کاسه زهر را نوشیدند. و این کاسه زهر، ده سال دل آقا را پاره پاره کرد. اگرچه در آخر کار زنش آقا را شهید کرد، اما در حقیقت صلح حضرت ایشان را شهید کرد. همانطور که باید بگوییم حضرت امام (قده) با نوشیدن آن کاسه زهر از دنیا رفت.

بنابراین اگر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «الحسن والحسين إمامان قاما أو قعدا» یعنی اگر امام حسن علیه السلام صلح می کند، مصلحت تامه ملزمه دارد. زیرا بقاء اسلام به صلح او است. اگر امام حسین علیه السلام جنگ می کند، مصلحت تامه ملزمه دارد. زیرا بقاء اسلام به قیام او است. امام صادق علیه السلام می فرماید: صلح امام حسن علیه السلام از دنیا و آنچه در دنیا است بهتر است؛ زیرا اسلام از دنیا و از آخرت و آنچه در آخرت است بهتر است؛ و صلح امام حسن و قیام امام حسین علیه السلام، اسلام را بیمه کرد.

جلسه بیست و دوم

بحثی در باره امام زمان «عجل الله تعالی فرجه الشریف»

بحثی در باره امام زمان «عجل الله تعالی فرجه الشریف»

هیچ قضیه‌ای در اسلام از قضیه امام زمان علیه السلام، از مسأله حضرت ولی عصر «عجل الله تعالی فرجه» مشهورتر نیست و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به هیچ قضیه‌ای به اندازه قضیه امام زمان علیه السلام اهمیت نداده است. قضیه مهدی در زمان خود پیغمبر، معروف بود. امروز نیز در میان شیعه و سنی معروف است. حتی از یک نظر، از مسأله نماز و روزه و حج مشهورتر است. زیرا کُل روایات ما در باره نماز به پنج هزار روایت نمی‌رسد. اما بیش از ده هزار روایت در باره آقا امام زمان «عجل الله تعالی فرجه» داریم. هم از شیعه و هم از سنی. در باره حج روایات زیادی داریم اما همه اینها حدود دو سه هزار روایت است.

شیعیان و سنی‌ها و دیگران، بیش از پانصد جلد کتاب در باره حضرت مهدی روحی فداه نوشته‌اند. این روایات به سه دسته تقسیم می‌شوند.

دسته اول روایاتی است که به طور سربسته از پیغمبر و ائمه طاهرین علیهم السلام صادر شده است. نظیر اینکه خلفای بعد از من، دوازده نفرند و همه آنها از قریشند و همه از بنی هاشمند. یازده نفر آنها از نسل زهرا علیها السلام هستند و امثال اینها. این دسته از روایات بقچه سربسته و جعبه در بسته هستند.

دسته دوم: این دسته از روایات که زیاده‌تر از دسته اول هستند. در آن جعبه را نیمه باز می‌کنند. مثلاً روایات فراوان داریم که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده که نه نفر از نسل امام حسین علیه السلام امام بعد از او هستند، و نهمین آنها، آن کسی است که غایب می‌شود و ظاهر می‌گردد و به دست او پرچم اسلام روی کره زمین افراشته می‌گردد. عدالت اسلامی تمام جهان را می‌گیرد. امام حسین علیه السلام فرمود:

«...وَأَخْرَهُمُ التَّاسِعُ مِنْ وَلَدِي وَهُوَ الْأَمَامُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ يُحْيِي
اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَيُظْهِرُ بِهِ الدِّينَ الْحَقَّ...»^۱

یا اینکه راوی می‌گوید: روز جمعه خدمت امام صادق علیه السلام آمدم. دیدم آن حضرت گریه می‌کند و مرتب دستش را روی زانوش می‌زند می‌فرماید: عزیزم کجایی؟ فرمود: فرزند ششم من ظاهر می‌شود بعد از

(۱) بحار، جلد ۵۱، صفحه ۱۳۳. ترجمه: «...و آخرین آنها نهمین فرزند من است و او امامی است که قیام به حق می‌کند و خداوند به دست او زمین را بعد از مردنش (از ظلم و جور)، زنده می‌کند و دین حق را (در زمین) ظاهر می‌سازد.»

آنکه غایب می شود، غیبت او طولانی است و وقتی ظاهر شد به دست مبارکش پرچم اسلام روی کره زمین افراشته می شود.

دعبل خزاعی اشعاری در مدح امامان معصوم علیهم السلام دارد که خیلی پر محتوی است و برای آنها جایزه خیلی بزرگی از حضرت رضاء علیه السلام گرفته است. دعبل در خدمت امام رضاء علیه السلام اشعار را خواند تا رسید به امام هفتم.

و قبر ببغداد لنفس زکیّة تضمّنها الرّحمن فی الغرفات
بعد امام فرمودند یک شعر دیگر هم برای بگویم درج کن و در آن شعر فرمود که:

وَقَبْرٌ يَطْوِسُ يَا لَهَا مِنْ مَصِيبَةٍ أَلَحَّتْ عَلَى الْإِحْشَاءِ بِالزُّفَرَاتِ
إِلَى الْحَشْرِ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ قَائِمًا يَفْرَجُ عَنَّا أَلْهَمَ وَالْكُرْبَاتِ
سؤال کرد آقا! این قبر مال کیست؟ امام علیه السلام فرمود: مال من. بعد در اشعار دعبل این شعر آمده بود که یکی از شما ظاهر می شود و پرچم اسلام به دست او روی کره زمین افراشته می شود. حضرت فرمود: او را می شناسی؟ دعبل عرض کرد: یا بن رسول الله! همین قدر می دانم که یکی از شما اهل بیت، عالم را گلستان می کند. حضرت فرمود: آن فرزند چهارم من است و کسی است که ظاهر می شود پس از غایب شدنش، و پرچم اسلام را روی کره زمین برافراشته می کند.

نظیر این روایات زیاد است. بیش از سیصد روایت از شیعه و سنی داریم که در آن جمله: «بِهِ يَمْلَأُ اللَّهُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا بَعْدَ مَا مَلَأَتْ ظُلْمًا»

وَجَوْرًا» که در باره مهدی علیه السلام است، را دارند؛ و می توان گفت این روایت تواتر لفظی دارد. یعنی به اندازه ای از پیغمبر و ائمه طاهرين علیهم السلام صادر شده که مثل روز روشن است و هیچ قابل انکار نیست. در این روایت که مربوط به حضرت مهدی روحی فداه است، برای آن حضرت یک صفت آورده است و آن این که: «بِهِ يَمْلَأُ اللَّهُ الْأَرْضَ...» یعنی می آید و خداوند به دست مبارکش پرچم اسلام را در همه روی زمین برافراشته می گرداند و عدالت اسلامی سرتاسر جهان را خواهد گرفت.

در قسم سوم از روایات، پیامبر اکرم و ائمه طاهرين علیهم السلام، در جعبه و بقچه کاملاً باز شده است و بیش از پنجاه روایت از این گونه اند. یعنی اسم مبارک امام دوازدهم را آورده و خصوصیات آقا را گفته اند. از جمله آن روایات، روایت جابر بن عبد الله انصاری است. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله منبر بودند و آیه شریفه: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» نازل شده بود. جابر گفت: یا رسول الله! خدا را می دانم که باید اطاعت کنم. شما را می شناسم که اطاعت کنم. «أُولِي الْأَمْرِ» در قرآن چه افرادی هستند تا آنها را هم اطاعت کنم؟

حضرت فرمود: «أُولِي الْأَمْرِ» خلفای بعد از من هستند. اولین آنان علی بن ابی طالب، دوم حسن بن علی بن ابی طالب، سوم حسین بن علی چهارم پسرش علی بن حسین پنجم محمد بن علی که در تورات

ملقب به باقر است که تو او را می بینی سلام مرا به او برسان. (در روایات می خوانیم جابر در آخر عمر، خدمت امام باقر که کودکی چند ساله بودند رسید و سلام پیامبر ﷺ را به او رساند.) پیامبر فرمود: یا جابر، بعد از باقر، جعفر، بعد موسی، بعد علی، بعد از علی، محمد (امام جواد) بعد علی بن محمد (امام هادی) و بعد حسن بن علی و سپس پسرش که هم اسم من و هم کنیه من است.^۱

بیش از صد آیه هم در قرآن شریف وجود دارد که برخی به حسب ظاهر و بعضی به حسب باطن، دلالت می کنند بر اینکه از نسل پیغمبر اکرم ﷺ و از نسل فاطمه زهرا علیها السلام فردی به نام «بقیة الله» خواهد آمد قرآن می فرماید:

﴿بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ﴾^۲

روایات فراوانی می گوید که این بقیة الله، همان بقیة اللهی است که شیعه دارد.

مطلب دیگری که در باره مهدی روحی فداه است، افرادی است که خدمت حضرتش رسیده اند و این افراد زیادند. عالم بزرگواری گفته بود: من پدر پیرم را با قافله به مشهد می بردم. وقتی به نیشابور رسیدیم، به حمام رفتیم و لباس شستیم و من خیلی

(۱) کفایة الاثر، صفحه ۵۳-۵۴.

(۲) سورة هود، آیه ۸۶. ترجمه: «بازمانده خدا بهتر است برای شما.»

خسته شدم. قافله اوّل شب حرکت کرده بود و من در خواب بودم و پدرم و دیگر افراد متوجّه من نشده بودند. وقتی بیدار شدم دیدم نزدیک است آفتاب طلوع کند. از اوّل شب تا صبح خوابیده بودم و قافله هم رفته بود و راه هم مخوف بود. خیلی ناراحت بودم به خصوص برای پدر پیرم که سرپرست نداشت و دستم از همه جا کوتاه بود.

ناگهان متوجه شدم که من آقا دارم، پناه دارم. در بن بستها او است که به فریاد می رسد و باید او را صدا کنم. از این رو توسّل پیدا کردم به امام زمان علیه السلام و گفتم: «یا ابا صالح المهدی أدركني» (در روایات می خوانیم اگر کسی امام زمان علیه السلام را با این لفظ در گرفتاری ها بخواند، آقا به فریاد او می رسد.) من با این لفظ به آن حضرت توسّل پیدا کردم. یک وقت دیدم چند نفری پیدا شدند. یکی از آنها به من گفت این راه را بگیر و برو. و دیگر نه او با من حرف زد و نه من با او حرف زدم.

من سوار شدم. چند دقیقه ای بیش راه نرفتم که قهوه خانه ای پیدا شد که منظره خیلی خوبی داشت. فواره ها، آب روان، تخت هایی که اطراف حوض گذاشته بودند و... رفتم و نشستم. چای آوردند. خوردم. چای دوم را هم خوردم. چای سوم که آوردند متوجّه شدم پول ندارم. گفتم آقا من پول ندارم. گفت اینها مال تو است. ما از تو پول نمی خواهیم و من متوجّه نبودم که چه خبر است.

خستگی من تمام شد. دوباره سوار شدم. دو سه دقیقه بیشتر طول

نکشید که به قافله رسیدم. قافله از اوّل شب تا صبح حرکت کرده بود ولی من در مدّت چند دقیقه به قافله رسیدم. دیدم قافله به منزل رسیده است و دارند پیاده می شوند.

اینجور قضایا به ما می گوید گرفتارها! درمانده‌ها! به جای اینکه ناشکری کنید، به جای اینکه نق بزنید، به جای اینکه العیاذ باللّه غیبت کنید، تهمت بزنید، گله کنید و به خدا کفر بگویید، به جای اینکه شب خوابتان نبرد، به جای همه اینها، به آن کسانی که به یک گوشه چشمی می توانند یک نفر را در یک آن چندین فرسخ جا به جا کنند و خستگی را از تن او ببرند، توسّل پیدا کنید. اینطور قضایا به ما می گوید ما باید به فکر امام زمان (علیه السلام) باشیم.

کسی خدمت حضرت ولی عصر (علیه السلام) رسیده بود. آقا گله کرده بودند که شیعیان ما، ما را فراموش کرده‌اند. چرا به یاد ما نیستند؟ چرا از ما کمک نمی خواهند؟

آنانکه خاک را به نظر کی می‌کنند، خوب می توانند یک گوشه چشمی هم به ما کنند و کارها را اصلاح کنند.

علامه مجلسی (ره) یکی از علمای بزرگ اسلام است. این علامه دو نفرند، یکی پدر و یکی پسر. پدر از پسر بهتر و پسر از پدر بهتر. مخصوصاً پدر اهل سیر و سلوک بوده است. شرحی دارد بر «مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه» به نام «روضه المتّقین» در چهارده جلد بسیار عالی نوشته است. فقیهی ارزشمند و عارفی کامل بود. اهل عرفان و سیر و

سلوک و اهل فقه و بالآخره معلم اخلاق بود. پسر هم معلوم است چه افتخاری برای اسلام شد. این علامه مجلسی در شرح من لا یحضره الفقیه، در ذیل زیارت جامعه قضیه‌ای نقل می‌کند (که من سفارش می‌کنم که این زیارت را خیلی بخوانید، هر روز اگر نمی‌خوانید، هفته‌ای یکبار و دست‌کم در وقت حاجت، این زیارت را فراموش نکنید. توسل به اهل بیت خیلی کار می‌کند. مؤسس حوزه علمیه، مرحوم آقای حائری نقل کرده بودند که: «وبا در عراق آمده بود و مردم فوج فوج می‌مُردند. استاد ما مرحوم فشارکی که یکی از علمای بزرگ نجف بود، جلسه‌ای گرفت و گفت حکم می‌کنم که چهل تا زیارت عاشورا را بخوانید. این حکم بر همه واجب شد. ده روز طول نکشید که توسل به ابی عبدالله الحسین علیه السلام بواسطه زیارت عاشورا موجب شد که وبا به طور کلی از عراق رفت».

علامه مجلسی می‌فرماید: من به نجف رفتم و خواستم به حرم بروم. دیدم لیاقت و آمادگی ندارم (این حرف را کسی می‌زند که مرجع تقلید و معلم اخلاق است، فقیهی است که چهارده جلد کتاب در فقه نوشته است.) لذا تصمیم گرفتم که مقداری عبادت کنم تا رابطه با ولایت پیدا کنم. شبها می‌آمدم و در رواق مطهر عبادت می‌کردم و روزها به وادی السلام می‌رفتم و در «مقام قائم علیه السلام» عبادت می‌کردم. یک دهه تمام شد. در عالم کشف و شهود دیدم در سامرا هستم. دیدم سر قبر امام هادی و امام عسکری علیهما السلام هستم و آقا امام زمان علیه السلام آنجا

است. تا چشمم به آقا افتاد، زیارت جامعه را مدّاح وار برایش خواندم. آقا فرمود: جلو بیا. من جلو رفتم. دست روی شانه من گذاشت و فرمود: «نِعْمَ الزِّيَارَةُ هَذِهِ» این زیارت، خوب زیارتی است. می گوید: عالم کشف و شهود تمام شد. فهمیدم که اگر لیاقت می خواهم باید از راهش بروم و راهش فعلاً حضرت مهدی روحی فداه است. می گوید: پای پیاده از نجف رفتم به سامرا. غسل کردم و وارد حرم مطهر عسکریین علیهم السلام شدم. دیدم آقا امام زمان «عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ» آنجا است. تا چشم من به آقا افتاد، مدّاح وار زیارت جامعه را خطاب به ایشان خواندم:

«السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَمَوْضِعِ الرِّسَالَةِ وَمُخْتَلَفِ
الْمَلَائِكَةِ وَمَهْبِطِ الْوَحْيِ وَمَعْدِنِ الرَّحْمَةِ وَخُزَانِ الْعِلْمِ
وَمُنْتَهَى الْحِلْمِ وَأُصُولِ الْكَرَمِ...».

معلوم می شود این زیارت را حفظ بوده است. زیارت خوبی است. تمام معارف دینی شیعه در این زیارت هست. هر چه شیعه دارد. در این زیارت هست. شیعه اسراری دارد که جز شیعه و سرپرستان شیعه کسی نمی داند. این اسرار در زیارت جامعه آمده است.

می فرماید: وقتی زیارت را خواندم آقا فرمودند: بیا جلو. من به طرف آقا رفتم. اما ابّهت آقا مرا گرفت. یک قدم می رفتم و می ایستادم. آقا فرمودند: بیا. من رفتم. آقا دست روی شانه من گذاشت و چشم در چشم من دوخت و فرمود: «نِعْمَ الزِّيَارَةُ هَذِهِ» این زیارت زیارت خوبی

است. گفتیم: مال جدّتان است (و اشاره کردم به حضرت امام هادی علیه السلام) فرمود: بله.

نظیر این قضایای حتمی و واقعی، زیاد است. از این قضیه و قضایایی مانند این استفاده می‌کنیم که ما باید توسّل به اهل بیت را فراموش نکنیم. قرآن می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾^۱

ای کسانی که متّقی هستید! یعنی ای شیعیان! توسّل را از دست ندهید.

تقاضا دارم همیشه به یاد امام زمان علیه السلام باشید. جمعه‌ها دعای ندبه بخوانید. شبها به یاد آن حضرت باشید؛ ولا اقلّ در ۲۴ ساعت یک ساعت به یاد آقا باشید. قطب عالم امکان است. محور عالم وجود است. واسطه بین غیب و شهود است. اگر الآن من نفس می‌کشم، به واسطه او است. اگر می‌توانم حرف بزنم و شما می‌توانید بشنوید، به واسطه او است. اگر سلامت عقل داریم به واسطه او است. اگر تمکّن داریم و بالأخره اگر ولایت داریم، به واسطه او است. خدا نکند روزی دستش را از روی سر ما بر دارد.

خلاصه حرف این شد که: اولاً قضیه مهدی روحی فدا، قضیه مشهوری در اسلام است؛ و دیگر اینکه باید توسّل به اهل بیت و توسّل

(۱) سورة مائده، آیه ۳۴.

به امام زمان علیه السلام در متن زندگی شیعه باشد. هر گرفتاری که داشته باشید می تواند رفع کند. می تواند با گوشه چشمی عالم را گلستان کند؛ و به قول زیارت جامعه:

«بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَبِكُمْ يَخْتِمُ وَبِكُمْ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَبِكُمْ يُمَسِّكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَبِكُمْ يُنْفَسُ الْهَمُّ وَيَكْشَفُ الضُّرُّ».

در این زمان خداوند متعال غصه ها را به واسطه آقا امام زمان علیه السلام رفع می کند. غم ها و غصه هایتان را به آن حضرت بگویید. در جایی خلوت دو رکعت نماز بخوانید تا رابطه کامل شود. بعد از نماز توسل پیدا کنید به امام عصر «ارواح العالمین فداه» با آقا خودمانی حرف بزنید. آقا همه زبانها اعم از عربی و فارسی و ترکی و انگلیسی را بلد است. صحبت عوامانه را هم می فهمد. در میان عوام دل های پاک زیاد است. آنچه که ائمه طاهرين علیهم السلام، از جمله امام زمان علیه السلام عاشق آن هستند، دل پاک است.

جلسه بیست و سوم

عید نوروز

- انواع عید
- عید نوروز از نظر اسلام
- رعایت مسائل شرعی در ایام نوروز

عید نوروز

امروز مصادف است با عید نوروز، و به همین مناسبت در این جلسه در باره عید نوروز و مسائل اطراف آن صحبت می‌کنم.

-انواع عید

ما ایرانیها سه عید داریم: اوّل، عید اسلامی، که مسلمانهای دیگر هم دارند مثل عید فطر و عید قربان که در این دو عید نماز عید هم وارد شده است و در قنوت نماز هم به نام عید نامیده شده‌اند. همچنین عید مولود پیغمبر اکرم ﷺ و یا مبعث آن حضرت.

عید دوّم، عید مذهبی است که فراوان است و همان عیدهایی است که شیعه دارد و عمده این عیدها، عید غدیر و نیمه شعبان است. همه اعیاد مذهبی ما مهم است اما عید غدیر و نیمه شعبان یعنی میلاد با سعادت حضرت ولی عصر «ارواح العالمین فدا» اهمّیت خاصی دارد.

عید سوم ما ایرانیها، عید نوروز می باشد که یک عید ملی است یعنی ایرانیها این عید را دارند.

- عید نوروز از نظر اسلام

از روایات فهمیده می شود که ائمه طاهرین علیهم السلام این عید را نه تنها رد نکرده اند بلکه امضاء کرده اند. مرحوم محدث قمی در مفاتیح از امام صادق علیه السلام چنین نقل می کند که آن حضرت به معلی بن خنیس فرمود: وقتی عید نوروز شد، غسل کن، لباس نو بپوش، خضاب کن، حمام برو، بوی خوش استعمال کن. بعد می فرماید: مستحب است روزه بگیرد و بعد از نماز ظهر و عصر چهار رکعت نماز بخوان، دو تا دو رکعتی. در رکعت اول بعد از حمد ده مرتبه «اَنَا أَنْزَلْنَا» و در رکعت دوم ده مرتبه «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» در رکعت سوم ده مرتبه «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و در رکعت چهارم ده مرتبه سوره فلق و ده بار سوره ناس. بعد دعایی نقل می کند که جزء نماز نیست و می توان در سجده و غیر سجده خواند.^۱

این دعا جمله ای دارد که می فرماید «فَضَّلْتَهُ وَكَرَّمْتَهُ» یعنی خدا یا این عید را تو فضیلت دادی و تو بزرگ شمردی. معلوم می شود که امامان معصوم علیهم السلام این عید را به نام عید ملی امضا کرده اند.

شاید امضای ائمه طاهرین علیهم السلام برای دلیل دیگری باشد. در بعضی از

(۱) مفاتیح، اعمال عید نوروز (فصل یازدهم).

روایات دارد که عید غدیر مصادف بوده است با عید نوروز. یعنی روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام را به خلافت منصوب کردند، مصادف بوده است با عید نوروز. نمی دانم درست است یا نه. مخصوصاً از نظر علم اعداد و علم ریاضی فضیلت دیگری برای این عید درست کرده اند که نمی دانم درست است یا نه. آنچه می دانم این است که این عید یک امتیازهایی و خصوصیت هایی دارد که در اسلام خیلی مطلوب است.

خصوصیت اول، نظافت در عید نوروز است. مردم لباس نو می پوشند، حمام می روند. اسلام می گوید: «النَّظَافَةُ مِنَ الْإِيمَانِ». از این روایت فهمیده می شود که آدمی که نظیف نیست، مسلمان واقعی نیست. قرآن می فرماید:

﴿يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ﴾^۱

وقتی می خواهی به مسجد بروی، در اجتماعی وارد شوی، نظیف باش، دندانهایت را مسواک بزنی، لباس نو بپوش، عطر بزنی. اگر عرق پا یا بدنت بو می دهد رفع کن، و بالأخره تر و تمیز وارد اجتماع شو. حتی پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

(۱) سورة اعراف، آیه ۳۱. ترجمه: «ای بنی آدم! زینتهای خود را در مقام عبادت برگزید.»

«لَوْلَا أَنَا شَقَّ عَلَى أُمَّتِي لَمْ تَرْتَهُمْ بِالسَّوَاكِ مَعَ كُلِّ صَلَاةٍ»^۱

می ترسم بر اُمّت مشقّت و سختی تحمیل شود و الا مسواک کردن را به آنان واجب می کردم.

اسلام دوست ندارد لباس سنگین قیمت باشد. اما به همان اندازه که نمی خواهد لباس سنگین قیمت باشد، می خواهد که تمیز باشد. یکی از عللی که به پوشیدن لباس سفید سفارش شده است، این است که چرک لباس سفید زود نمایان می شود و مجبورند بشویند. اگر یقه کُت مسلمانی چرکین باشد، اگر کفش مسلمانی خاک آلوده باشد، اگر از نظر ظاهر تمیز نباشد، اسلامش کامل نیست. اسلام دوست دارد وقتی وارد اجتماعی می شوید تمیز باشید. در روایات می خوانیم وقتی پیغمبر اکرم ﷺ می خواستند وارد کوچه بشوند، در آینه نگاه می کردند و اگر آینه نبود در آب نگاه می کردند تا لباس و عمامه شان کج و نامرتّب نباشد.^۲ ما لباسمان ولو ارزان قیمت باشد، باید تمیز باشد. این خانه تکانی که در این عید وجود دارد، کار خوبی است. خانم ها همیشه باید داشته باشند. و به یک بار در سال قناعت نکنند. در روایات می خوانیم که وجود تار عنکبوت در سقف، آشغال در زیر فرش، چرکین بودن صحن یا سالن خانه موجب فقر می شود. رحمت خدا از این خانه

(۱) بحارالانوار، جلد ۷۳، صفحه ۱۲۶ و فروع کافی، جلد ۳، صفحه ۲۲.

(۲) بحارالانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۴۹ (مضمون روایت در متن نقل شده است).

برداشته می شود. ملائکه می روند و شیاطین وارد می شوند. در روایات به تمیز بودن خانه اشاره شده است.

یکی از وظایف سنگین خانم خانه این است که قبل از آمدن شوهرش، باید خود را و خانه را برای آمدن او مهیا کند. سر و صورت را آراسته کند. لباسی را که شوهرش دوست دارد، بپوشد. حتی بچه هایش را تمیز کند. خانه را تمیز کند. اگر موقع ناهار است سفره را بپندازد و... والا از نظر شوهرداری پایش لنگ است؛ و اگر خانمی، شوهردار خوبی نباشد و وظیفه همسری را به خوبی انجام ندهد، معلوم نیست به بهشت برود.

وقتی به خانه وارد می شوی مواظب باش پایت بوی عرق ندهد، بدنت بو ندهد مواظب باش لباس کثیف نباشد، لباسهای در خانه ات نظیف باشد و بالأخره وقتی وارد خانه شدی اول باید دست و صورت را بشویدی، وضو بگیرد، اگر وضو نمی گیری تمیز باشی، و اگر تمیز نیستی (به علت سر کار رفتن و...) حتماً دوش بگیرد. با بدن تمیز سر سفره بنشیند.

اینها وظیفه مردی است که از بیرون وارد خانه می شود. اگر به وظیفه اش عمل نکند، از نظر زن داری لنگ است و چنین فردی معلوم نیست به بهشت برود.

کار اساسی زن، شوهرداری و بچه داری است. اگر کار اجتماعی دارد، باید در کنار این دو وظیفه باشد. زیرا کار اصلی زن، بسیار

سنگین است.

از اینرو اسلام با عید نوروز موافق است زیرا مردم بیشتر به نظافتِ خانه و فرزندان و خودشان می‌رسند.

خصوصیت دوم عید نوروز، رفت و آمدهایی است که در این ایام نوروز انجام می‌شود. اسلام این کار را نیز بسیار دوست دارد. پیغمبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

«الْمُؤْمِنُ يَأْلَفُ وَيُؤْلَفُ وَلَا خَيْرَ فِي مَنْ لَا يَأْلَفُ وَلَا يُؤْلَفُ»^۱

یعنی مسلمان آن کسی است که رفت و آمد با دیگران دارد و مسلمان کسی است که آلف و مألوف است. مردم او را می‌پذیرند و هم او مردم را می‌پذیرد. هم او مردم را دوست دارد و هم مردم او را دوست دارند. هم رفت دارد و هم آمد. بعد می‌فرماید: اگر کسی حال گوشه‌نشینی داشته باشد، با هیچ کس رفت و آمد نداشته باشد، حتی در متن اجتماع نباشد، خیری در این فرد نیست.

تقوای منفی را اسلام نمی‌خواهد گرچه چیز خوبی است ولی اسلام نمی‌خواهد. معنای تقوای منفی آن است که شما در خانه تنها بنشینید و با کسی رفت و آمد نکنید؛ و چون تنها هستی، غیبت نمی‌کنی، تهمت نمی‌زنی، دروغ نمی‌گویی نگاه به نامحرم نمی‌کنی و....

(۱) کنز العمال، جلد ۱، صفحه ۱۴۲، حدیث شماره ۶۷۹.

البته انسان گناه نکند خوب است اما اسلام می گوید تقوای مثبت از تو می خواهم، یعنی باید در متن اجتماع باشی و غیبت نکنی. باید در میان مردم باشی اما تهمت نزنی، شایعه پراکنی نکنی، دروغ نگویی و چشم چران نباشی.

- رعایت مسائل شرعی در ایام نوروز

رفت و آمد با همسایه ها، با دوستان و بخصوص با خویشاوندان، بسیار مطلوب است. قطع رحم گناه بسیار بزرگی است به حدی که قرآن در سه جا، کسی که قطع رحم می کند را لعنت کرده است. اما در این رفت و آمدها باید مواظب باشیم در مجالس گناه نشود. مثلاً اگر منزل برادرمان می رویم غیبت نکنیم. با زبان روزه گوشت مرده نخوریم.

﴿لَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ﴾^۱

غیبت نکنید. آیا هیچیک از شما دوست دارد که گوشت مرده بخورد؟ نه، کراهت دارید. پس غیبت نکنید.

از اینرو در مجالس مواظب باشیم گناه نکنیم. رعایت محرم و نامحرم را بکنیم. چون شبها، شبهای شادی است. ممکن است از فیلمهای ویدئویی بد آموز هم استفاده بشود. پناه بر خدا از این مصیبتی

(۱) سورة حجرات، آیه ۱۲.

که استکبار جهانی برای انقلاب آورد. استکبار هشت سال با شما جنگید اما پیشرفتی نکرد و شما به فرماندهی امام «رضوان الله تعالی علیه»، مقابل او ایستادید و جنگ را پشت سر گذاشتید. امروز صحنه و نوع جنگ عوض شده است. جنگی خانمان سوز تر از جنگ ظاهری و جنگ قبلی. و آن اشاعه مواد مخدر، اشاعه فحشاء، ترویج فیلهمای بدآموز و یدئویی. ای مسلمان! بدان که اگر در خانه تو فیلم بدآموز و یدئویی پخش شود، با انقلاب در حال جنگی.

شخصی خدمت امام صادق علیه السلام آمد و عرض کرد: یابن رسول الله! من خودم آلات غنا و ساز و آواز و وسایل موسیقی ندارم، اما همسایه ام دارد و وقتی من به دستشویی می روم صدایش را می شنوم و آنجا قدری گوش می دهم. امام صادق علیه السلام به او تشر زدند و فرمودند: بلند شو برو غسل کن و بعد توبه کن و استغفار نما. اگر با این حالت از دنیا رفته بودی وای به تو.^۱

گناه و یدئوهای بدآموز در این حد است. یعنی باید غسل کنی و بعد نماز بخوانی و بعد توبه کنی که اگر چنین باشی شاید خداوند گناهت را بیامرزد. بعد حضرت فرمود: این کارها با شیعیان ما جور در نمی آید. اگر عکسهای مبتذل، فیلمهای مبتذل، دختر و پسر شما را منحرف کند، گناهش کمتر از آدم کشی نیست و نه تنها برابر با کشتن یک نفر و دو نفر

(۱) بحار، جلد ۷۹، صفحه ۲۴۶.

و هزار نفر بلکه از نظر قرآن جهان را کشته است.

﴿مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ
النَّاسَ جَمِيعًا﴾^۱

امام صادق علیه السلام می فرماید معنای آیه این است که اگر کسی، کسی را منحرف کند مثل این است که جهان را کشته است. از اینرو مواظب باشید در این رفت و آمدها نخواهید العیاذُ بالله به عنوان شادی، از عکسهای مبتذل، از نوارهای ویدئویی مبتذل استفاده کنید. می دانم در میان شما نیست اما ممکن است دیگران داشته باشند.

مهمتر از این، روی سخن با خانمها است. خانمها در این ایام خود را تمیز و آرایش می کنند و در رفت و آمدها لباس نو می پوشند. باید خیلی خیلی مواظب خود باشند تا نامحرم صورت آرایش کرده آنها را، بالای دست آنها را حتی دست با حلقه و انگشتر آنها را نبیند.

آیه ای از قرآن شریف برایتان نقل می کنم. ببینید قرآن چقدر به ظرایف و دقایق توجه دارد و ما باید با توجه به این آیه شریفه، حساب کار خودمان را در مجالس عمومی، اتوبوسها و در رفت و آمدها بکنیم:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ
وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ
الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهْرِ وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ

العِشَاءُ ثَلَاثَ عَوْرَاتٍ لَكُمْ^۱

می فرماید: ای مسلمان! مواظب باش بچه‌های کوچک، بچه‌هایی که هنوز به تکلیف نرسیده‌اند اما خوب و بد را تمیز می‌دهند، وارد اطاق خواب شما نشوند مگر اینکه از شما اجازه بگیرند. قرآن می‌فرماید در سه وقت وارد نشوند: یکی قبل از نماز صبح، قبل از طلوع فجر. یکی هم موقع ظهر که ناهار خوردید و خوابیدید. یکی هم بعد از نماز عشاء یعنی شب. بعد می‌فرماید در این سه وقت خصوصی، یعنی در آن وقت‌هایی که زن و مرد با هم هستند، بچه‌های کوچک که بد و خوب را تمیز بدهند ولی به تکلیف نرسیده‌اند وارد بر شما نشوند جز از شما اجازه بگیرند. در این آیه جمله‌ای است که به منزله علت حکم است: ﴿مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ﴾ یعنی برای خاطر اینکه در آن وقت ممکن است لباس روکنده شود و بالای زانو، بالای دست و سینه پیدا باشد و بچه نابالغ ممیز شما نباید به سینه شما، به بالای زانوی شما به بالای دست شما نگاه کند. این سه وقت خصوصی است. یعنی این قسمت از اعضای بدن زن مخصوص شوهر است نه کسی دیگر. حتی بچه نابالغ شما.

این آیه شریفه به ما چه می‌گوید؟ می‌گوید: خانم! پیراهن آستین کوتاه حتی در مقابل پسر، در مقابل دامادت نبوشی؛ چه برسد به

اینکه در کوچه، اجنبی بالای دست، دست سفید و بالأخره دست با حلقه و انگشترت را ببیند. مواظب باش اعضای بدن تو را نامحرم نبیند! حتی برجستگی های بدن را نمایان مکن از پشت چادر.

جوراب بدن نمایی که مرد برای زنش بخرد، یا کاسب بفروشد، یا آن زن بپوشد، هر سه مسؤولیت دارند. مخصوصاً برای خانم. باید این پا در جهنم بسوزد. قرآن می فرماید: خانم! اگر ابروی درست کرده تو را نامحرم ببیند، اگر لب آرایش کرده تو را نامحرم ببیند، اگر صورت زیبای تو را نامحرم ببیند و بدون توبه بمیری، باید جهنم بروی، باید بسوزی؛ و وقتی به جهنم می روی بسیار بدترکیب می شوی. نظیر سر گوسفندی که موهای او را با آتش بسوزانند و لبهای او را ببرند که دندانهایش پیدا شود. خوش ترکیبی در این دنیا، اگر نامحرم ببیند، بدترکیبی در جهنم است. به اندازه ای بدترکیب می شود که نه تنها دیگران، بلکه خودش هم از خودش بدش می آید. من از همه و به خصوص از خانمها تقاضا دارم به این آیه سوره نور توجه زیادی بکنند و بدانند که خانم! داماد نباید پای برهنه تو را ببیند. حتی در مقابل محرم نباید لباس آستین کوتاه پوشید. این آیه شریفه می گوید: بچه های نابالغ شما باید اذن بگیرند و در وقتیهای خصوصی وارد شوند. و وقتی بالغ شدند باید در تمام وقت اجازه بگیرند. این آیه می فرماید پسر بزرگ کلید بیندازد وارد خانه شود غلط است.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) وارد کوفه شدند. دیدند در بازار کوفه مرد و زن با

هم مخلوطند و به هم تنه می زنند. منبر رفتند، و با صدای بلند فرمودند:
مردم! حیا ندارید که می بینم زنهای شما به نامحرم تنه می زنند؟
مسئولین باید در باره وسیله های عمومی فکری بکنند. در وسیله
عمومی نباید اختلاط زن و مرد باشد.

مردها! مواظب باشید به خانمها تنه ننزید. خانمها! مواظب باشید به
مردها تنه ننزید. خانم! در این رفت و آمدها رو بگیر. خوب رو بگیر.
چادر علامت شخصیت تو است. رو گرفتن نشانه شخصیت تو است. و
بالآخره تقاضا دارم در این رفت و آمدهای این چند روزه که خانمها
لباس نو دارند، ظاهرشان را درست کرده اند، طلا و زیور آلات دارند،
مواظب خود باشند و نامحرم هم فرقی ندارد چه خودی و چه غریبه.
برادر شوهر باشد یا عموی شوهر و یا شوهر خواهر؛ باید رعایت
بکنید.

فهرست مطالب

جلسه اوّل

۷	فضیلت ماه مبارک رمضان
۸	اقسام روزه
۸	۱- روزه فقهی
۹	۲- روزه اخلاقی
۱۱	۳- روزه عارف
۱۳	فضائل و رذائل اخلاقی
۱۳	تفکر و اندیشه در آیات الهی

جلسه دوم

۲۱	فضیلت توجّه و تفکر
۲۲	آگاهی خدا و پیامبر و ائمه اطهار علیهم السلام به اعمال انسان
۲۳	ناظر بودن ملائکه بر اعمال انسان

شهادت دنیا علیه انسان ۲۵

شهادت اعضای بدن علیه انسان ۲۹

جلسه سوم

غفلت چیست؟ ۳۹

اقسام غفلت ۴۱

۱- غفلت از دشمن ۴۱

دشمن اول: شیطان ۴۱

دشمن دوم: هوای نفس ۴۳

دشمن سوم: دنیا ۴۵

۲- غفلت از عمر ۴۸

۳- غفلت از استعدادها ۵۲

۴- غفلت از مرگ ۵۴

جلسه چهارم

فضیلت یقین ۵۹

تعریف یقین ۵۹

انواع ایمان ۶۱

۱- ایمان تقلیدی ۶۱

۲- ایمان استدلالی ۶۴

۳- یقین ۶۷

جلسه پنجم

۷۳	فضیلت یقین
۷۵	مراتب یقین
۷۸	فضیلت نماز شب
۸۰	ایثار ابو ایوب انصاری
۸۱	داستانی از «احیاء العلوم» غزالی
۸۳	لزوم امتحان
۸۴	راه تحصیل ایمان قلبی (یقین)
۸۸	گذشت همسر حاکم

جلسه ششم

۹۳	رذیله «جهل» (۱)
۹۳	اقسام جهل
۹۳	۱- جهل بسیط
۹۴	ضرورت آشنایی با مسائل دینی
۹۷	برتری اهل علم بر دیگران
۱۰۲	۲- جهل تردید
۱۰۲	ثبات قدم در ایمان

جلسه هفتم

- ۱۰۷ رذیلة جهل (۲)
- ۱۰۷ ۳- جهل مرکب
- ۱۱۱ روایتی از امام صادق علیه السلام

جلسه هشتم

- ۱۱۷ علاج جهل
- ۱۱۷ ۱- معالجه جهل بسیط
- ۱۲۳ ۲- معالجه جهل تردیدی
- ۱۲۴ ۳- معالجه جهل مرکب
- ۱۲۸ داستان مسلمان جاهل و نصرانی تازه مسلمان

جلسه نهم

- ۱۳۳ رذیلة وسوسة
- ۱۳۳ وسواس یا دیوانه
- ۱۳۴ الهام رحمانی
- ۱۳۷ خطورات شیطانی
- ۱۴۱ خناس کیست؟
- ۱۴۱ وسوسة فکری

۱۴۵ وسوسه عملی

۱۴۶ علاج وسوسه فکری و عملی

جلسه دهم

۱۵۱ ردیله تخیل

۱۵۱ اقسام تخیل

۱۵۱ الف - تخیلات فردی

۱۵۱ ۱ - وسوسه

۱۵۲ ۲ - آرزوهای طولانی

۱۶۰ ۳ - خرافات

جلسه یازدهم

۱۶۵ دنباله بحث

۱۶۶ اقتباس و تقلید

۱۶۷ منابه و محاکات

۱۷۰ ۴ - عشق مجازی

۱۷۲ زیانهای عشق مجازی

۱۷۳ معالجه آمال و آرزو

۱۷۵ معالجه خرافات

۱۷۷ معالجه عشق مجازی

جلسه دوازدهم

- ب - تخیل اجتماعی: سوء ظن و منفی بافی ۱۸۱
- سوء ظن و منفی بافی حق الناس است ۱۸۱
- سوء ظن ۱۸۶
- منفی بافی ۱۹۰

جلسه سیزدهم

- توبه چیست؟ ۱۹۷
- ۱ - توبه عوام ۱۹۹
- ۲ - توبه خاص ۱۹۹
- ۳ - توبه اخص الخواص ۲۰۱
- همیشه تائب باشیم ۲۰۲
- اقسام گناه و کیفیت توبه از آنها ۲۰۳

جلسه چهاردهم

- فضیلت دعا و راز و نیاز با خدا ۲۱۱
- خداشناسی، فطری انسان ۲۱۱
- دعا، امتیازات شیعه ۲۱۴
- نماز، گفتگو با خدا ۲۱۶

شیرینی عبادت و دعا ۲۱۶

جلسه پانزدهم

علی کیست؟ ۲۲۵
سخن قرآن در باره علی (علیه السلام) ۲۲۵
مظلومیت علی (علیه السلام) ۲۲۷
خدمت به خلق مایه شادی ائمه (علیهم السلام) ۲۳۱

جلسه شانزدهم

فضیلت دعا ۲۳۵
۱- دعا، مکالمه با خدا ۲۳۵
۲- دعا، عامل شناخت انسان از واقعیت خود ۲۳۷
۳- دعا، آرامش روح ۲۴۱
۴- دعا، عامل بازدارنده از گناه ۲۴۲

جلسه هفدهم

فضیلت دعا (۳) ۲۴۷
علل عدم استجابت دعا ۲۴۷
گناه، مانع اجابت است ۲۴۷
صفات رذیله، مانعی دیگر ۲۵۱

۲۵۲	 توسّل به معصومین علیهم السلام ، شرط اجابت است
۲۵۴	 گاهی اجابت دعا، مصلحت نیست

جلسه هجدهم

۲۶۱	 فضیلت اخلاص در عمل (۱)
۲۶۲	 معنای خلوص
۲۶۳	 اخلاص حضرت علی علیه السلام
۲۶۵	 نزول آیه ولایت
۲۶۸	 روایتی از منیه المیرید در باره اخلاص
۲۷۳	 نمونه اخلاص در قرن حاضر

جلسه نوزدهم

۲۷۷	 فضیلت اخلاص (۲)
۲۷۷	 مختصری از مراتب سه گانه خلوص
۲۷۸	 شکر و حیا، مرتبه چهارم خلوص
۲۸۲	 محبت به خدا، مرتبه پنجم خلوص
۲۸۵	 مرتبه آخر خلوص، محرک فقط خدا است

جلسه بیستم

۲۹۱	 ردیله ریا و تظاهر
-----	-------------------------

۲۹۱	 ریا، باطل کننده عمل
۲۹۲	 آنها که ایمان واقعی ندارند
۲۹۵	 ریاکار، مشرک است
۲۹۸	 داستان بهلول

جلسه بیست و یکم

۳۰۳	 بحثی راجع به جمهوری اسلامی و صلح امام حسن علیه السلام
۳۰۳	 عوامل مؤثر در پیروزی انقلاب
۳۰۵	 بیمه بودن انقلاب
۳۰۶	 عوامل ضربه پذیری انقلاب
۳۰۹	 صلح امام حسن علیه السلام
۳۰۹	 خبر دادن پیامبر صلی الله علیه و آله از صلح امام حسن علیه السلام
۳۱۰	 شباهت صلح امام حسن علیه السلام با پذیرش قطعنامه در ایران
۳۱۲	 اهمیت صلح امام حسن علیه السلام برای اسلام

جلسه بیست و دوم

۳۱۷	 بحثی در باره امام زمان «عجل الله تعالی فرجه الشریف»
-----	---

جلسه بیست و سوم

۳۳۱	 عید نوروز
-----	-----------------

۳۳۱ انواع عید

۳۳۲ عید نوروز از نظر اسلام

۳۳۷ رعایت مسائل شرعی در ایام نوروز